

هو
۱۲۱

گنجینه پادشاهی

یا

شاه ماهان

شرح احوال و آثار حضرت شاه نعمت الله ولی قدس سره العلی

رضا نور نعمت الہی

فهرست

مقدمه	۵
فصل اول	۶
در تاریخ ولادت و شرح طفولیت آن حضرت	۶
فصل دوم	۷
در خصائل آن حضرت	۷
فصل سوم	۸
در بیان ایام سلوک و استر شاد و کیفیت ارادت آن حضرت به جناب شیخ عبد الله یافعی قدس سره العلی	۸
فصل چهارم	۱۰
در بیان سلسله ی نسب و شجره آن حضرت تا رسول خدا و ائمه هدی	۱۰
فصل پنجم	۱۱
دوران ریاضت و مسافرت های آن حضرت	۱۱
فصل ششم	۱۴
سلسله خرقه و رشته اتصال آن حضرت به مشایخ کبار	۱۴
فصل هفتم	۱۶
در ارشاد و تکمیل طالبین و واصلین و اصحاب آن حضرت	۱۶
فصل هشتم	۲۳
در رسائل و تصانیف آنحضرت	۲۳
فصل نهم	۲۵
کرامات آنحضرت	۲۵
فصل دهم	۲۸
وفات آنحضرت	۲۸
فصل یازدهم	۲۹
ساختمان بقعه و صحن های آستانه	۲۹
فصل دوازدهم	۳۵
در بیان طریقه سلسله علیه نعمت اللهیه	۳۵
فصل سیزدهم	۳۷
در انتخاب اشعار از دیون آنجناب	۳۷
فصل چهاردهم	۹۰
صورت رقبات موقوفه آستانه	۹۰

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم

شكر نعمت افزون کند

کفر نعمت ازکفت بیرون کند

حمد و سپاس بی قیاس مر خداييرا سزاست که همه را نعمت هستی مرحمت و موجودات را از تاریکی عدم به روشنایی عالم وجود راهنمایی فرمود دانایی که جماد و نبات و حیوان را به مصداق آیه وان من شیئ الا یسبح بحمده وایه و انجم والشجر یسجدان بی زبان تسیح خوان فرمود بینایی که از تمام عالم آدم را برگزید و به منطوقه خلق الله الادم علی صورته او را به صورت خود آفرید و دم بر او دمید تا به مقام انسان کامل رسید ممتاز از دیگران شد و مربی عالمیان گردید توانایی که به قدرت اراده اداره امور کون و مکان و تربیت نفوس آدمیان را به عهده انسان کامل گذارده به نعمت وجود او در هر عصر و زمان همه را از ظلمت ضلالت و گمراهی به نور ایمان و آگاهی دعوت نموده خاصان را به شرف هدایت مشرف فرمود و رشته دعوت را وسیله ی انبیاء و اولیاء پیوسته قائم و مستمر نمود .

نظم

پس بهر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است

منعمی که به مصداق وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها زبان عالمیان از شماره نعمت هایش زبون و توصیف آلائش از قدرت بیان جهانیان بیرون معرفت بخشی که در زبان حال همه انبیاء و اولیاء و ائمه هدی همهمه ماعرفناک حق معرفتک انداخته و جملگی مقربان عباد نزد ما عبدتاک حق عبادتک در باخته اند رهنمایی که راه استان اولیای خود را بر خلق مستقیم نموده و برگشت همه را به حکم انالله و انا الیه راجعون به سوی خود مقرر فرمود

نظم

ما زبالایم و بالا می رویم ما زدریایم و دریا میرویم

خواننده انا الیه راجعون تا بدانی که کجاها میرویم

و درود و تحیت بی حد و صلوات بی عد و عدد نثار بارگاه اشرف ممکنات و خلاصه موجودات

مصدق اول ما خلق الله تا جدار ملک لی مع الله

اعنی محمد ابن عبد الله علیه و علی آله صلوات الله

بادکه تمامی عالم بلکه خاصان بنی آدم بشفاعت آن شفیع کل نیازمند و به نور نبوت آن رهبر رسل همه پیمبران محتاج و آرزومندند رسالت پناهی که از دستگاه الهی توقیع شاهی دریافت نموده و خداوند بندگان را به فرمان اطیعوا الله و اطیعوا الرسول با طاعت امرش امر فرمود و باب سعادت دنیا و آخرت را به حکم یا ایها الذین امنوا اصلوا علیه و سلموا تسلیم بروی بندگان فرمان بر با ایمان خود برگشود پیغمبری که توصیف جمال و کمال و وصف خصال ذات بی مثالش از آنرو از چند و چون بیرون است که محو ذات پیچون است

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه وآله

بخصوص بروصی و جانشین و خلیفه آن بزرگوار یعنی شاه لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار آنکه سپاه ایمان و ایمانیان را سپهسالار و قافله روحانیان را قافله سالار است اصل ولایت و مصدر هدایت پیشوای ملک

و ملکوت مقتدای ناسوت و جبروت امام متقین امیر المومنین مظهر عجائب مظهر غرائب علی ابن ابی طالب
آنکه امر رسالت بر همه امت در شأن ولایت اوست

نظم

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد
گفت هرکس را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست
مولای درویشان و حافظ ایشان معشوق عاشقان مقصود عالمیان شیرازه بند دفتر آفرینش نور بخش عالم بینش
نقش بند زمین و آسمان پیوند ده جهان و جهانیان

نظم

تا صورت پیوند جهان بود علی بود تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
گوهر های تابناک که نسلهای پاک آن بزرگوارانند در عالم غیب و شهود بی شمارند و هر زمانی از مکانی سر
بر آرند و به هدایت سرگشتگان و راهنمایی گم گشتگان همت می گمارند همه مأمور اویند و علوی خویند

نظم

گر زبغداد و هری ورازیند بی مزاج آب و گل نسل ویند
همانطور که برای نظام و انتظام ظاهر نواحی روی زمین وجود سلاطین ضرور و لازم برای حل و عقد امور است
ولایت بی نهایت باطن نیز که زمین و آسمان طبقه از طبقات آن است قائم به وجود ملوک کشور فقر و فنا و
والیان ممالک ارشاد و اهتدی است حقیقت وجود اینگونه ملوک که داعیان به حق و راهنمای مطلقند باعتبار
حکم وحدت همان حقیقت محمد و علی است که هر زمانی به شکلی عیان و در هر دوری از ادوار زمان چون
روح در جسم عالم روانند

نظم

هر لحظه به شکلی بت عیار بر آمد دل برد و نهان شد
هر دم بلباس دگر آن یار بر آمد گه پیر و جوان شد
ریزش فیوضات الهی اول بر دل این بزرگواران و از دلهای مقدسشان به دل مقربان و خاصان و از آنان به سایر
عالمیان افاضه می گردد .
یکی از این بزرگواران که ظاهر و باطن نسل محمد و علی است اینر ساله بنام نامیش مفتخر و مباهی است
حضرت شاه نور الدین نعمه الله ولی است که شرح حال و تفصیل احوال آن سر حلقه اهل حال و رهبر اصحاب
کمال از ولادت تا رحلت ضمن یک مقدمه و ده فصل و یک خاتمه به رشته تحریر کشیده میشود .

مقدمه

بر اصحاب معرفت و درایت و صاحبان ذوق و بصیرت ظاهر و هویدا است که نوشتن شرح حال بزرگان عرفان که نوابغ دورانند محتاج به مطالعه رسالات و مراجعه مقالاتی است که در مورد آن بزرگواران از روی دقت و صحت تنظیم شده است نگارنده با آنکه از لحاظ عدم بضاعت و لیاقت، هیچگونه شایستگی و صلاحیت جهت ترتیب و تنظیم این رساله نداشته ام لیکن از آنجایی که داد حق را قابلیت شرط نیست توفیق حق رفیق و قرعه این فال خجسته مآل برای تهیه این شرح حال بنام این بنده نیازمند بمغفرت الهی رضا نور نعمت الهی اصابت و همان توفیق پروردگار در اینکار مدد نمود تا آنکه در مسافرت نگارنده به کرمان که در سنه یکهزار و سیصد و هفتاد و سه هجری قمری اتفاق افتاد جناب مستطاب آقای علی اصغر معصومی که در ان اوان رئیس اوقاف کرمان و سالها در فقر و درویشی بوده از نگارنده درخواست فرمود که چون تاکنون شرح حال صحیحی از حضرت شاه نور الدین نعمه الله ولی که از روی بصیرت و اطلاع باشد تنظیم و چاپ نگردیده علیهذا بسیار بموقع است که شرح حال با دقت نظر که جامع جمیع مراتب باشد جمع و برای ارباب کمال و صاحبان وجد و حال طبع و نشر شود نگارنده با آنکه خود ناامید بودم لیکن به توفیق پروردگار امیدوار و در فکر این کار بر آمدم تا آنکه باطن فیض موطن حضرت شاه ولی نیز در اینکار مددکار شد به این معنی که در کتابخانه جناب زبده السالکین آقای دکتر علی نور نعمت اللّهی برادر معظم نگارنده تذکره خطی بسیار با اهمیتی در این موضوع پیدا شد و در حقیقت نوری در کار آشکار و هویدا گردید و با آنکه در تنظیم این رساله به کتاب مستطاب بستان السیاحه و کتب طرائق الحقایق و ریاض العارفین و نامه ی دانشوران مراجعه میشد لیکن اصل اساس همین تذکره خطی بود .

این تذکره به قلم جناب عبدالرزاق بن عبدالکریم ابن عبدالرزاق کرمانی است که خود و پدرش در زمان حیات حضرت شاه نعمت اله ولی میزیسته و با اجازه آن حضرت به تحریر چنین شرح حال که در حقیقت از روی صحت و حقیقت و کمال اطلاع بوده همت گماشته و اکثر اوقات خویش را بر این کار مصروف داشته در ضمن این تذکره اشاره مینماید به اینکه در زمان آن حضرت دو رساله در حالات آن بزرگوار نوشته شده است

اول- رساله بنام جامع سیراویل تألیف عبدالعزیز ابن شیر ملک واعظی

دوم- رساله بنام جامع سیر ثانی تألیف سدید الدین نصر اله که اکثر جناب عبدالرزاق در تذکره خود به همین دو رساله اشاره مینماید مؤلفین مذکور کسانی بوده اند که درک محضر حضرت شاه نعمت اله ولی نموده و از فیض حضور آن سر حلقه اهل دل بهره ها برده اند نگارنده نیز در تنظیم این شرح حال با مراجعه به بستان السیاحه حضرت حاج زین العابدین شیروانی مستعلی شاه و ریاض العارفین رضا قلی هدایت و طرائق الحقایق حاج معصوم نایب الصدر و بعضی کتب دیگر و تذکره خطی فوق الذکر اقدام به تحریر نموده و اکثر عبارات این تذکره را که معمول زمان آن حضرت و غالباً همراه با فصاحت و بلاغت خاصی است ذکر و بعضی اوقات عین عبارات نقل شده است امید است خوانندگان در هر عصر و زمان که هستند در این رساله با نظر مرحمت نگرسته نواقص را بکمال خود غمض عین فرموده لغزش نگارنده را به چیزی نه انگارند و به نظر چشم پوشی نگرند والله المستعین و به نستعین .

بتاریخ دهم شهر رمضان المبارک یکهزار و سیصد و هفتاد و چهار هجری قمری

رضا نور نعمت الهی

فصل اول

در تاریخ ولادت و شرح طفولیت آن حضرت

به طوریکه شیر ملک واعظی مولف جامع سیر اول می نویسد ولادت آن حضرت در شهر حلب اتفاق افتاده مادرش اهل شبانکاره فارس و پدرش اهل حلب بود و در بعضی اشعار آن حضرت به این موضوع اشاره شده

نعمت اله نور دین دارد لقب نوردین از نعمت اله میطلب
مدتی بودم مجاور در عجم گرچه اصلم باشد از ملک عرب
من مجاور حالیا در ملک فارس جد ما آسوده در شهر حلب

صاحب ریاض العارفین می نویسد تولد آن جناب در قصبه کهسان من اعمال هرات بوده است ولی مولف بستان السیاحه ولادت آن حضرت را در کوهبنان نوشته اند روز ولادتش پنجشنبه بیست و دوم شهر و رجب سال هفتصد و سی نوشته شده لیکن جناب سدید الدین نصر اله مولف سیرثانی می نویسد که آن حضرت می فرموده اند دال بر ولادت من ذال ملفوظ است که سه هفتصد و سی و یک می باشد .

طفولیت آن حضرت

بطوریکه در تذکره خطی از منسوبان آن بزرگوار نقل نموده آن حضرت در سه سالگی این شعر را می خوانده اند

مرا علمی اندر سینه دادند یقین میدان که آن درسی نداند
مرا سه ساله حالی شد میسر که شیخ چله را درسی ندادند

نقل است در پنج سالگی در مجلس پدر آن بزرگوار شرح حال او ایس قرن تقریر می شده و از جمله اینطور مذکور شده که چون او ایس شنید دندان مبارک حضرت ختمی متبت محمد (ص) در غزای احد شکسته شد و معلوم نبود کدام دندان شکسته شده او ایس تمام دندان های خود را شکست حضرت شاه نعمت اله ولی چون این قضیه شنید اینطور در خاطر گذراندند که او ایس از جانب خدا و رسول بدینکار مأمور نبوده چرا این عمل نموده است در خواب دیدند که او ایس فرموده بود ای سید بمحبت جد شما سی و دو دندان طمع از دنیا و آخرت کنده ام.

فصل دوم

در خصائل آن حضرت

آن بزرگوار در زمان خود مظهر آیات و مجمع کرامات بود در محاورت و معاشرت با وقار و هیمنه و در عین حال بی کبر و ریا و در تکمیل ناقصان و تربیت سالکان ید و بیضا می نمود و در این طریق یگانه دوران و وحید زمان بود و هیچ دقیقه از دقایق شریعت مصطفوی و طریقت علوی را فروگذار نمی فرمود هنگام سخن گفتن به تأنی و آهستگی و نظم بود و در مجلس آن حضرت دیگری را یارای سخن نبود عبارت را طوری با سلاست و کلمات به قسمی با فصاحت و بلاغت ادا می شده که هرکس استماع می نمود گمان می برد از روی رساله یا نوشته می خوانند

نظم

زیبانی چو آتش بیانی چو آب عیانی که می کرد کشف حجاب
سخن گفتن او همه وجد و حال خمش کردن او زبان مقال
چو گفتی تصوف برای مرید شده زنده خود شبلی و بایزید
کما قال قدس سره نعمت الله در حدیث آمد روح قدسی رسید سامع شد

هیچگاه آواز بلند نمی فرمود و با خلایق به حسن خلق و کمال اخلاق التفات میفرمود

نظم

از من به همه عمر یکی مور نرنجید تا بود بران بودم و تا هست برانم

به تبعیت از خلق محمدی به حسن سلوک و خوی خوش و نصیحت با همه رفتار می فرمود . بطوریکه در تذکره خطی تصریح شده هیچکس ایشانرا تکیه داده ندیده و هرگز افراط در اکل و شرب و پراکنده خواری از ایشان دیده نشده بود

لباس - در تذکره مذکور است که لباس آن بزرگوار پیراهن کرباس پاک و پاکیزه بود و گاهی جبه و اکثر صوف سفید می پوشیده اند به شمله صعیدی بیشتر رغبت داشته ولی دستار غالباً ارمک یا صوف سفید و بسیار کم و مختصر بوده ردای ایشان از شمله و گلیم و چهارگوشه بوده و گاه جامه اوحدی لباس آنجناب بوده و در سردی هوا بعضی اوقات کپک روی جامه ها می گرفتند و کمر عبادت حق بر میان جان می بستند لباس کسوتی که درویشان می پوشیدند نه ایشان نه اولادانشان نمی پوشیدند اوقات شریف را دقیقه مهمل و معطل نمی گذاشتند بعد از تحصیل به توجه پرداخته و غالب اوقات بعد از غروب به خلوت می رفتند و کسی نبود که آن جناب به چه کاری اشتغال دارند چنانچه نیازمندی آمده و حاجتی داشت بر آستان آن حضرت قدم می گذاشت پس از اتمام و انجام وظایف اجازه حضور می فرمودند

در امور دین و دنیا رویه مرضیه بزرگان دین با آن بزرگوار قرین و خلاصه جمع بین صورت و معنی را به کمال می نمود و در استقامت در امور شریعت و سلوک بر طریقه طریقت که بزرگترین کرامت است کسی با حضرتش برابری نمی نمود.

گر بگویم تا قیامت شرح آن هیچ آن را مقطع و غایت مدان
هر چه گویم عشق رادر شرح آن چون به عشق آیم خجل کردم از آن

فصل سوم

در بیان ایام سلوک و استر شاد و کیفیت ارادت آن حضرت به جناب شیخ عبد الله یافعی قدس سره العلی

حضرت شاه نعمت الله ولی تحصیل مقدمات را نزد شیخ رکن الدین شیرازی نموده و علم بلاغت را نزد شیخ شمس الدین مکی و علم کلام و الهی را نزد سید جلال الدین خوارزمی بحث کرده اند و در بدایت حال متن فصوص الحکم شیخ محیی الدین عربی و متن اشارات بو علی را فرا گرفته و در آخر مرتبه برتبه علیه خود اشارتی فرموده کما قال

قانون علم کلی و کشاف عقل کار حرفی ز دفتر و ورقی از کتاب ما است
ایضاً علم ام الكتاب حاصل ماست لوح محفوظ حافظ دل ماست

آن حضرت در اوایل حال و بدایت احوال همیشه طالب دل آگاهی مکمل و مرشدی کامل بوده زیرا اطلاع بر نشیب و فراز این راه جز توسل به ذیل عنایت صاحب دلی با انبیا و راهدانی دل آگاه که پیوسته در هر حال همراه باشد و از خطرات طریق سالک را برهاند چاره و گریزی نیست ناچار و ناگزیر آن حضرت را درد طلب گریبان گیر بوده بطوریکه خود می فرمود در هر دیاری یاری و در هر مکانی نشانی از درویشی بود به جد و جهد تمام به صحبت و خدمتش می شتافتم و در حقیقت درمان درد خویش می خواستم و گمگشته خود را می یافتم

نظم

رهنمایی جو قدم در راه نه گر روی در راه با همراه نه
تا نگیری دامن مرشد به دست کی زگمراهی توانی باز رست
ره بیابان است و تو گمراه کجا ره توانی برد بی مرد خدا

در ضمن تذکره خطی در شرح حال آن حضرت این طور می نویسد:

روزی دلفروزی خبر معذوب مجنونی در شهر مصر داد که سالهاست آتش فنا افروخته و گنجینه جمع به جهت خود اندوخته و تفرقه ما سوی را سوخته چون به صحبت او رسیدم متوجه شده بعد از زمانی که از مراقبه باز آمدم دیدم مجنون بی هوش و مد هوش آتش مرده و اثرش باد برده دانستم که در تصرف در این نشانه او را نیز نیست تا متوجه مکه معظم زاده الله شرفاً و تکریماً شدم چون به مسجد در آمدم شخصی دیدم مشغول به درس احادیث نبوی چون قدم در آن حرم نهادم خود را مانند قطره و او را چون دریایی دیدم زمانی ساکن شدم تا از درس فارغ شدند ناگاه نظری به من کرد و نسخه ای که پیش ایشان نهاده بود به من داد و گفتند ای سید احادیث موضوعه که حضرت جد رسالتشان علیه صلوات و الرحمن فرموده اند و بدیشان نسبت کرده اند در این کتاب جمع نموده اند اگر طالبی حدیث خواهد که بداند صحیح است یا موضوع از این کتاب او را میسر است دست ارادت به دست او دادم و دامن او را در دست گرفتم.

و از نظم در نظام آن حضرت است

شیخ ما بود در حرم محرم قطب وقت و یگانه عالم
مرده ها از دمش شده زنده نفسش همچون عیسی مریم
به صفات کمال خود موصوف هفت دریا به نزد او شبنم

نعمة الله مرید حضرت اوست شیخ عبدالله اوفای فهم

(در جلد هفتم نامه دانشوران ناصری است که شیخ عبدالله یافعی را روضه الریاحین در تنظیم تاریخ نشر المحاسن است)

موقعی که آن حضرت به خدمت شیخ عبد الله یافعی رسید بیست و چهار سال از سنش گذشته بود با لجمه قریب هفت سال در خدمت شیخ بوده و طبق سیره انبیا و مصداق کلکم راع چوپانی گوسفندان نموده ورمه آن جناب را میچرانیده و اکثر می فرموده که کثرت فیض از نظر آن مرد میدان توحید پدید آمد

نظم

تا نیفتد بر تو مردی را نظر از وجود خویش کی یابی خبر

منقول است که در مصر مغازه وسیعی بود که حضرت شاه نعمه الله در آنجا به عبادت اشتغال می فرموده اند و بعضی مریدان و منتسبان آن حضرت که بدان محل می روند و در آن جا می باشند و در سفری که به مکه معظمه مشرف می شده اند پیری نورانی دیدند که به خانه مکه توجه داشته و تلاوت می کند و کتابی مینویسد سؤال می فرمایند این شخص کیست گفتند خاتم الحکما و العلما للهی مولانا قطب الدین رازی است آن حضرت به جانب اوروانه می شود قطب الدین از ایشان استقبال و شرایط احترام منظور و از ملاقات آن حضرت بسیار مسرور می شود

در جلد هفتم نامه دانشوران ذکر شده که حضرت شاه نعمت الله پس از ریاضات شاقه در کوه الوند همدان متوجه زیارت عتبات عالیات گردید با یک وضو اربعینی بر سر تربت شاه شهدا در فصل تابستان گذرانید پس از آن به جانب نجف اشرف متوجه و در مناقب آن حضرت قصایدی ساخته که یکی از آنها این است:

از نور روی اوست که عالم منور است جنسی چنین لطیف چه حاجت به زیور است

پس از مراجعت از مکه معظمه به مصر رسیده و در آن جا به صحبت سید المحقق سید حسین اخلاطی رسیده اند از آن حضرت منقول است که سید حسین فرمود ما می خواهیم که از حالات شما بهره مند شویم ایشان می فرمایند که شما از علوم خود افاضه کنید سید حسین چون کیمیا و سیمیا و لیمیا می دانست رمزی برایشان ظاهر کرد و چون در غرفه نشسته بودند که مشرف به رودخانه نیل بوده و دریچه به رودخانه داشته سید حسین به محض آنکه دریچه غرفه را باز می کند می بیند تمام رود نیل خون است در یچه را می بندد دوباره باز می کند می بیند آب نیل چون سیل دست و پای بریده است که روان است باز می بندد و مجدداً می گشاید می بیند تمام شیر است باز بسته و دیگر بار باز میکند می بیند همان آب است پس از آن مشاهدات آن حضرت می فرماید ما را از این جنس حالات نیست مدعای ما کیمیای فقر محمدیست سپس از آن جا برخاسته و بیرون میشوند در موقع عزیمت به مکه یا معاودت در سراب تبریز حضرت کاشف الاسرار سید قاسم انوار را که در سنه ۷۵۷ متولد شده در سن کودکی به خدمت حضرتش میاورند آن حضرت فرمودند جوانی نزد من آوردند که از حیث سن و سال انسان قابل نبود ولی من به قابلیت او در روی زمین ندیدم.

نقل است که در مراجعت از مکه آن حضرت به ماوراءالنهر نزول فرموده و در شهر سبز که دو منزل از سمرقند دور و به غایت معمور و مشهور است ساکن شده مسجدی بنا فرمود و نماز جمعه در آن می گذارده و حوضی پر از شکر کرده مردمان از آن شربت می آشامیده و آنرا حوض شکر نامیدند.

در جلد هفتم نامه دانشوران ناصری می نویسد که در حدود کوهستان دورگنج (در ماوراءالنهر) نور هزار نفر بحضرت شاه اظهار ارادت کردند.

فصل چهارم

در بیان سلسله ی نسب و شجره آن حضرت تا رسول خدا و ائمه هدی

بطوریکه ضمن تذکره احوال آن بزرگوار ذکر شده و عیناً نقل می شود نسب عزیزالحسب شجره طیبه مبارکه اصلها ثابت و فرعها فی الاسماء بروجهی است که در نظم در نظام حضرتش مذکور و مجملاً آنکه نوزدهمین جدش حضرت پیغمبر خاتم (ص) است و سلسله الذهب نسب آن بزرگوار بدین قرار است نعمه الله ابن عبد الله ابن محمد ابن عبد الله ابن کمال الدین یحیی ابن هاشم بن موسی ابن جعفر ابن صالح ابن محمد ابن جعفر ابن الحسن ابن محمد ابن جعفر ابن محمد ابن اسمعیل ابن ابی عبد الله ابن محمد باقر علیه السلام ابن زین العابدین علیه السلام ابن حسین علیه السلام ابن علی علیه السلام الوصی و فاطمه بنت النبی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و این نظم شریف آن حضرت شاهد این مرتبه و متضمن این نسب مبارک است:

نعمه اللهم وز آل رسول	محرم عارفان ربانی
قره العین میر عبد الله	مرشد وقت و پیر روحانی
پدر آن محمد سید	که نبودش به هیچ روثنانی
باز سلطان اولیای جهان	میر عبد الله است تا دانی
پیر کامل کمال دین یحیی	سید مسند سلیمانی
پدرش هاشم است و جد موسی	مادرش شاهزاده سامانی
دیگر آن جعفر خجسته لقا	روح محض لطیف روحانی
سید صالح است و احمد نام	جمع میبود از پریشانی
پس محمد که نزد همت او	مختصر بود عالم فانی
باز جعفر که بود عالیقدر	کان احسان و بحر عرفانی
پس حسن پس محمد آن سید	روح بخشدگه سخن رانی
پادشاه ممالک دانش	جعفر اکبر است خاقانی
میر محمد که بندگان درش	در جهان یافتند سلطانی
شاه سادات سید اسمعیل	آفتاب سپهر سبحانی
ابی عبد الله آن که روح امین	گفت او را جمله را جانی
باز امام محمد باقر (ع)	مخرب کفر و دین را بانی
پدر او علی (ع) ابن حسین (ع)	آن که زین العباد می خوانی
باز امام به حق حسین شهید (ع)	نور چشم علی <small>علیه السلام</small> رانی
آن وصی رسل به امر خدا	والی ملکت سلیمانی
آن که باشد در مدینه علم	کوری خارجی مروانی
نوزدهم جد من رسول خداست	آشکار است نیست پنهانی
هست فرزند من خلیل الله	باد یا رب به بنده ارزانی

فصل پنجم

دوران ریاضت و مسافرت های آن حضرت

اوقاتی که آن حضرت از مکه معاودت می فرموده در نزدیک سمرقند در شهر سبز رحل اقامت انداخته و در آن حدود به ریاضات شاقه پرداخته اند که شرح آن از این قرار است: در سمرقند سه کوه است اول کوه نور دوم کوه توبه سوم کوه ملک دار نقل است که در این سه کوه آن حضرت اربعینات داشته و ریاضات شاقه کشیده اند گویند در کوه ملک دار که بلند تر از سایر کوههای آن جا و با بسیاری برف بالا رفتن از آن بسیار دشوار بوده آن حضرت هنگام زمستان اربعینات داشته و چله کبیر که یک صد و بیست روز است در آنجا برآورده اند و تنها با برف روزه خود را افطار می نموده اند.

سید علاالدین مهدی تبریزی از قول سید الحاج نظام الدین محمد الواعظ الداعی نقل نموده که آن حضرت فرمود نوبتی در ایام خزان در مغاره از کوه های عظیم سمرقند به عبادت و خلوت مشغول بودم که برفی عظیم بارید و در مغاره گرفته شده آن حضرت آن جا ماند تا زمستان و قسمتی از بهار گذشت جمعی از صیادان به قصد شکار به آن کوه رفته و شب هنگام شده و هوا منقلب و باران شروع کرده صیادان میل به آن مغاره کرده برف از آن دور میکنند تا که به درون مغاره درآیند وقتی به داخل مغاره می رسند آتش افروخته یافته و دیدند آن حضرت بر سر سجاده روی به قبله نشسته و از ماسوی الله گسسته متحیر ماندند پس از درک خدمت آن حضرت مراجعت می کنند.

صاحب ریاض العارفين می نویسد در کوه صاف که در نواحی بلخ واقع است آن جناب ریاضات شاقه کشیده اند لیکن صاحب تذکره خطی نوشته است که قسمت عمده اربعینات آن حضرت در کوه صاف ولایت سمرقند که به غار عاشقان معروف است به سر آمده و معلوم نیست که اسم این کوه غار سابقا غار عاشقان بوده یا به مناسبت ریاضات و اربعینات آن حضرت به این نام نامیده شده است.

نقل است که امرای ترک که در حدود سمرقند بوده به عرض آن حضرت رسانیده اند که در این کوهستان زمستان سرما به غایت شدید می شود که در مغاره های آن نمی توان ماند آن حضرت اعتنا ننموده و قسمتی از اربعینات خود را با کمال قوت در همین کوه ها تمام نمودند پس از آنکه هوا تغییر یافت بزرگان اتراک سراغ آن جناب آمده و یقین بر هلاک داشتند چون در گاه مغاره از برف پاک ساخته و به داخل مغاره شدند آن حضرت را روی سجاده نشسته و متوجه قبله یافته تمامی سجده شکر به جا آورده و در سلک ارادتمندان آن حضرت قرار گرفته و چون این خبر به سلطان زمان امیر تیمور گورکان می رسد در خاطر سلطان خلجان و خیالی پدید می آید که آن حضرت را از مقر خلافت دور سازد و به نقطه دیگری روانه نماید امیر شیخ نور الدین یا دیگری از امراء به سلطان عرضه می دارد که اول تحقیق حال باید نمود و صحبتی باید داشت بعد از آن هر چه خاطر خطیر امیر بر آن قرار گیرد چنان باید کرد امیر تیمور این رأی پسندید ملاقاتی با آن جناب نمود در موقع ملاقات آن حضرت روی به قبله نشسته بود و از طعامی که امیر همراه داشته تناول فرمود امیر اظهار داشت چرا باید سیدی متقی از طعام حرام تناول کند آن حضرت فرمود چون روزی این صاحب عزلت لقمه حلال شده بود در خاطر آن صاحب دولت داعیه ملاقات درویشان انداخته که وسیله وصول حلال به محل خود باشد پس از آن امیر تیمور اظهار فرمودند که چون وطن شما این ملک نیست اولی آن که از ملک ما به طرف دیگری نقل فرمائید آن حضرت ساعتی به مراقبه فرو رفته بعد سر بر آورده فرمودند هر مملکت کهسیر کردیم و هر جا که نشستیم مملکت شما بود امیر تیمور از این صحبت و ملاقات مسرور و اعتقادی تام و اخلاصی تمام نسبت به آن حضرت پیدا کرد پس از

آن آن حضرت متوجه مرو شدند و در خانه خواجه زکریای باغی فرو آمدند و در هفت فرسخی آنجا خانقاهی ساختند و قریه تل حله را خریده وقف آن نمودند پس از آن به مشهد رفتند و اربعینی به سر آوردند سپس به طرف ماوراءالنهر انتقال و در آنجا طبق وصیت میر حسینی دختر امیر عماد الدین حسینی سادات که مصنف کنز الرموز و نزهة الارواح است در حباله نکاح خود در آوردند و در اینوقت سن مبارک آن حضرت شصت شده بود پس از آن به کرمان و کوهنجان عزیمت فرموده و اوقات اقامت در آن جا به تصنیف کتب و رسایل پرداخته و به طوری که در ضمن تذکره شرح احوال مذکور است هشتاد و شش رساله از آن زبده اهل حال و قدوه اهل کمال در صفحه روزگار به یادگار گذارده شده است و حضرت سید برهان الدین خلیل اله فرزند حضرت شاه در کوهنجان در سنه هفت صد و هفتاد و پنج قدم به این جهان گذارده اند و این نظم از آن حضرت در مورد مولود مذکور است

از قضای خدای عز وجل	حی قیوم و قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بود از روز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بود ماه و وقت شریف	ماه در حوت و مهر در میزان
پنج و هفتاد و هفتصد از سال	رفته در کوهنجان که ناگهان
میر برهان دین خلیل الله	آمد از غیب بنده را مهمان
خیر مقدم برآمد از عالم	مرحبائی شنیدم از یاران
کسب او باد علم ربانی	حاصلش باد عمر جاویدان

حاصل آنکه ایام اقامت در کوهنجان به کوهی که نزدیک مزار است میرفته و در محلی از آن به خلوت و نماز و توجه اشتغال داشته و آن محل به تخت امیر معروف و ارادتمندان و مخلصان بدان مکان از جهت زیارت و عبادت میروند .

پس از آن از کوهنجان به جانب یزد عزیمت می فرمایند در بستان السیاحه اشاره شده به اینکه آن حضرت در شهر یزد ساکن بود بالاخره اهل آندیار بنا بر مخالفت مذهب بر آن جناب اذیت و اهانت نموده اخراج بلد کردند و در وقتی که آن جناب به بیرون می رفت این آیه را خوانده به گوش مردم آنجا رسانید (تعرفون نعمة اله ثم ینکرونها و اکثر هم الکافرون) پس از آن به تفت رفته در میان رودخانه آنجا موضعی خوش اختیار فرمود و طرح خانقاهی کردند که عمارت وسط باغ خانقاه را کاشی کاری نموده و روی آن این عبارت را دستور فرمود نقش نمودند لقاء المحبوب شفاء القلوب لیکن امیر آن مکان سلطان اسکندر که امیر باعز و فری بوده بنای آن را تمام نموده و آن چه رأی آن حضرت بود اطاعت و در استحکام عمارت جهدی تمام و جدیتی مالا کلام به خرج داد ولی در مورد ساختمان عمارتیکه مناسب همت عالی آن حضرت باشد شعری است که خود اشارت بدان فرموده :

گر به قد همتش سازی سرائی مختصر چار دیواری به هفت اقلیم می باید کشید
نعمة الله را اگر خواهی که مهمانی کنی سفره گرد جهان سر تا به سر باید کشید

در این جا بی مناسبت نیست که عین عبارت تذکره خطی که در مورد عمارت خانقاه مذکور که جهت مهمانان آن حضرت ساخته شده و خالی از لطف نیست نقل می شود :

(اما خانقاهی جهت مهمانان والابر اسلوب خانه کعبه در وادی طرح بنا نموده اند)

(وصفه با صفا که رشک گلستان ارم و حدائق سباست موضعی نزه و مکانی خرم بااعتدال)
(هوا و عدوبت ماء و رفعت بنا تجری فی انهارها و اقطارها الماء الزلال و جنتان عن)
(الیمین و الشمال یصل لمن یصل الیه بما قدره اله رزقاً للعباد و هی عمارة لم یخلق)
(مثلها فی البلاد و اکثر سلاطین و اعالی روی زمین و مجاوران مکة مبارکه و مدینه)
(طیبه و مسافران عراق و خراسان و آیندگان از عربستان و ترکستان به صحبت شریفش)
(نایل و افاضات با برکاتش را نایل بوده اند و آن حضرت می فرموده اند که خوبی هوا)
(و فطانت ذکاء اهل این دو مملکت مارا مقیم ساخته و مدتی مدید رحل اقامت در)
(کوهبنان و گاهی توجه به تفت می فرمودند اما بیشتر محل رحل کرامت کوهبنان)
(بوده و آثار رحمت پر ورگار به چنین نعمتی اهل ایندیار فائز و سرافراز بودند)

در مراجعت از تفت به کرمان در بین راه دزدان کاروانیان را میزدند و اموالشان غارت می کردند چون به آن جناب رسیدند و در مقام غارت و ترساندن و آزار برآمدند آن جناب نهیبی به آنان زدند که دست و پای همه دزدان از کار افتاد کاروانیان همه آنها را گرفته نزد آن حضرت آوردند آن حضرت همه را نصیحت و شفقت فرمود همه توبه کردند و مرخص شدند پس از آن از کوهبنان به قصد کرمان عزیمت و در زرنند به ملاقات فقیه ابولمعالی زرنندی که از اکابر عرفا بود و کرامات بسیار مردم آندیار از آن بزرگوار دیده می رفته و نیز اشاره به رفعت مرتبه آن حضرت می نموده اند پس از چندی به کوهبنان و ماهان رفته در ماهان پیرزنی نان و ماست به حضورش آورد و استدعا نمود ماهان بمانند قبول فرمود ماندند و طرح باغ شهداد و باغ خلوت و ساختمان خانقاه خیر آباد و حمام فرمودند.

فصل ششم

سلسله خرقه و رشته اتصال آن حضرت به مشایخ کبار

در بستان السیاحه مذکور است که آن جناب در بدو طلب سفر ایران و توران و دیار عرب نموده و بسیاری از علما و عرفای عصر را دیده و به صحبت جمعی از مشایخ زمان رسیده و در حرمین الشریفین به خدمت شیخ عبدالله یافعی یمنی رسیده و نسبت خرقه و اتصال آن حضرت به سایر مشایخ عظام در ضمن نظم در نظام خود آن بزرگوار ظاهر و پدیدار است بدین ترتیب:

شیخ ما کامل و مکمل بود	قطب وقت و امام عادل بود
گاه ارشاد چون سخن گفتی	در توحید را نکو سفتی
یافعی بود نام عبدالله	رهبر رهروان این درگاه
صالح بربری روحانی	شیخ شیخ من است تا دانی
پیر او هم کمال کوفی بود	کز کمالش بسی کمال افزود
باز باشد ابوالفتوح صعید	که سعید است آن سعید شهید
از ابی مدین او عنایت یافت	به کمال از ولی ولایت یافت
مغربی بود مشرقی به صفا	آفتاب تمام مه سیما
شیخ ابی مدین است شیخ صعید	که نظیرش نبود در توحید
دیگر آن عارف و دود بود	کنیت او ابو سعود بود
بود در اندلس ورا مسکن	بس کرم کرد روح او با من
پیر او بود هم ابوالبرکات	به جمال و کمال و ذات و صفات
باز ابوالفضل بود بغدادی	افضل فاضلان باستانی
شیخ او احمد غزالی بود	مظهر کامل جلالی بود
خرقه اش پاره بود او بکر است	زانکه نساج صاحب ذکر است
پیر نساج شیخ ابوالقاسم	مرشد عصر و ذاکر دائم
باز شیخ بزرگ او سلمان	که نظیرش نبود در اعیان
مظهر لطف حضرت واهب	بندگی شیخ بو علی کاتب
شیخ او شیخ کاملش دانند	بو علی رودباریش خوانند
شیخ او هم جنید بغدادی	مصر معنی دمشق دلشادی
شیخ او خال او سری سقطی	محرم حال او سری سقطی
باز شیخ سری بود معروف	چون سری سر او باو مکشوف
اوز موسی <small>علیه السلام</small> جواز احسان یافت	کفر بگذاشت نقد ایمان یافت
یافت در خدمت امام مجال	بود بواب در گهش ده سال
شیخ معروف را نکو میدان	شیخ داود طائیش می خوان
شیخ او هم حبیب مجبول است	عجمی طالب است و مطلوب است
پیر بصری ابوالحسن باشد	شیخ شیخان انجمن باشد
یافت از صحبت علی <small>علیه السلام</small> ولی	گشت منظور بندگی علی <small>علیه السلام</small>

خرقه او هم از رسول خداست
نعمه اللّٰهم وز آل رسول
این چنین نسبت خوشی و تمام
این چنین خرقه لطیف کراست
نسبتیم با علی علیه السلام است زوج بتول
خوش بود گر ترا بود و سلام

فصل هفتم

در ارشاد و تکمیل طالبین و واصلین و اصحاب آن حضرت

ظهور آفتاب درخشان حضرت شاه نعمه الله ولی در کرمان موجب بسط تعلیم و تربیت و تکمیل عدۀ از بزرگان عرفان و پیشرفت و ترویج امر ایمان و کمال اصحاب ایقان گردید آن حضرت در سفر و حضر هیچگاه از تربیت و تکمیل ناقصان چه در حدود کرمان و چه در کوهبنان و چه در سایر صفحات جهان خودداری نمی فرمود اکثر تربیت شدگان و سالکان طریق ایمان که در آن زمان از شمس وجود آن برگزیده حضرت ایزد منان مستنیر شده اند از اجله بزرگان و در هر عصر و زمان نام آنان به بزرگی قدر یاد شده و می شود.

به طوری که جامع سیر اول نقل نموده حضرت شیخ کمال الدین خجندی که از اجله اهل باطن و حضور بوده سر تسلیم جز به حضرت شاه نعمت الله ولی به دیگری فر و نیاورده و نیز حضرت کاشف الاسرار سید جلال الدین عل ابن نصیر المہشتر به سید قاسم انوار از تربیت شدگان آن حضرت بوده و چنین منقول است که آن حضرت غالباً اشارت می فرموده که او فرزند حقیقی ماست نقل است که سید قاسم انوار اربعینات متعدده داشته و یک اربعین قامت خویش برافراشته و ایستاده اشتغال به ذکر داشته و نیز مذکور است که یک بار در خلوت را به گچ و سنک گرفته و بیش از یک اربعین آن جا بر آورده و با چند دانه مغز بادام سر آورده و بر بسیاری از حقایق معارف الهی در این اربعین مبین آگاهی یافته چنانچه انیس العارفین را در بیست سالگی به نظم آورده و میفرماید:

نظم

سال عمرم بیست یا خود بیش و کم نور عرفان از دلم میزد علم

دیگر از بزرگان که به شرف حضور و ارادت آن حضرت نائل آمده یکی جناب خواجه صائن الدین علی التکره الاصفهانی و دیگر مولا نا شرف الدین علی الیزدی بوده که در کوهبنان به خدمت حضرتش رسیده و پس از بسط و انبساط و تحکیم مراتب ارادت به محل خود معاودت نموده اند از جمله مصنفات حضرت خواجه صائن الدین علی شرح فصوص الحکم و کتاب المفاحص و شرح تمهید تصوف و رسائل بسیار دیگری است . و از جمله مشاهیر خلفای حضرت شاه ولی حضرت سید حاج نظام الدین احمد شیرازیست که اکثر ایام بصیام و لیالی به قیام گذرانیده و درس حدیث و تفسیر می فرموده و برای هدایت طالبان و راهنمایی بندگان حق جد و جهدی به سزا می نموده و به اتفاق برادر بزرگ خود سید عمادالدین علی به خدمت حضرت شاه ولی رسیده و از انوار مقدسه آن حضرت بهره ها برده اند نقل است که حضرت سید نظام الدین احمد می فرموده اند که در بعضی مسایل توحید و معارف تصوف اشکالاتی عظیم داشتم و مکنون خاطر بود که در موقع مجال از آن حضرت سؤال شود و رفع اشکال نمایم حضرت شاه ولی رساله از رسالات خودشان را به من دادند و امر به مطالعه فرمودند به محض مطالعه تمامی آن اشکالات مرتفع گردید و نیز نقل کرده اند که من و برادرم مردد بودیم که آیا حواله هر یکی کجا باشد آن حضرت فرمودند حواله تو بشیر از است و حواله او به هندوستان و همچنان شد بعد از آن دست بیعت و ارادت به دست آن حضرت داده پس از توبه و تلقین ذکر از خدمتش مرخص شدند نظام الدین مدتها به تکمیل خویش پرداخته پس از آن اجازه خرجه و ارشاد حاصل نمود.

یکی دیگر از خلفا حضرت شیخ مرشد الدین اسحق بهرام است که شیخ چهار کتابش نیز خوانند و این از آن رو بوده که کتب اربعه سماویه می دانسته نقل است که شیخ در حین رفتن به خدمت حضرت شاه ولی که به اتفاق چند نفر بوده هر یک طعامی مخصوص برای خود نیت می کنند شیخ هم شیرگرم و برنج اراده می کند چون به خدمت آن حضرت می رسند همه به طعام های نیت شده خود می رسند مگر آن که خادم به شیخ می گوید آن

حضرت فرموده اند که به مغاره کوهبنان برو شیخ رو به مغاره می کند و پس از مدتی راه رفتن به آن جا رسیده در نتیجه خستگی در مغاره مذکور به خواب می رود ناگاه متوجه می شود که چند قطره باران روی صورتش می ریزد موقعی که چشم باز می کند می بیند آن حضرت به بالینش نشسته و اشک چشم مبارک ایشان است که بر روی او ریزان است ناگهان میجهد و به گریه می افتد آن حضرت می فرماید حالت ذوق و انقطاع و تجرد خودم به باد آمد یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو در حال برنج و شیرگرم حاضر بود خورده و به صحبت آن حضرت مشرف و بعد از یک ماه توقف رخصت یافته به طرف خراسان می رود و هفده سال در خدمت سید قاسم انوار بوده نقل می کنند که حضرت سید نظام الدین محمود که یکی دیگر از خلفای آن حضرت بوده می فرمود که شیخ ابو اسحق بهرامی فرمود جمعی از مردم هند از اباطیل سخن می گویند که در هر سی هزار سال یک نوبت و هاب مطلق در صورت بشر ظاهر می شود می گویند اگر این سخن را مودایی یا بالفرض حقیقتی بودی یکی از آن مظاهر سید نعمه الله بود

دیگر از خلفای آن حضرت کاشف اسرار وجود سید نظام الدین محمود الواعظ الشهیر با الداعی الی الله است نقل می کنند که مدتی ملازمت خدمت شیخ مرشد الدین ابو اسحق بهرامی داشتم روزی فرمود نشایه شما عالی است هر چه زود تر خود را به صحبت چنین شخص بزرگی مثل شاه نعمت الله یا سید قاسم انوار برسانید زیرا من تنها متکفل تربیت و تکمیل شما نمی توانم بود در همان اوقات خوابی دیده به خدمت شیخ مرشد الدین عرض شد فرمودند حواله به کرمان و ماهان است چون شوق زیاد داشتم برادرم سید سراج الدین یعقوب با من در تهیه زاد و راحله این سفر موافقت نمود باتفاق سید شجاع الدین عزیز که یکی از سادات انجو بود متوجه کرمان شدیم چون راه کرمان نمی دانستیم صدمات زیادی دیده و نیز شبی راه گم کرده و بارانی عظیم و صاعقه هولناک پدید آمد سرگردان و حیران بودیم همانجا بار فرو گرفتیم و اطراف آن بارها نشستیم و از کثرت خستگی به خواب رفتم و در خواب دیدم شخصی بر اسبی بلند سوار است که سر او گویا به ابر می کشد و تازیانه بر دست دارد و می فرماید این ابر را در حکم ماقرار داده اند اگر نگوئیم بیارد و اگر گوئیم نبار نبارد پس از آن با سر تازیانه اشارت کرد که بر سر ایشان مبار و آن حضرت مرتضی علی (ع) بود چون بیدار شدم دیدم در حوالی ما باران عظیمی است لیکن بالای سر ما یک ستاره است صبح آن روز که روان شدیم به کاروانی رسیدیم چون ما را دیدند تعجب کردند که شما چه طور در بیابانی که پناهی نداشت با این همه باران تر نشده اید و حال آنکه ایشان در مغاره بودند و تر شده بودند با الجملة در ضمن راه هر یک برای خود طعامی در نظر گرفته چون به ماهان رسیدند قبل از ملاقات حضرت شاه نعمه الله ولی خادم برای هر یک غذایی که در راه خواسته بودند آورده برای من پاره جگر و زبان و کله و پاره دل و گروه روغن و پاره حلوی قند آورده و گفت حضرت شاه ولی این را برای شما خاصه فرستاده اند من از آنها جامعیت را فهم نمودم و چون به خدمت آن حضرت رسیدیم برادرم و آن سید دست آن جناب را بو سیدند و من پای را آن حضرت سر مرا در کنار گرفتند و فرمودند عجب سوخته ایست عجب سوخته ایست و مدتها من از هوش رفتم پس از آن که به حال آمدم بدست آن حضرت همه بیعت کردیم و در سلک ارادتمندان قرار گرفتیم این اشعار از آن جناب است:

شدم به خطه کرمان و جانم آگه شد که مرشد دل من شاه نعمه الله شد

جناب شاهد اعی الی الله قرب سی سال حقایق و معارف صوفیه را بر سر منبر به خلق می رسانیده و در ارشاد مخلوق خدا جاهد و ساعی بوده و در حدود چهل رساله از آن جناب در صفحه روزگار یادگار مانده است که برای نمونه چند رساله از تصانیف آن جناب در اینجا ذکر میشود:

رسالة واردات - رساله صادرات - رساله قدسیات - عشق نامه - نسائم گلشن - شش مثنوی به اسم شاهد - گنج روان - چهل صباح - چهار چمن - چشمه زندگانی - بیان عیان - شرح بر مثنوی مولوی رومی - نظام و سر انجام - جواهر الکنوز - محاضر السیرفی احوال خیر البشر - تلویحات الحرمیه - ترجمه اخبار العلویه - سلوة القلوب - قلب و روح - مرآة الوجود - چهار مطلب معرفة النفس - اسوة الکسوة - کم پلیه - اشاره انتقال-

دیگر از ارادتمندان آن حضرت خاتم الحکما السید الشریف محقق است (استاد خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی) در سفری که حضرت شاه از شیراز به کرمان نمودند جناب سید جهت ملاقات تا قلات که مرقد شیخ سعدی شیرازی علیه الرحمه است به استقبال آن حضرت آمده در حین معانقه باران هم از آسمان نازل بود جناب سید این عبارت گفته اند که عجب لطف الهی شامل حال است زیرا نعمت الله در بر و رحمت الله بر سر لیکن اکابر کرمان که ملازمت آن حضرت داشته اند به این عبارت نقل نموده اند نعمت الله معنا و رحمت الله علینا و ذلک فضل الله بنا.

بطوری که مؤلف سیر ثانی سدید الدین نصر الله آورده در یکی از ایام جمعه که امیر زاده امیر اسکندر ابن عم شیخ ابن امیر تیمور که حاکم شیراز بود و سید شریف به جامع شیراز در آمده که در خدمت آن حضرت نماز گذارده شود خواجه حافظ شیرازی که از تلامذه سید شریف بوده سجاده سید استاد خود را بر دست راست سلطان گسترده و جمعیت انبوهی منتظر تشریف فرمائی بودند تا آنکه آن حضرت از درب بازار بزرگ به مسجد رسیدند و خلائق به دست بوسی و استقبال مشغول شدند جناب سید هم به استقبال آمده لیکن چندان ازدحام شد که نزدیک بود سید شریف در زیر پای مردم پا مال شود که آن حضرت دست او را گرفته از میان مردم به محل نماز در آوردند سید سجاده خود را از سمت راست برداشته و در سمت چپ سلطان گسترده خواجه حافظ گفت چرا چنین کردید فرمود بگذار تو حالات اولیا را نمی دانی

نقل است که جناب شیخ شمس الدین الجزری به خدمت آن حضرت رسیده و سید عماد الدین ادهمی نیز در شیراز بخدمت حضرتش رسیده و دست بیعت می دهد آن حضرت و دست بیعت می دهد آن حضرت می فرماید سخنی بگو می گوید چه گویم که سعدی شهر ما گفته

نظم

من کیم تا نسبتم باشد به دوست او من و من او نباشم جمله اوست

دیگر از بزرگان که در شیراز به خدمت آن حضرت رسیده جناب شیخ ابو اسحق اطعمه بوده که به سحاق نیز با او گفته اند آن حضرت به او فرمودند چه گفته در جواب (حکایت عدس و سفره خلیل الله ز من مپرس که مداح نعمة اللهم) نیز نقل کردند که شیخ به سحاق اطعمه زمانی هم در ماهان به زیارت حضرتش رفته و چون در مقابل غزل آن حضرت که می فرماید

نظم

گوهر بحر بیگران ماییم گاه موجیم و گاه دریاییم
ما بدان آمدیم در عالم تا خدا را به خلق بنماییم

گفته بود :

رشته لاک معرفت ماییم گاه ضمیریم و گاه بفرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ که به ماهیچه قلبه بنماییم

آن حضرت چون از خلوت بیرون می‌آیند و متوجه مسافری و واردین میشوند اسرار و ضمائر هریک را بوجهی اظهار می‌فرمودند بشیخ اطعمه توجه فرموده می‌فرمایند رشته لاک معرفت شمائید شیخ اطعمه در جواب عرضه میدارد که ما نمی‌توانیم از الله گفت از نعمت الله می‌گوئیم.

دیگر از ارادتمندان آنحضرت جناب سید شمس الدین ابراهیم البمی الکرمانی است که طریقه اخلاص و ارادت مسلوک میداشته.

نقل است که روزی دو ثوب نمد بعنوان تحفه بجهت آنحضرت آوردند یکی را آنحضرت پوشیدند و بخادم فرمودند دیگری را برای سید شمس الدین ابراهیم بگذار که فردا از ولایت اربعه بدینجا میرسد و این حواله اوست صبح روز دیگر که سید شمس الدین بخدمت میرسد آنحضرت بخادم می‌فرمایند نمد ایشانرا بیاور نمد را می‌آوردند سید می‌پوشد و میگوید تجدید ارادت نمودم.

و نیز جناب سید تقی الدین محمد طیب که برادرزاده سید شمس الدین ابراهیم است بخدمت آنحضرت رسیده و اردت میورزیده.

عالیجناب مولانا قوام الدین اسلام کوهبنانی که تلامذه حضرت سید شریف بوده در کوهبنان مکرر بخدمت آنحضرت رسیده و آن حضرت خرقه خاصه خود باو مرحمت فرمودند.

دیگر از ارادتمندان آنحضرت مولانا ضیا الدین علی قاضی کرمان بوده که در تاریخ ظفرنامه حضرت علامه ایشانرا به بهترین ثنائی وصف نموده و قریب چهل سال بصحبت و ملازمت آن حضرت در کرمان بسر برده است.

دیگر از ارادتمندان عالیجناب ضیاء علیا است که کتاب ضیاءالمشارق در شرح مشارق در هشت جلد نوشته است. دیگر از ملازمین صحبت آنحضرت دو برادر یکی باسم امام الدین القاضی و دیگری همام الدین حسین بوده که در تعلیم فرزند آنحضرت مفتخر بوده اند.

دیگر از کسانیکه بدرک محضر و صحبت آنحضرت رسیده است مولانا رکن الدین عبدالله که از فقهاء زمان بوده است گویند وقتی در مجلسی از سخنان آنجناب اینطور نقل نمودند که در ایام رمضان عندالافطار و همچنین در لیالی قدر و ساعات آخر چندین هزار بنده گنه کار را خدایتعالی آزاد مینماید آنحضرت فرمودند ما راضیم که ما را ببندگی قبول کند.

دیگر از راه یافتگان خدمت آنحضرت مولانا نصیرالدین سعید پسر رکن الدین عبدالله بوده که در مجلس حضرت شاه نعمت الله از هر باب سخنان بعرض رسانیده و مقبول خاطر آنحضرت واقع شده و در مورد این هر دو فرمودند نعم المولی و نعم النصیر.

دیگر از مخصوصان خلفاء و منتسبان که سالها در خدمت آن حضرت بوده باباحاجی نظام الدین گچی است مؤلف جامع سیرتانی مینویسد در طفلی بخدمت او رسیدم سببی بمن داد و بر آن سبب نوشته بود:

نظم

هرکجا سببی است بی آسیب نیست سبب بی آسیب از بستان ماست

آنجناب زمستانها در ابرقو و فصل تابستان در اقلید بسر می‌برده اند و با آنکه درویشان پیوسته در خدمتش مقیم بوده اند اکثر اوقات را بتنهائی و عزلت میگذرانیدند.

و از وصایای حضرت شاه نعمت الله ولی است که فرموده باباحاجی نظام الدین در موقع وفات ما را غسل دهد اتفاقاً با آن که در موقع وفات آنحضرت آنجناب در کرمان حاضر نبوده بدون اطلاع مسافت را طی کرده و حضور یافته و عمل غسل را انجام داده است.

دیگر از مخصوصان که به خدمت آنحضرت رسیده یکی مولانا داود بوده که پیوسته طریق ریاضت می پیموده و دیگری سید منہاج بوده که تاجی دوازده ترک تهیه و بنظر آنحضرت رسانیده و رخصت دوختن خواسته آنحضرت رخصت فرمودند و معمولاً تاجهاییکه دوازده ترک می باشد از آن زمان معمول گردید و این خود اشاره باین مطلب است که سالکین راه حقیقت یعنی راهروان طریقت علیه علویه نعمت اللہیہ تابع ائمه اثنی عشری و متشرع بشریعت غرای مصطفی ﷺ میباشند.

دیگر از کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیده باباقلندر بوده که از دست آنحضرت نمدی پوشیده.

دیگر پیر خیرالدین گیلانی است نقل است که روزی بعرض آنحضرت رسانید که از بعضی درویشان قصوری در روش شریعت یا قصوری در طریقه طریقت واقع میشود رخصت فرمائید که من تفحص این حال کرده امر و نهی بجا آوردم آنحضرت فرمودند که رندان نعمت اللہی داروغه نمی باید و نیز نقل است که وقتی یکی از ارادتمندان نعمت اللہی را طعنه برکبیره زده بودند و او را بگناهی متهم نموده بودند و بعضی مردم به طریق تعرض بعرض آنحضرت رسانیدند که امثال این اشخاص لیاقت ارادتمندی شما را ندارند آن حضرت فرموده بودند چون بندگی خدا و امت محمد ﷺ بودن را شایسته اند مریدی نعمت الله را چرا نشاید.

نظم

نی همه رند مسلم میخرند هیچ در درگاه او هم میخرند

ایضاً

ای شیخ سبحة را مشمر شرط راه عشق کاینرشته از طریق علائق شمرده اند

دیگری مولانا علاءالدین محمدقاضی کازرونی که مفتی و فقیه و مدرس بوده و جناب سدیدالدین نصرالله مؤلف سیرتانی نوشته که به خدمت ایشان رسیده و دیگری از مخلصان و منظوران جناب شیخ برهان الدین خلیل الله طاوسی پدر جناب سدیدالدین نصرالله بوده است.

دیگر از ارادتمندان بیٹی دیوانه بوده که آن حضرت از بیٹی کرامات و مفاخری نقل میفرموده اند و دیگر درویش محمد بغدادی که از امراء بزرگ بوده

و دیگری جناب شاه عبدالرحمن بوده است

دیگر از کسانیکه پس از درک خدمت آنحضرت بیعت نموده درویش علی حصیری بوده و این رباعی فرموده

نظم

خوشر ز حضور حالتی نیست مرا بهتر ز سکوت قالتی نیست مرا

گر هست شکایتی ز تنها دارم از تنهایی شکایتی نیست مرا

دیگر از مخلصان که رابطه ظاهر و باطن با آنحضرت محکم و ارادات صورت و معنی را مستحکم نموده و غالباً از چشمه بیزوال زلال فیض نوشیده افضل السلاطین شهاب الدین احمدشاه الولی الدکنی بوده است سلطان مذکور در ضمن رؤیای صالحه که جزوی از چهل و شش جزو نبوت است دیده بود که آنحضرت تاجی از تاجهای خود بر سرش نهاده و به لسان عرفان بیان شد که بمقاصد واصل و مطالب حاصل خواهد شد و از آنجهت اعدادی او همیشه مخدول و منکوب و احبا و دوستانش پیوسته مسرور و نائل بمقصود و مطلوب بوده

اند پس از آن فتوحات زیادی در ممالک هند او را میسر شده و بسیاری از بلاد در قبضه اقتدارش درآمده اکثر روی اعتقاد بحرم محترم و آستان معظم آن حضرت میداشته است روزی کسی را تحف و هدایای وافر بخدمت آنحضرت روانه نموده بود آنکس پس از ادای مراسم ادب و تقدیم تحف مراجعت در ضمن یکی از پیغامهای سلطان به خاطرش میسر شد که بعرض آنحضرت برساند مجدداً معاودت نموده و میسر شد که بچه وسیله تمامی خلق مطیع و ارادتمند و دلبنده شمایند آنحضرت او را طلبیده دست مبارک بر شانه اش نهاده فرموده بودند «به ادب و حسن خلق از هر امری اگر قدری تنقیص کنند اطلاق آن اسم بر آن توان نمود بخلاف ادب که هرچیز از ادب کم کردی از ادب هیچ نماند».

گویند بعد از آنکه خبر وفات آنحضرت به احمدشاه رسید مبلغی خطیر ارسال داشته و دستور داده بود بنای گنبد رفیع بر سر تربت عالیمرتبت آنحضرت بسازند اکنون که این شرح حال تحریر می گردد آن گنبد و بارگاه با چندین صحن باشکوه و دستگاه برپا و سالهای سال است که زیارتگاه عارف و عامی و عالی و دانی و مهبط فیوضات ربانی و انوار حضرت سبحانی است.

در جلد هفتم نامه دانشوران مذکور است که صحن های متعدد آنحضرت بدین قرار است:

۱- بقعه موزه احمدشاهی ۲- دارالحفاظ شاه عباسی ۳- صحن سیدنثار هندی ۴- صحن میرداماد ۵- صحن محمدشاهی ۶- صحن ناصرالدین شاهی

نویسنده تذکره خطی عبدالرزاق ابن عبدالکریم مینویسد که از جد امی خود شنیدم که در شهر خبیص (شهاداد فعلی) درویشی مجذوب و تارک بود که تصرف در قلوب داشت موقعی که آنحضرت بآن صفحات مسافرت نموده بودند بخدمت رسیده و دست ارادت داده و گوی سبقت ر بوده است. نقل است که آنحضرت بمزار سید زید لسابه که مشهور است به بابازید مجرد سه مرتبه تشریف برده بودند و فرموده بودند که هر نوبت بمزار سید میرفتیم او را نمی یافتیم تا نوبت سوم که او را بیش از آنچه گمان داشتیم دیدیم.

نقل است که قادر شاه سلجوقی را دختری بسیار زیرک بوده و هرکس او را خطوه میکرد ترویج می نمود لیکن آخرالامر این دختر به بابازید مجرد داده شد که از او فرزندان بهم رسید و سادات خبیص از نسل ایشان است. گویند مواقعی که آنحضرت بکرمان نزول میفرمودند یکجانب شهر را بپای مبارک تردد می نموده اند و مکرر میفرموده اند که هزارکریمان کرمان در این محله مردگان کرمان تا درب خبیص است و بزرگان و علما که در این شهر بوده و در همین محل آسوده و غنوده اند مثل شیخ رضی الدین ابومنصور الکهلأ و خواجه اوحدالدین پسر او که بر شیخ ابوالوقت عبوالاول سحری صحیح بخاری خوانده و مولانا شمس الدین ابوغانم و تاج القرا و قاضی ابولعلا بکریه که از اولاد یعقوب است و قاضی نظام الدین محمود شهید و شیخ محمد مرزبان و شیخ محمد حیدر و خواجه ابوالفضل الرازی و بسیاری دیگر از فحول علما و اولیا رحمة الله علیهم اجمعین و کسانی که جامع سیرثانی در تذکره خود ذکر نموده و در همین مکان آسوده بدینقرار است:

حاجی الحرمین شیخ نظام الدین المعروف بشیخ خوجن و شیخ فخرالدین احمدالمعروف بسید خرمی و سید نظام الدین احمد نبیره صوفی احمد ترمذی که در شهر محمدآباد در عهد سلطان احمدشاه مدرس بوده و سیدعلی سبزواری و سیدشمس الدین اقطابی که در تبریز متعین و بسیار محترم بوده و شیخ نعمان محمودآبادی از فرزندان شیخ زاهدگیلانی و سید مجنون رومی و شیخ ابوسعید بن سید نورالدین الایجی که شاه شجاع را اعتقادی تمام باو بوده و شیخ محمود موجه گیرکه در هرات مدرس بوده و شیخ عبدالحمید اصفهانی و شیخ داود مشهدی و سیدالمشهدی و سید محمد بدخشانی و سید محبت شیروانی و درویش حسن گیلانی و سید

محمد ترمذی کابلی و سید تاج الدین سیستانی و شیخ محمود طوسی و مولانا طبسی و سید قنبر طونی و مولانا شادی کوه صافی و مولانا حاجی ابن عبدالله عبداللہ سندی و سید حبیب اللہ پابرهنه و سید شمس الدین هروی و شیخ کمال الدین شیرازی و سید جلال الدین هریوئی و مولانا شیخ اردبیلی که بخدمت سید شریف رسیده بود و شیخ شمس الدین خاکی کرمانی و مولانا حاجی اختیار تفتی که گفته است مرا تبی دائم بود آنحضرت بعیادت آمدند و پرسیدند میل گوشت و غسل داری گفتم آری شخصی را فرستادند که فوری بمنزل رفته مقصداری گوشت و غسل سفید بیاورد چون فرستاده گوشت و غسل آورد با مرایشان خوردم منکران گفتند فلانی مرد و من بعد از خوردن آن عرقی شدید کرده بخواب رفتم چون بیدار شدم تب بکلی قطع و مرض مرتفع شده بود نقل است که هرکس بخدمت آنحضرت میرسد بحسب قابلیت و استعداد بهره خاص می یافت و هرگز کسی را رد نمی فرمودند و مکرر می فرموده اند هرکس که تمام اولیا او را رد کنند من او را قبول دارم و فراخور قابلیتش او را تکمیل میکنم.

و از خلفای آنحضرت که در حدود سیستان بوده اند یکی سیدحسین کوثری و دیگری امیر ناصرالدین بمی بوده است.

در بستان السیاحه مینویسد از معاصرین آن بزرگوار منجمله میرسد علی همدانی و خواجه اسحق ختلانی و سید محمد نوربخش قهستانی و پیرجمال اردستانی و مولانا محمد مغربی و شاه قاسم انوار تبریزی و شیخ صدرالدین موسوی اردبیلی و مولانا شیخ زین الدین خوافی و خواجه بهاءالدین نقشبند بخارائی بودند و مولانا نورالدین آذری اسفراینی و مولانا محمود شاهد اعی اللہ المدفون بشیراز از خلفای آنحضرت بودند. و نیز تربیت شدگان زمان آنحضرت بسیاری دیگر بوده که در این شرح حال مجال نیست همه آنها مذکور گردد.

فصل هشتم در رسائل و تصانیف آنحضرت

مایین بزرگان عرفان کمتر کسی بوده که باندازه حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب کتب عدیده و رسائل متعدده مفیده بوده باشد.

در بستان السیاحه مسطور است که (آن بزرگوار را تألیفات بسیار از نظم و نثر است که قریب یکصد هزار بیت در صفحه روزگار یادگار است فقیر بسیاری از رسائل و کتب آنحضرت را دیده و دیوان اشعار آن بزرگوار مکرر بنظر رسیده است).

در ریاض العارفین مرحوم رضاقلی هدایت مینویسد که شصت و دو رساله فارسی و عربی آنحضرت را دیده و مطالعه نموده ام عبارت تذکره خطی شرح حال در این مورد چنین است:

(مسموع نشده که کسی را بواسطه کثرت رسائل از نظم و نثر توفیق جمع مجموع مصنفات و مؤلفات آنحضرت میسر شده باشد) راجع بدیوان اشعار آنحضرت در تذکره مذکور مینویسد که اشعار بسیاری یافت میشود که در دیوان نبوده و حضرت سیادت دستگاه شاهد اعی الله دیباچه بر مقدمه دیوان نوشته و گویا چندین نفر از ارادتمندان نیز دیباچه بر دیوان نوشته اند.

مؤلف سیر اولی از سید علاءالدین مهدی نقل کرده که در شام سیصد و چهل رساله از آن حضرت جمع کرده بودم و در هندوستان سه مجلد از مصنفات جمع نموده و فرموده بود که مجلد اول یکصد و پنجاه رساله مجلد دوم شصت و چهار رساله مجلد سوم پنجاه رساله بوده است. بهر صورت اسامی رسائلی که در تذکره خطی مذکور است ذیلاً نوشته میشود:

۱- تفسیر و تأویل فاتحة الكتاب ۲- تفسیر سوره اخلاص بطوریکه صاحب تذکره خطی مینویسد خط شریف آنحضرت را در آخر این رساله دیده و عیناً نقل میشود:

کتب باشارة الحضرة المولوية الاعلمية الافقهية الاعظمية الامامية سلمه الله و ابقاه الى يوم الدين و ادام فضائله و افضاله على المسلمين فى اربع عشر ربيع الاول سنة ثلث و عشرين و ثمانمائه الهجرية الفقير نعمة الله الحسينى و این رساله را باستدعای مولانا همام الدین عبدالرزاق کرمانی نوشته بودند ۳- رساله در تفسیر آیه الله نور السموات و الارض ۴- رساله در حروف مقطعه ۵- رساله سجدهات کلام الله ۶- رساله در معنی الولاية احاطة بكل شئ ۷- رساله مکاشفات ۸- رساله برازخ ۹- رساله روحیه ۱۰- رساله جامع اللطائف ۱۱- رساله معرفت ۱۲- رساله کیمیله ۱۳- رساله محبت ۱۴- رساله ذوقیه (این رساله را نیز بخط آن حضرت صاحب تذکره خطی دیده است) ۱۵- رساله لطائف تصوف ۱۶- رساله حقایق الایمان ۱۷- رساله اصول تصوف ۱۸- رساله صغار ۱۹- رساله تحقیقات ۲۰- رساله اعتقادات ۲۱- رساله هدایة المسلمین ۲۲- رساله فتوحات ۲۳- رساله فتوح ۲۴- رساله لوائح ۲۸- رساله لوامع ۲۹- رساله حورائیه ۳۰- رساله در شرح رباعی شیخ ابوسعید ابوالخیر ۳۱- رساله جنب عربی ۳۲- رساله اسم و رسم ۳۳- رساله استوله سلطان اسکندر و اجوبه آنحضرت ۳۴- رساله در شرح ابیات فصوص الحکم ۳۵- رساله در بیان مناسبت هرفصی از فصوص با کلمه آن پیغمبر و شرح نقش الفصوص ۳۶- رساله مناقب مهدی ۳۷- رساله نصیحت ۳۸- رساله وجود شجره طیبه خود که صورت نظم آن در اول این شرح تشریح گردید ۳۹- رساله شرح لمعات ۴۰- رساله نقطه و این رساله برای آن نوشته شده که عده در مجلس آنحضرت عرض کردند. سیدعلی همدانی رساله بنام اسرار نقطه نوشته و در دسترس نیست آن حضرت این رساله باین جهت تصنیف فرمودند ۴۱- رساله منشآت ۴۲- رساله بلوغ کمال و کمال بلوغ مؤلف سیرثانی مینویسد که آنحضرت فرمود بلوغ

کمال آنست که منی از شخص بیرون آید و کمال بلوغ آنست که منی از شخص بیرون رود ۴۳-رساله مقامات صوفیه بطریق خواجه عبدالله انصاری ۴۴-رساله اصطلاحات شیخ محیی الدین ترجمه اصطلاحات شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی ۴۵-رساله در تحقیق ارکان اسلام ۴۶-رساله ترجمه سؤال و جواب ۴۷-رساله تسائم ۴۸-رساله ترجمه واردات شیخ کما قال کذا و کذا الایعول علیه ۴۹-رساله الذواق ۵۰-رساله انعامات ۵۱-رساله فی الاعیان بل رسالات فی الیمین ۵۲-رساله الاعیان فی السلوک ۵۳-رساله التنبیہات ۵۴-رساله صفات مهدی ۵۵-رساله نکات ۵۶-رساله حواس ۵۷-رساله لطائف ۵۸-رساله نصایح ۵۹-رساله در نصیحت سیدبرهان الدین خلیل الله ۶۰-رساله سؤال و جواب اسم اعظم و آیات سبعة الهیه و غیرها ۶۱-رساله در تحقیق مراتب و بیان مسائل ۶۲-رساله فیوض ۶۳-رساله اسرار ۶۴-رساله ذوق ۶۵-رساله التعاریف ۶۶-رساله اصول ۶۷-رساله امانات ۶۸-رساله ها کما قال قدس الله سره.

نظم

این رساله نام او کردیم **ها** از هویت نکته بشنو ز ما

۶۹-رساله آداب خلوت ۷۰-رساله خلق افعال ۷۱-رساله در غیبت و حضور ۷۲-رساله در ادب ۷۳-رساله در بیان حدیثی که در تسیبجات اربع وارد شده است ۷۴-رساله سؤالها و جوابها ۷۵-رساله در تحقیق الف و نقطه ۷۶-در تحقیق مناقب ۷۷-رساله در ترک علائق ۷۸-رساله در بیان کمالات انسان این رساله نیز بنا به درخواست و استدعای همام الدین عبدالرزاق نوشته شده ۷۹-رساله در بیان نبوت و ولایت ۸-رساله در بیان تفصیل مراتب نفس ۸۱-رساله فی المقدمات ۸۲-رساله در بیان مستی ۸۳-رساله در بیان ارکان ایمان ۸۴-رساله در معرفت مشتمل بر ده اصل ۸۵-رساله هدایه ۸۶-رساله در بیان فصل فصوص از فکوک ۸۷-رساله در ترتیب منازل و مناسبت بعضی اسماء با بعضی از کواکب و منازل ۸۸-رساله در بیان معنی ان الله خلق آدم علی صورته ۸۹-رساله در بیان معنی حدیث السلیمان منا اهل البیت ۹۰-رساله در تنزلات و مراتب ۹۱-رساله دیگر در مراتب ۹۲-رساله جامع الانوار و مجمع الاسرار ۹۳-رساله حروف مبسوطه ۹۴-رساله در بیان محبت آل عبا و مراتب ایشان ۹۵-رساله فی هاء الدائر ۹۶-رساله در بیان هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئی علیم ۹۷-رساله در کلام ۹۸-رساله در حمد و شکر ۹۹-رساله در خلق اطفال و اختلاف علما ۱۰۰-رساله نسبت خرقه سلطان احمد شاه بهمن دکنی ۱۰۱-رساله فقریه و مولانا سدیدالدین نصرالله مؤلف سیرتانی گوید که چون بدزفول رسیدم مجموعه یاقتم مشتمل بر یکصد و چهارده رساله بعدد یکصد و چهارده سوره قرآن و نیز در صفحات اول تذکره خطی صورت دیگری از کتب آنحضرت ذکر شده که ذیلاً نوشته میشود:

۱-رساله جنات ۲-رساله سلوک ۳-رساله اقطاب ۴-تفسیر لا اله الا الله ۵-حورائیه ۶-رساله نفسیه ۷-رساله وجهیه ۸-رساله خلیفه ۹-رساله کلمه قدسیه ۱۰-رساله خلیفه الله فی ارضه ۱۱-رساله نسبت خرقه ۱۲-رساله بیان خوش ۱۳-رساله خیالیه ۱۴-رساله رموز ۱۵-رساله فیوضات ۱۶-مجمع الاستار ۱۷-رساله اصلاحات ۱۸-رساله مرتبه الاحدیه ۱۹-رساله جواهر ۲۰-رساله تحقیق وجود ۲۱-رساله تاج نامه...

فصل نهم کرامات آنحضرت

بطوریکه در تذکره خطی نوشته شده کرامات و خوارق عادات زیادی از حضرتش دیده میشد که پیش از حوصله تحریر بوده و برای آگاهی و انبساط بعضی از آنها ذیلاً نقل میشود:

اوقاتیکه آنحضرت در شکاف یکی از کوهها در گوشه خلوت نشسته و در بروی خلق بسته و از ما سواگسسته بودند ناگاه چند نفر از امرا که در آن حوالی مقام نموده بودند بهر نحو بوده خود را بدست بوسی آنحضرت میرسانند ایشان از محل و موطن آنان استعلام فرموده جواب گفتند موطن ماها تا اینجا یگه سی فرسنگ فاصله دارد فرمودند چرا جلای وطن کردید جلا بی بلا نباشد.

گفتند حیوانات ما در آنجا تلف میشدند و نمی ماندند فرمودند مراجعت کنید که بفضل الله دیگر آسیبی بحیوانات شما نمیرسد آنان با اعتقادی صاف اطاعت امر نموده مراجعت کردند و در آن سال کوچکترین آسیبی بحیوانات آنان نرسید سال بعد همان اوقات همه آنها بخدمت حضرتش رسیده بیعت کردند و دست ارادت دادند.

بطوریکه مؤلف سیرتانی مینویسد در یکروز نود هزارکس با حضرتش بیعت کردند باین ترتیب که نفری دست آنحضرت میگرفت و دیگری دامن و همچنین یک صحرا از مردمان دفعتاً بیعت میکردند گویند آنقدر دست لباس نمده آن حضرت رسانیده بودند که سائیده شده بود.

نقل است که آنحضرت جرعه آبی نوشیده و بقیه را در چشمه ریخته بودند مردم از آب آن چشمه و حتی از گل و لای آن بتبرک میبردند.

گویند امیرکللال که سلسله بهائیه نقشبندیه بدو منتسب میشود اینموضوع را بوجهی شنیع بعرض امیر تیمور پادشاه مملکت رسانیده و گفته بود که جمعی از لشکریان و اهل سلاح با او بیعت کرده اند اگر دعوی سلطنت نماید نمیتوان با او مقاومت کرد امیر تیمور پیغام داده بود که آنحضرت به مملکت دیگر روند زیرا غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی آنحضرت فرمودند بکجا رویم که مملکت شما نباشد و آخرالامر فرموده بودند که نان و حلوائی امیر کللال میخوریم و میرویم روز دیگر درویشی بتعجیل خدمت آنحضرت رسید پرسیدند از کجا میائی گفت بر سر قبر امیرکللال بودم و نان و حلوائی که گرفته بود ارائه نمود آنحضرت لقمه مختصر از آن برداشته و روانه شدند و این قطعه را در شأن امیر تیمور مقرر داشتند:

نظم

بی خبری ایدل از آن و ازین	چشم خرد بازگشا و بسین
نیم تنی ملک سلیمان گرفت	گشت یقینی شه روی زمین
پای نه و چرخ بزیر رکاب	دست نه و ملک بزیر نگین
ملک خدایست و خدا میدهد	کیست که گوید که چنان یا چنین

مؤلف سیرتانی نقل نموده که میرزا ابوالقاسم با محمد معنائی صدر مصاحب بوده میگویند هریک دو پوستین پوشیده بودیم و باتفاق چند نفر بجبال سمرقند بخدمت آنحضرت رسیدیم با اینحال سرما میخوردیم و آنحضرت با لباس مختصر که آنرا سلیمی میگویند عرق میریختند و بعضی از وحوش و سباع جمع شده بودند و ماها ترس داشتیم آنحضرت فرمودند ایمن باشید که سباع با کسی کاری ندارند و آزاری نمیرسانند.

نقل است که چون آنحضرت به ابرقو مسافرت فرموده بودند به بقعه حاجی شیرازی تشریف برده و در آنجا شیخ ابواسحق خادم حضور یافته طلب نصیحتی کرد آنحضرت فرمودند در همه امری ثبات قدم و استقامت احوال پیشه کن فاستقم کما امرت.

نقل است که موسم بهار بود و درخت سیبی در کنار جوئی بود که میوه نداده بود پرسیدند مگر این درخت بار نمیدهد گفتند سابق بر این بار میداد و از اطفال سنگ میخورد حاجی شیرازی روزی گفت بار میاور سنگ هم مخور از آن ببعد بار نمیدهد آنحضرت درخت مذکور را مخاطب قرار داده فرمودند بعد از این بار بیاور و فیض برسان هرکه سنگت زند ثمر بخشش از آن پس همه ساله آن درخت سیب شیرین زیاد بار میاورد.

بطوریکه در تذکره خطی ذکر شده حالات کرامات آیات آنحضرت بطوری زیاد بوده که در اکثر مجالس کشف ضمائر حاضرین بوضوح و صدور می پیوسته و نیز چنین مسموع شده که هرکس مقبول آنحضرت میشده عمر دراز می یافته و صاحب این تذکره ذکر میکند قریب دوازده نفر از اشخاص معمر را خود دیده ام و این معنی را نیز مولانا اهرمن منجم و شیخ منصور دارابی ماهانی و بسیاری دیگر از معمرین که عمرشان بین نود و صد بوده شنیده ام.

در بستان السیاحه شمه از کرامات آنحضرت ذکر شده که عیناً نقل میشود:

در کتب تواریخ مسطور است که قریب سیصد هزارکس در خدمت آنحضرت توبه کردند و مرید آن بزرگوار شدند شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور از کثرت مریدان بترسید و آنحضرت را بدارالملک هرات طلبد مدتی حسب الامر شاهرخ میرزا آنحضرت در هرات ساکن بود و همواره در نشر علوم ظاهری و باطنی سعی بلیغ میفرمود و اکثر امراء شاهرخیه بخدمت آنحضرت ارادت داشتند و از قواعد خدمت و ارادت دقیقه مهمل و معطل نمیگذاشتند و چون آنحضرت نسبت به شاهرخ میرزا بطریق استغنا سلوک میکردند لهذا از این ممرغبارکدر بر حاشیه ضمیر شهریار نشسته بود با وجود آن کدورت پیوسته بخدمت آنحضرت میرسید و از باطن فیض موطن آنحضرت مستفیض میگردد روزی شاهرخ میرزا از آنحضرت پرسیدبا آنکه شما بولایت معروف و بصف دیانت موصوفید با امراء دولت مجالمت نموده چرا لقمه شبهه ناک تناول میکنید آنحضرت در جواب فرمود

نظم

گر شود از خون دو عالم مال مال کی خورد مرد خدا الا حلال

کلام کرامت انجام آنحضرت پسندیده شاه نشده در مقام امتحان آمد یکی از ملازمان را فرمود بیرون رفته بره بستم و گرفته بیاورد و بر طباخ سپارد ملازم بموجب فرموده عمل نموده بیرون شهر رفته از پیره زالی بره بستم و ظلم گرفته تسلیم طباخ کرد و طباخ از آن بره اقسام طعام ترتیب داده بخدمت شهریار آورد و چون خوان حاضر گشت روی به آنحضرت کرده گفت از این طعام تناول فرمائید آنحضرت بسم الله گفت و از آن طعام تناول نموده و حمد و ثنای باریتعالی را بجای آورد شهریارگفت این چه حالت است که طعام حرام میخورید و حلال میدانید آنگاه ماجرای پیره زن را تقریر نمود آنحضرت فرمود که شهریار در تحقیق این امر سعی نماید و در تفحص این اهتمام تمام فرماید که شاید در ضمن این حکمتی باشد شاهرخ میرزا امر فرمود که پیره زال بیاید و احوال خود را بیان نماید و چون پیره زال حاضرگردید بخدمت شاه معروض گردانید که فرزندی داشتم بسرخس بجلابی رفته بود و مدتی شد نیامده بود و خبری ناخوش شنیدم و مشوش گردیدم نذر کردم که اگر فرزندم سلامت بیاید بره نیازشاه نعمه الله ولی نمایم روزگذاشته وقت شام فرزندم آمد و من بر وفق نذر بره بجهت آنحضرت میاوردم که ملازم شهریار رسید در اثنای راه از من بگرفت هرچند عجز کردم نپذیرفت چون شاهرخ میرزا سخن پیر زال بشنید منفعل و شرمسار گردید و عذر تقصیر خویش را درخواست کرد و مراسم خدمت و

ارادت بجای آورد آنگاه رخصت نموده آنحضرت بوطن خویش تشریف آورد و مدت العمر در قریه ماهان ساکن بود.

و نیز در شرح حال خطی مذکور است که شیخ تاج الدین روح الله جدامی نویسنده تذکره مذکور نقل کرد که باتفاق مولانا همام الدین حسین از کرمان به ماهان جهت زیارت آنجناب روانه شدیم در آخر روز هوا طوفانی و بارانی شده ناچار در یک فرسخی ماهان در نزدیکی محل چنارکاکلی فرود آمدیم پس از اندک زمانی درویشی از دوریشان آنحضرت آمده گفت حضرت شاه ولی از خلوت برآمده فرمودند بعضی از مخلصان ما در راه مانده اند و بدست خودشان این حلوای قند پخته با نان و چند منی جو و یک شمع کافوری برای شما فرستادند.

و نیز از مولانا قاضی عضدالدین کرمانی نقل است که با جمعی از طرف بم بقصد زیارت آنجناب بطرف ماهان حرکت کردیم هر یک در راه چیزی از اطعمه طلب میکردیم و میگفتیم چون بماهان برسیم هرکس طعام خود را میخواهیم مگر یک نفر که گفته بود من چیزی نمیخواهم پس از آنکه به خدمت آنحضرت رسیدیم سفره نهادند و طعامها حاضر کردند بهرکس هر طعامی طلب کرده بود مرحمت نموده مگر بر آن یکنفر فرمودند که ایشان میل طعام درویشان ندارند و چیزی نزد او ننهادند.

و نیز باباحاجی نظام نقل میکند که برای من عقده و واقعه اتفاق افتاد که چند روز نتوانستم بخدمت آنحضرت روم و خجالت از زیارتش میداشتم پس از چند روز دیگر که بخدمت رسیدم فرمودند چرا در این ایام نیامدی گفتم ضمائر بر شما هویداست عدم حضور برای خجالت بود که دورم نموده بود فرمود مگر نمیدانی که پیر بمنزله دریاست اگر مریدی را خبث یا حدیثی پیدا شود تا خود را به آب دریا نرساند پاک نشود. و نیز از وصایای آنحضرت بود که بعد از وفات غسل را باباحاجی نظام بدهد و بطوریکه سابق اشاره شد بهمین دستور عمل شد.

فصل دهم وفات آنحضرت

بطوریکه ضمن تذکر خطی ذکرگردید رحلت آنحضرت در روز پنج شنبه شهر رجب سنه اربعین وثلثین و ثمانمائه در شهر کرمان بوده تولد آنحضرت پنج شنبه بیست و دوم شهر رجب سنه هفتصد و سی و یک وفات نیز در پنج شنبه شهر رجب هشتصد و سی و چهار بوده که جمعاً عمر شریفش یکصد و سه سال بوده است.

نمیرد نعمة الله حاش لله که دل زنده بدرگاه خدا شد

الا ان اولياء الله لا يموتون ولكن نيقلون من دار الى دار

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما

در اینجا عبارت تذکره خطی عیناً نقل میشود:

آنحضرت در شهر رجب هشتصد و سی و چهار در شهر شهرة دارالامان کرمان رحلت فرموده روح اقدسش در اعلى عليين قدس و حظائر انس فى معقد صدق عند مليك مقتدر آشیان ساخته موافق لفظ (بهشت منزل) در بهشت منزل ساخت و نعش آنحضرت را خلفا و خادمان و درویشان و اکابر و اهالی کرمان باتفاق حضرت سید تقی پرهیزگار نادره الفلک الدوار مرشد الخلاق و الهادی الی طریق رضی الخالق من هو ناهج على المنهج المستقیم القويم سید شمس الدین ابراهیم البمی الکرمانی برداشته همگی بر دوش و روی دست بخطه ماهان بهشت بنیان که اکثر اوقات معبد آنحضرت قدسی معدلت بود نقل کردند و جنت الفردوس و عارف باسرار وجود نیز تاریخ سال فوت آن حضرت است.

نظم

مشهد آل محمد روضه رضوان بود

اینچنین خوش مشهدی در خطه ماهان بود

نعمه الله را زیارت کن که تایابی مراد

زانکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود

این رباعی نیز از آن حضرت نقل شده است:

انگشت زنان بر در جانان رفتیم

پیدا بودیم اگرچه پنهان رفتیم

گویند که رفت نعمة الله زجهان

رفتیم ولی بنور ایمان رفتیم

در اینجا عبارت بستان السیاحه که در مورد وفات آن حضرت است عیناً نوشته میشود:

(از قول بعضی نقل شده که اهل ماهان آنحضرت را شهید کردند)

والله اعلم بحقایق الامور.

فصل یازدهم ساختمان بقعه و صحن های آستانه

قسمت اول ساختمان صحن اتابکی و مزایای آن

اولین صحنی که متصل بجاده کرمان و ماهان و ابتدای ورود به ساختمانهای مربوطه به بقعه و آستانه مبارکه است صحن اتابکی است که بانی ساختمان مرحوم میرزا علی اصغر خان اتابک بوده است طول این صحن ۱/۵۰۵ متر و عرض آن ۵۰ متر است.

دیوار اولی این صحن بسبک قدیم با خشت ساختمان شده بود اخیراً یعنی از سنه ۱۳۳۲ شمسی به بعد جناب آقای امان الله عامری فرزند ارجمند مرحوم غلامحسین سردار مجلل دیوار مزبور را بکلی برداشته و بجای آن دیواری بسیار زیبا از آجر و سنگهای تراش و کاشی های معرق بوسیله استاد علی کاشی تراش کرمانی ساخته طول دیوار ۵۰ متر و تعداد طاق نماهای آن ده است.

درب ورود به صحن مزبور هم درب آهنی بزرگی است که بر زیبایی این صحن میافزاید روی جرزهای این دیوار که با کاشیهای مرغوب و آجر تراش خوب ساخته شده نام مبارک علی نقش شده است.

در بالای سردرب محل کتیبه که جای اشعار است معین شده که هنوز ناتمام و کارکنان ساختمان اقدام به اتمام آن دارند در اطراف صحن مزبور اطاقهای متعددی است که محل سکونت خادمین و کارکنان آستانه است طرف شمالی این صحن آب انبار بزرگی ساخته شده که از آب قنات فرمین تن مشروب شده و مشرب کلیه ساکنین آستانه و زائرین و مستخدمین و واردین میباشد آب انبار مزبور دارای دو بادگیر بزرگ است که برای خنک کردن آب روی سقف آب انبار ساخته شده است.

طرف جنوب صحن مزبور یک قسمت عمارت دو طبقه است که برای احتیاجات آستانه از آن استفاده میشود. در وسط این صحن حوض بسیار بزرگی به شکل مربع مستطیل ساخته شده که طول آن ۲۲/۳۰ متر و عرض آن ۸/۸ متر است در اطراف حوض مزبور باغچه های بزرگ گلکاری است که تعداد بیست و پنج اصله درختهای کهن کاج و سرو از آنها سر بر آسمان کشیده و طراوت خاصی به صحن مزبور بخشیده است.

قسمت دوم ساختمان صحن وکیل الملکی و مزایای آن

ساختمان صحن دوم که یکی از باشکوه ترین صحن هائی است که میتوان گفت در ایران و بلکه در اکثر ممالک جهان بی نظیر است

وسيله محمد اسمعیل خان وکیل الملک فرمانروای کرمان بوده که به صحن وکیل الملکی معروف شده است این صحن در امتداد صحن اتابکی ساخته شده درب ورودی این صحن که در سمت غربی صحن اتابکی واقع شده دربی است عتیق که هم منبت است و هم خاتم کاری قدیمی دارد ساختمان حلقه ها و زنجیرهای دو طرف درب مزبور بسیار قدیمی و مخصوصاً نقش خاصی روی حلقه های کوبه (دق الباب) میباشد که در جاهای دیگر دیده نشده روی درب مزبور کلمه طیبه لا اله الا الله از استخوان تراشیده و در اکثر قسمتهای آن نقش شده است.

از درب مزبور وارد راهرو و هشتی نسبتاً بزرگی میشویم که ۱۸/۵ متر طول و ۳/۵ متر عرض که تمامی از آجر و چهار اطاق در چهار گوشه جهت انبار ساخته شده است در آخر این راهرو صحن مذکور قرار دارد این صحن بچهار باغچه یا صفا تقسیم و حوض بزرگی در وسط آن بشکل صلیب ساخته شده که هریک از این اضلاع

صلیب میان باغچه های مزبور کشیده شده در وسط حوض مزبور حوض کوچک مدوری است که آب از آن بحوض سرریز شده و بر زیبایی و صفای این صحن می افزاید.

اطراف حوض بزرگ لوله کشی است و روی لوله ها سوراخهای کوچک منظمی شده که بوسیله موتور آب از آنها بوسط حوض جستن نموده صفا و طراوت صحن را تکمیل و نمونه بهشت را ظاهر میسازد.

در باغچه های چهارگانه صحن مزبور که از انواع گلها و ریاحین پوشیده شده درختهای کهن سرو و کاج زیادی که تمام آنها با هم قرینه و با نظم و ترتیب بسیار صحیحی کاشته شده خرمی و سرسبزی خاصی بصحن مزبور داده که در عین حال عظمت و رفعت و شکوه بقعه را کامل نموده است.

در اطراف این صحن اطاقهای تمیز کوچک و بزرگ بسبک قدیم ساخته شده که تمام یک طبقه و بقرینه یکدیگر قرار گرفته و این قرینه سازی جلوه مخصوصی بصحن بخشیده که دیده هر بیننده را بخود جلب و هر صاحب نظری را مجذوب میسازد در سمت شمالی این صحن عمارت کتابخانه آستانه واقع شده که در این زمان کتب فراوان دارد سمت شمالی کتابخانه باغچه بزرگی است که بوسیله چند درب و پنجره به کتابخانه مزبور روشنائی و طراوت مخصوصی داده است.

سمت مشرق صحن مذکور طاق و رواق و ایوان بسیار زیبایی است که بمنزله درب ورودی به رواقهای متعدده و بقعه متبرکه است در طاق ایوان قطاره کاری زیبایی است که در زیر آن اشعاری روی سنگ مرمر منقوش و دورادور آن نصب گردیده.

در دو طرف طاق مزبور دو مناره کاشی که به سبک بسیار باشکوهی ساخته شده جلوه و عظمت خاصی به صحن و ساختمان مزبور داده و در عقب این مناره ها گنبد باعظمت و رفعتی فیروزه فام که بروی مقبره حضرت شاه نعمه الله ولی است بنا شده که نقش و نگار و کاشی کاری آن جلب توجه عموم ناظرین نموده و صاحبان ذوق و ارباب بصیرت و بصر را مسحور و مجذوب میسازد ارتفاع گنبد از رأس آن تا کف حرم ۲۸ متر است.

در سمت چپ ایوان مزبور اطاقی است که موزه آستانه است و در آن اشیاء عتیقی مشاهده میشود.

سمت راست ایوان اطاق کوچکی است با یک قهوه خانه که مقبره مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی است: در قسمت جنوبی صحن مزبور اطاقهای بزرگ و کوچکی است که محل اداره فرهنگ است و در قسمت دیگر آن آشپزخانه آستانه و انبار و سایر ساختمانهای مربوط به آن میباشد.

در سمت شرقی صحن مزبور روی هشتی و راهرو و سردرب ورودی دو طالار بزرگ مرتفع است که یکی رو به صحن اتابکی دیگری رو به صحن وکیل الملکی قرار گرفته و برای پذیرایی چند صد نفر میهمان ساخته و آماده شده که در ایام جشن و شادمانی و یا ایام متبرک دیگر در آن پذیرائی های باشکوه و مهم بعمل میآید این ساختمان دارای ۳۸/۵ متر طول و ۱۸/۵ متر عرض میباشد.

در دو طرف طالارهای مزبور دو ایوان ساخته شده یکی بطرف صحن اتابکی دیگری بطرف صحن وکیل الملکی ایوان اول مقابل آفتاب صبح است که هنگام زمستان مورد استفاده است ایوان دوم مقابل آفتاب عصر است که از نور آفتاب در این قسمت استفاده میشود.

طارمی مقابل ایوانهای مزبور از کاشی های فیروزه بسیار زیبا تهیه و ساخته شده و کف ایوان های مزبور نیز کاشی کاری و نمونه کاملی از شکوه و زیبایی ساختمان آنجا است.

قسمت سوم ساختمان بقعه و مزار جناب شاه نعمه الله ولی قدس سره العلی

پس از گذشتن از رواق ایوان واقعه در سمت شرقی صحن وکیل الملکی وارد بقعه و مزار جناب شاه نعمه الله ولی میشویم ساختمان این بقعه و گنبد بطوریکه از کتیبه کاشی کاری بالای سر درب خروجی مشهود است و در سنه هشتصد و چهل هجری قمری به امر احمد شاه بهمن دکنی بوده که در زمان فرزند یادشاه مذکور پایان یافته است.

بقعه مزبور بشکلی مربع ساخته شده که طول هریک از اضلاع آن ۸/۵ متر است و در هر گوشه آن نیم جرز خروجی بنا گردیده که بر زیبایی ساختمان افزوده است در وسط بقعه مزبور مزار و مدفن جناب شاه نعمه الله ولی است که بشکل مکعب مستطیل از چندین پارچه سنگ مرمر بسیار مرغوب ساخته شده که طول آن ۳/۴۰ متر و عرض آن ۲ متر میباشد و در روی سنگهای مزبور یک قطعه سنگ مرمر یک پارچه گذارده شده که روی آن آیه تطهیر نوشته شده است ارتفاع بقعه از کف تا نوک گنبد بیست متر است.

در شمال و جنوب رواق مزبور دو رواق توسط محمد اسمعیل خان وکیل الملک ساخته شده که در رواق جنوبی مزار و مدفن جناب شاه خلیل الله ثانی واقع شده مزار مزبور نیز از سنگهای مرمر بسیار خوب ساخته و پرداخته شده است در سمت شمال بقعه پنجره آهنی است که بطرف رواق وکیل الملکی باز شده و برای روشنایی بقعه از آن استفاده میشود.

در چهار سمت بقعه چهار زوج درب عتیق منبت و خاتم نصب شده که کار هندوستان و از درهای تقدیمی احمدشاه بهمنی دکنی به مزار جناب شاه نعمه الله ولی است یک زوج هم در سمت شمال شرقی است که مشهور به درب چهل خانه می باشد

روی هریک از درب های مزبور در بیست و پنج نقطه کلمه لاله الا الله بخط مخصوصی از استخوان تراشیده و جازنی شده است.

از سمت غربی بقعه که خارج میشویم بالای سر درب خروجی مزبور کتیبه کاشی کاری است که بخط ثلث بسیار زیبا این عبارت نوشته شده است:

(حضرت سلطنت و حشمت پناه معدلت و نصفت دستگاه عظمت و رفعت انتباه شهاب الملک والدین والدین احمد شاه ابوالمغازی بانشاء این گنبد حصین الارکان و بناء این عمارت گردون رفعت عالی بنیان امر فرمود و در زمان دولت فرزند دلبد آنحضرت مغفرت پناه سلطان علاءالدوله والدین احمد شاه اتمام یافت تحریراً فی ایام عشره من محرم الحرام السنه اربعین و ثمانه الهجریه النبویه الهلالیه المصطفویه المحمدیه) زمینه این کتیبه در قسمت اول و آخر مشکی رنگ و خط ثلث آن بسیار عالی و قدیمی میباشد در قسمت وسط زمینه کاشی آن لاجوردی و خط ثلث آن قدری درشت تر ولی از حیث استحکام خط بقسمتهای اول و آخر نمیرسد و معلوم میشود ریختگی پیدا کرده و بعداً اصلاح و مرمت کرده اند.

در سه طرف حاشیه درب مزبور این اشعار بخط نستعلیق متوسط کاشی کاری و مصرع بمصرع معرق شده و نصب گردیده است.

سلطان سرپرده میخانه کجا شد	از مجلس رندان خرابات چرا شد
معنیش همین جاست اگر صورت او رفت	پنهان ز نظر کیست نکوئی که فنا شد
ما جام و حباییم که پر آب حیاییم	سیراب شود هرکه چو او و همدم ما شد
سلطان سرپرده میخانه عالم	از ذوق گدایان خرابات گدا شد
صوفی به صفا دردی دردش چو بنوشد	این درد بود صافی آن درد دوا شد
یاری که چو ما بندگی سید ما کرد	هرچند گدا بود شه هر دو سرا شد

در گوشه سمت شمالی درب خروجی یک قطعه کاشی زمینه سفید است که روی آن به خط سیاه نستعلیق بسیار متوسط نوشته شده است (نمقه قطب الدین محمد بن حافظ)

روی دیوارهای دو طرف درب خروجی مزبور این عبارت بخط ثلث مرغوب در کاشی کاری معرق شده است:

عمل باخلاص غلام شاه ولی عبدالسلام حسن ابن العلی الهروی

این قسمت نیز بخط نستعلیق بسیار متوسط کاشی کاری شده

محب خاندان ال صفدر غلام شاه ابن نقدی حیدر

در قسمت دیگر این عبارت است:

غلام باخلاص شاه ولی ندر علی ایواغلی

قسمت چهارم رواق شاه عباسی معروف بدارالحفاظ

پس از آنکه از درب سمت غربی بقعه که تفصیل آن فوقاً گذشت خارج شدیم وارد رواق بزرگ شاه عباسی که از رواقهای بسیار کم نظیر است میشویم

طول این رواق سی و سه متر و عرض آن نه متر و شصت سانت و ارتفاع آن پانزده متر است اطراف طاق رواق مزبور کتیبه است بخط ثلث خوب درشت که سوره انا فتحنا تا آخر در آن نوشته شده زمینه کتیبه مزبور رنگ قهوه روشن است لیکن کتیبه مزبور روی گچ میباشد و در آخر آن این آیه است سبحان رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین پس از آن نوشته شده نمقه نورالدین فی شهر سنه الف-اینطور که از کتیبه مزبور معلوم میشود حدود سنه هزار هجری قمری ساختمان این دارالحفاظ رفیع تمام و این کتیبه نیز پس از خاتمه بنا تهیه شده است.

در ضلع جنوب شرقی رواق مزبور دو قبر است که دو قطعه سنگ مرمر بسیار مرغوب سبز رنگ روی آنهاست قبور مزبور یکی مربوط به بکتاش خان حاکم کرمان بتاریخ ۹۸۸ هجری و دیگری مربوط به خان آقا خاتون بتاریخ ۱۰۰۲ هجری میباشد

در گوشه جنوب غربی رواق مذکور مزار جناب شیخ ابوالوفا قرار گرفته که راهی هم به صحن شاه عباسی دارد از طرف شمال و جنوب دو راهرو بزرگ این رواق را به رواق وکیل الملکی متصل میکند.

در سمت شرق رواق دربی است که به طرف صحن شاه عباسی باز میشود بالای درب مزبور که بطرف رواق است این کتیبه بخط ثلث خوب نصب شده است

«در زمان خلافت نواب کامیاب سپهر رکاب شاه جمجاه سلیمان بارگاه ملائک سپاه ابوالمظفر عباس پادشاه خلدالله ملکه و سلطانہ حکومت دستگاه رفعت و معالی انتباه بکتاش خان ابن حضرت اقبال خان والی افشار باتمام این دارالحفاظ توفیق یافت تحریراً فی شهر شوال سنه ثمان و تسعین و تسعمائه الهجریه ۹۹۸» و نیز بالای درب مزبور که بطرف صحن عباسی است خطوطی بشرح زیر است

اول- روی دو لنگه درب مزبور بخط ثلث مرغوب صلوة کبیرکه دوازده امام است نوشته و از چوب درب منبت گردیده و برجسته است دربهای مزبور منبت بسیار عالی و قدری هم روی آن خاتم کاری شده

دوم- بالای این درب بخط نستعلیق بسیار متوسط این جملات نوشته است:

و من دخله کان امنا

در دو طرف درب زنجیره‌های مخصوصی نصب و بطرفین چهارچوب دو طرف بالای درب حلقه شده است حاشیه درب بشکل جناقی بسیار خوب نجاری شده و گل میخ‌های آهنی آن بسبک مخصوصی ساخته شده و دیدنی است.

سوم- بالای تمام این کتیبه کاشی کاری است که بخط ثلث بسیار مرغوب این اشعار با کاشی سفید در زمینه کاشی سیاه معرق و نقش شده است.

هرکه بر این در نهد سر از ره صدق و نیاز

حاجت او را برآرد پادشاه کارساز

شاه ترکستان و هندوستان بدین درگاه فقر

با نیاز آیند و گردند از دو عالم بی نیاز

کعبه صدق و صفا و مروءه اهل وفاست

در مقام طوف این از هند تا روم و حجاز

شاه درویشان عالم نعمت الله ولی

آنکه سر عشق فرموده بیان با اهل راز

داد توحید و تصوف داده اندر نظم و نثر

در حقیقت کوس عرفان کوفته در هر مجاز

هرکه مقصود و مرادی دارد اینجا گو بخواه

کز سر همت در رحمت شده بر خلق باز

حاجتی گر داری ای دل بر در او عرض کن

تا کند آنرا روا شاه شهیر دلنواز

در بالای این سر درب پشت بغل کاشی معرق قدیمی است و در بالای اشعار مزبور سقف قطاره کاری مقرنس بسیار خوبی از گچ ساخته شده و در زیر یکی از ستاره های مقرنس پنج پر اسم بنای آن باین عبارت نوشته شده:

عمل کمال الدین بن حسین طیان نعمة اللهی

در زیر دوره طاق گچ بری بسیار مرغوبی است که مورد نظر و طرف توجه است

قسمت پنجم صحن شاه عباسی که به صحن میرداماد هم خوانده شده

این صحن در سمت غربی رواق شاه عباسی قرار دارد و دارای ۳۱/۷۰ متر طول و ۲۴/۳ متر عرض میباشد صحن مزبور چهار باغچه گلکاری و یک اصله درخت کاج و چهار سرو دارد و حوض مرمری بطول ۵/۶۰ و عرض ۳/۶ متر در این صحن ساخته شده که بحوض کوثر معروف است.

در سمت غرب صحن مزبور یک عمارت دو طبقه است بارتفاع ۸ متر طول و ۹ متر عرض ۴ مترکه طبقه پائین آن بمنزله راهرو و متصل بصحن حسینیه است و مجرای آب صحن حسینیه از همین طبقه و راهرو است.

در طرفین عمارت دو طبقه مزبور دو پنج دربی و دو باریکه و دو اطاق انبار است. در سمت جنوب صحن مزبور هفت طاق نمای بزرگ است که بعمارت دبستان دخترانه نعمتیه متصل است. در سمت شرق این صحن شش اطاق است که یکی از آنها پنجره و راهرو قبر شیخ ابوالوفا قرار گرفته. در سمت شمال این صحن یک پنج دربی در وسط و دو سه دربی در آخر و چهار باریکه و یک راهرو است که یکی از آنها به صحن وکیل الملکی راه دارد.

قسمت ششم صحن حسینیہ یا صحن محمدشاهی

ساختمان این صحن بدون باغچه و حوض است و برای حسینیہ ساخته شده طول آن ۴۵/۷۰ متر و عرض آن ۲۳/۲۰ متر میباشد. این صحن مثل سایر صحن ها شرقی و غربی ساخته شده و طول آن از شرق به غرب است و این صحن آخرین صحن آستانه است. در سمت غربی صحن مزبور دو مناره بسیار زیبا با کاشی کاری بسیار عالی ساخته شده که ارتفاع آن ها از کف صحن ۴۱ متر است در طرفین مناره های مزبور دو اطاق است که روی آنها دو غرفه زیبا ساخته اند و بدنه تمام آنها کاشی کاری است در طرفین اطاقها راهروهای بام است. در سمت شرق صحن مزبور عمارت سردرب بزرگ است که به صحن شاه عباس میرود در طرفین سردرب مزبور دو ایوان و اطراف ایوان دو باریکه است. در سمت شمال این صحن پنج ایوان ساخته شده که سه ایوان آن هفت متر طول و دو ایوان دیگر پنج متر طول و عرض تمام ایوان ها ۲/۴۰ متر است. در عقب ایوانهای مزبور اطاقهایی وجود دارد که تمام دارای درب و پنجره است. در سمت جنوب پنج ایوان و چهار باریکه ساخته شده که در عقب یکی از ایوان های مزبور اطاق بزرگی است که محل نصب موتور برق آستانه است و عمارت مزبور متصل است بباغچه کاشی گرخانه.

قسمت هفتم محوطه جلوی سردرب صحن محمدشاهی

این محوطه بیرون درب صحن محمد شاهی و مشرف به رودخانه خشک است از سمت غربی بناهای آستانه عبور میکنند در این محوطه حوضی به طول ۸/۵ متر و به عرض ۵/۸۰ متر از سنگ مرمر ساخته شده و در سمت شمال و جنوب آن شش طاق نما و دو راهرو است درخت چنارکهنی در این محل وجود دارد که از زمان خیلی قدیم یادگار باقیمانده و ظاهراً بیش از ۷۰۰ سال دارد عمارتی هم در سمت دیگر رودخانه خشک مقابل محوطه مزبور قرار دارد که غالباً منزل متولیان آستانه و درکمال استحکام ساخته شده است.

فصل دوازدهم در بیان طریقه سلسله علیه نعمت اللّٰهیه

بی مناسبت نیست که در اینجا شمه از امتیازات سلسله نعمه اللّٰهیه بطور مختصر اشاره و خوانندگان را توصیه کنیم که توجه و تفکر در این مورد بیشتر نموده به حقایق آن آگاه و بصیرگردیده راه را از چاه و صراط المستقیم را از پرتگاه بشناسند و امتیاز نهند.

قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر مکن ظللماتست بترس از خطرگمراهی
بهترین کتابی که طریقت آنحضرت را بطریق اجمال ذکر نموده بستان السیاحه است که برای انتباه و آگاهی خوانندگان قسمتی از آن عیناً نقل میشود:
مخفی نماند که سلسله آنحضرت مشهور و در کتاب عرفا و فقرا مذکور است و طریقه نعمه اللّٰهیه بدان جانب منسوب است و خصوصیات چند بان سلسله منسوب و به جهت آنها از سلاسل دیگر ممتاز و از سایر طرق به امتیاز است.

سالکان سلسله علیه در بلاد هندوستان و کابلستان و ایران بسیار سیما در کشور دکن و در کرمان و عراق عجم و فارس و آذربایجان و گیلان بشمارند.

راقم گوید که در اکثر بلاد اسلام گردیده و به صحبت سلاسل عامه و خاصه رسیده و اکابر و اعظم طرق مختلفه را دیده طریقه که از تفریط دور از عقاید فاسد مهجور باشد و جامع مراتب شریعت و طریقت و مجاهده و ریاضت بوده و بر وفق قرار داد شریعت مقدسه عبادات و معاملات و مجاهدات نموده باشد و از طریقه رویه و روش خبیثه معرا و مبرا باشد و نسبت طریقت آنها تا معصوم صحیح و معنعن و بی شبهه درست شود در کشور ایران اکنون نادر بلکه تحصیل آن متعذر است و در سایر بلاد نیز متعسر مگر سلسله نعمه اللّٰهیه رضویه علیه و علی آبائه و اجداده الف تحیه

راقم گوید که سلسله نعمه اللّٰهیه به صفات چند مخصوص میباشد و بسبب آن از سایر سلاسل ممتاز شده اند. اول آنکه بر سالکان علیه بسط غالب است بخلاف بعضی صاحبان سلاسل که در ایشان قبض بیشتر و بسط کمتر است.

نظم

اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی وگر بیار رسیدی چرا طرب نکنی
دوم آنکه کسوتی جهت سالکان طریقت آن حضرت معین نیست و جامه مخصوص ندارند آنجناب فرموده است که حق پرستی و خداجویی در هر لباس ممکن است و خرقه وجهه را اعتبار نیست.

نظم

مرد خدا که شیوه تقوی طلب کند خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش
این نیز خلاف جمعی از سالکین سلاسل دیگر است زیرا که اکثر ایشان برای امتیاز کسورتی خاص و جامه مخصوص مقرر نموده اند.

سیم آنکه در آن سلسله ترک کسب و کار کردن و روی در بطالت آوردن نمی باشد آنجناب فرموده است که هر کسی در هر کسب و هنری که دارد میتواند بندگی کند و آفریدگار خود را عبادت نماید و هر که ترک کسب

معیشت نموده طریق عبادت پیش گیرد هر آینه شیرازه عالم نظام نپذیرد باریتعالی انسانرا برای معرفت و عبادت آفریده و به سه چیز محتاج و مفتقر گردانیده.

اول اکل و شرب که قوام بدن باوست

دوم لباس و جامه که سترعورت و دفع حرارت و برودت ازوست

سوم مسکن که آرام و آسایش و دفع الم باد و باران و غیره بدوست و این سه چیز حاصل نمیشود مگر از سه چیز:

اول به کسب و کسب مراتب دارد- دوم سرقت و دزدی آن نیز مراتب دارد- سوم طمع و خواهش از مردم کردن آن هم مراتب دارد

به اتفاق عقلا این دو قسم مذموم و نزد باریتعالی شوم است باقی ماندکسب و آن محمود و ستوده است پس انسان را لازم است که به جهت معیشت خود کسی اختیار کند و در آن ضمن معرفت الله را حاصل نماید و باب بندگی بر روی خود گشاید و آیه رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله دلالت بر مدعا دارد و اگر جذبۀ من جذبات الحق کسی را بر باید و از مشاغل دنیوی بیرون آورد آنرا حکمی است علیحده و این طریقه نیز بخلاف بعضی طرق درویشان است زیرا که اکثر ایشان ترک کسب و کار را لازم میدارند و از مشاغل دنیوی احتراز واجب شمارند.

و مدار طریقت آنحضرت به ذکر دوام و فکر مستدام بودن و در راه صدق و صفا و متابعت شریعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و ائمه هدی نمودن و طریق مخالفت نفس و هوا و مجانبت از بدعت پیمودن و با اخوان صفاء اخلا و باوفا صحبت نمودن و در تصفیه قلب و تزکیه نفس و تخلیه باطن کوشیدن و کسوت فقر و فنا و تسلیم و رضا و مهر و وفا پوشیدن است و خلوت در انجمن داشتن.

نظم

از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

هر کس که نه در متابعت رسول الله است اگر چه زاهد زمانه بود گمراه است و اگر سالکی نه در پیروی مرتضی علی (ع) است گر همه شیخ روزگار بود دغلی است و نیز فرموده که طوابع انوار حقایق هر ولی مقتبس از مشکوة ولایت علی (ع) است با وجود آن امام متابعت غیر از احوالی است.

سالکان آن سلسله در لیالی جمعه به یکدیگر بسر برند و آنچه بسر برند نیاز در حضور شیخ صرف نمایند و بذکر و مراقبه و مقالات اولیاء و اصفیا شب را صبح نمایند و از طمع و سئوال احتراز لازم شمارند و در راحت و آسایش یکدیگر بکوشند با اغیار و بیگانه بجوشند و در آن طریقت خصوصیات بسیار است که موقوف بارشاد شیخ است و صلی الله علی محمد و اله اجمعین.

فصل سیزدهم در انتخاب اشعار از دیون آنجناب

بر صاحبان ذوق و هنر و دارندگان بصیرت و بصر پوشیده و پنهان نیست که طبایع بشر پیوسته متمایل به ملائمت و حواس پنجگانه انسانی هر یک به تناسب استعداد خود جویای ملائمتی در خور خویش مییابد مثلاً ملائمت چشم دیدن مناظر زیبا و رنگارنگ است که حسن صوری و جمال ظاهری نام دارد ملائمت گوش موزون بودن نغمات و اصوات خوش مییابد همچنین هر حسی از حواس دیگر احتیاج به ملائمتی دیگر و یار موافقی بی زیان و ضرر دارد همین قسم است نیازمندیهای حواس باطن انسانی که هر یک از آنها نیز تمایل خاص بطرف ملائمت و موافق خود داشته و این تمایل پیوسته به قوت و شدت خود برای رسیدن به مقصد میافزاید تا آنکه به مقصود رسد و معشوق خویش را دریابد این کوشش و کوشش که در نهاد همه موجودات موجود است دائم در طریق وصول به هدف خاص خود در حرکت و جنبش است و ذره آرامش ندارد.

وحشی بافقی گوید:

یکی میل است با هر ذره رقااص	کشاند ذره را تا مقصد خاص
رساند گلشنی را تا به گلشن	دواند گلخنی را تا به گلخن
همین میل آمد و با کاه پیوست	که محکم کاه را بر کهربا بست
همین میل است کاهن را در آموخت	که خود را بر دو بر آهن ربا دوخت
همین میل است همین میل است همین میل	جنیبت در جنیبت خیل در خیل
اگر پوئی ز اسفل تا به عالی	نه بینی ذره زین میل خالی

یکی از این تمایلات که در خلقت و طنیت بشر آفریده شده میل و توجه به شیرینی بیان و حلاوت زبان است این تمایل روز به روز مثل سایر قوا همراه با رشد آدمی راه ترقی و تعالی پیموده به تدریج غالب مطالب بصورت کلام موزون که مناسب و ملائمت با طبایع بشری باشد بیرون آمده کم کم لباس فاخر اشعار بر قامت گفتار متناسب گشته عروسان معنوی به حیل های الفاظ شیرین و عبارات نمکین زیب و زیور یافته و از حجله گاه طبایع شعرای عالمقدار بیرون شتافته اسراری را با جلوه جمال و کمال خود آشکار ساخته بدل های صاحبان تاخته و با آنان نزد عشق باخته است در این هنگامه است که مطالب عالی و مقاصد متعالی مرتب و منظم بلباس نظم درآمده و خود را در جان و دل بشر جا داده است.

از اینرو غالب بزرگان دین در هر دوری از ادوار عالم به جهت تربیت بنی نوع آدم اوامر و نواهی پروردگار را خواه اندرز و نصیحت و خواه ترساندن از معصیت و یا بشارت به جهت بندگی و عبادت گاهی بصورت کلام خوش در آورده اند.

لباس این قبیل گفتارها گاهی لباس پر زیور اشعار بوده که مورد قبول و مقبول اکثر طبایع آدمی قرار گرفته است. خداوند حمید نیز در قرآن مجید سوره بنام شعرا و در خبر ان من الشعر لحکمة فرموده است علیهذا و بنا به مراتب مذکوره نگارنده نیز در تحریر این رساله در مقام برآمدن که منتخبی از اشعار و زبده و برگزیده از دیوان جناب شاه نعمه الله ولی را که هر یک گوهری آبدار و دری شاهوار است با مختصر تفسیری از مضامین آن در این مجموعه گرد آورده ثبت نمایم تا خوانندگان را رهنمای ایمان و دوستداران ذوق و عرفان را چاشنی جان گردد.

در معنی و علم ادم **الاسماء کلها** و اینکه آدم اسم جامع و مجموع اسماء و قطب عالم و مظهر خدا و ظل ذات یکتاست فرموده:

خوش بگو ای یار بسم الله بگو	هر چه میجوئی ز بسم الله بگو
اسم جامع صورت اسما بود	صورت این اسم عین ما بود
جمله اسما به اعیان رو نمود	صد هزار اسما مسمی یک وجود
مجمع مجموع اسما آدم است	لاجرم او قطب جمله عالم است
جسم و روح و عین و اسم این هر چهار	ظل یک ذاتند نیکو یاد دار
نعمه الله مظهر او دانمش	صورت اسم الهی خوانمش

در معنی اینکه آینه دل مظهر تجلی حق است چنانچه صورت حق در دل ظاهرگشت معنی همه عالم در آن هویداست اینصورت به چشم ظاهر عیان نیست باید بچشم جان آنرا دید.

تا صورت او در آینه می بینم	معنی همه هر آینه می بینم
آینه دل بچشم جان مینگرم	وین طرفه که او در آینه می بینم

هنگامی که وجود عاشق محو ذات معشوق شد عشق و عاشق و معشوق یکی شده و همه کمالات از وجود همان ذات یکتاست که معشوق همه جانهاست

یک وجود است و کمالاتش بسی	سر این نکته نداند هرکسی
معنی معشوق و صورت عاشق است	ور بگردانی سخن هم صادق است
گر بگوئی جام و می هر دو یکی است	در حقیقت حق بود آن بیشکی است
ور بگوئی جام جام و می می است	این یکی مائیم و آن دیگر وی است
گاه محمودم گهی باشم ایاز	گاه نازی میکنم گاهی نیاز
عاشق و معشوق و عشقم گاهگاه	این چنین فرمود محبوب اله
نعمه الله جوکه تا یابی همه	هر چه میجوئی ز ما یابی همه

ایضاً فرماید:

معشوق یکی عشق یکی عاشق یک	این هر سه یکی و در یکی نبود شک
یک ذات و صفات صد هزارش میدان	یک صد باشد باعتباری صد یک

در معنی نبوت و ولایت اینطور فرماید که نبوت بوجود مقدس حضرت محمد ابن عبدالله صلی الله علیه و آله ختم شد اما حکم ولایت تا ابد باقی و برقرار است هرکه از جانب حق دارای ولایت باشد **ولی** است و نام **ولی** اسم حق است و وصف این نام در ولایت است.

گفته اهل ولایت گوش کن	جام باده از ولایت نوش کن
چشم از نور ولایت روشن است	در ولایت آن ولایت با من است
صورت و معنی که هر دو با من است	از نبوت وز ولایت روشن است
از ولایت تا ولایت یافتم	هر زمانی صد ولایت یافتم
هرکه را باشد ولایت از خدا	در ولایت باشد او از اولیا
اسم حق باشد ولی در شرع و دین	هم ولایت وصف او باشد یقین
شد نبوت ختم اما جاودان	باشد این حکم ولایت در میان

در معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه فرموده است:

مطلوب خود از خود طلب ای طالب ما
گر عاشق صادقی یکی را دو مگو
با عقل حدیث عشق گوئی هی هی
جامی و شراب و عاشق و معشوقی
خود را بشناس یکزمانی بخود آ
کافر باشی اگر بگوئی دو خدا
در کتم عدم وجود جوئی هی هی
یکدم به خود آ که خود تو اوئی هی هی

در معنی و مرتبت قطب عالم که در حقیقت اصل و فرع آدم و مجموعه عوالم غیب و شهود و جبروت و ملکوت است فرموده:

مظهر الله قطب عالم است
مجمع البحرين اگر جوئی وی است
از صفای نفس او ملکوت بین
بیوجود او ندارد کس وجود
عالمی را نور می بخشد مدام
روح و جسمش اصل و فرع آدم است
صورتاً جام است و در معنی می است
وز مثال مطلقش جبروت بین
ظل الله است و سلطان شهود
از عطای اسم اعظم والسلام

در توحید و معنی اینکه وجود در عالم یکی است و در آینه های متعدد همان یک وجود مینماید و در هر دوری از ادوار عالم جلوه همان یکی است.

پادشاه و گدا یکی است یکی است
دردمندیم و درد مینوشیم
جز یکی نیست در همه عالم
آینه صد هزار می بینم
مبتلای بلای بالا شیم
قطره و بحر و موج و جوهر چار
نعمه الله یکی است در عالم
بینوا و نوا یکی است یکی است
درد و درد و دوا یکی است یکی است
دو مگو چون خدا یکی است یکی است
روی آن جانفزا یکی است یکی است
مبتلا و بلا یکی است یکی است
بی شکی نزد ما یکی است یکی است
طلبش کن بیا یکی است یکی است

در بیان اینکه عشق جان عالم است و مسمای تمام اسما و می هر جام و بی وجود او عالم در حکم عدم است هر چه وجود است منبسط از بسط وجود عشق است.

جمله عالم تن است و عشق جان
یک مسمی دان و اسما صد هزار
صورتش جام است و معنی می بود
در دو میدان یک یکی و دو یکی
بی وجود او همه عالم عدم
عالم از بسط وجود عام اوست
اسم ظاهر این و باطن اسم آن
یک وجود و صد هزارش اعتبار
گر چه هر دو نزد ما یک شئی بود
نیک دریابش که گفتم نیککی
بر وجود او همه عالم علم
هر چه می بینی ز جود عام اوست

در بیان اینکه انسان کامل مجموع قرآن است و مخزن اسرار الهی و مطلع انوار نامتناهی است مجموعه اسما و آئینه عالم نماست:

چیست انسان دیده بینا بود
مجمع مجموع الطاف اله
مخزن اسرار سبحانی است او
جامع مجموعه اسما بود
آن ایاز بندگی پادشاه
مطلع انوار ربانی است او

روح و جسم و عین و اسم این هر چهار	می نماید او به مردم آشکار
کون جامع نزد ما انسان بود	ور نباشد این چنین حیوان بود
جامع انسان کامل را بخوان	معنی مجموع قرآن را بدان
اسم اعظم می نماید صورتش	این معما میگذشاید صورتش
صورتش آئینه گیتی نماست	معنی او پرده دار کبریاست

در توحید فرموده است:

جز یکی نیست در جهان دو مگو	وحده لا اله الا هو
او یکی و مراتبش بسیار	بمراتب یکی نگویم دو

در بیان اینکه هر چه وجود و هستی هست همه از هستی حق است مانند قطره و موج و حباب که وجودشان از دریاست و مانند جام های الوان که از یک خم باده می گیرند هر زمان قطرات-امواج-حبابها-جامها از میان رفتند همان دریا باقی است به مصداق کل شیء ها لک الاوجهه.

بود ما از بود او پیدا شده	جمع گشته قطره و دریا شده
بر سر آبی و پنداری سراب	غرق آبی آب میجوئی ز آب
قطره و موج و حباب و بحر و جو	هر یکی را گر بیابی آب جو
جام الوان پرکن از یک خم می	تا نماید رنگها از لطف وی
گر فسردی بر لب جو ژاله	ور گذاری آب روی لاله
هر گلی را شیشه دانی از گلاب	هر حبابی کاسه می بین پر آب
کاسه و کوزه چو بشکستیم ما	در میان بحر بنشستیم ما
قطره و دریا نماید ما و او	کل شیء ها لک الاوجهه

در معنی دل اینطور فرموده است:

خلوتگه دل گنجینه اسرار خاص خدا و عرش اعظم بی منتهاست محل یار و مقر دلدار است. نقطه اصلی دائره وجود و مجموعه عالم غیب و شهود است معنی و مراد کنت کثر در گوشه دل یافت میشود دل عارف از تجلی جمال و جلال حق دائم در تربیت است با چنین رتبت در ملک وجود و هستی فوق مرتبت است:

مجمع البحرين اگر جوئی دل است	جامع مجموع اگر گوئی دل است
اوسع است از عرش اعظم عرش دل	چیست کرسی سده از فرش دل
کنت کنز گنج اسمای ویست	کنج دل میجوکه آن جای ویست
جمله اسماء در او گنجیده اند	اهل دل دل را بدینسان دیده اند
علم اجمالی چو دانستی بجان	علم تفصیلی ز لوح دل بخوان
از جمال و از جلال ذوالجلال	تربیت یابد دل ما لایزال
نقطه در دائره بنهفته اند	اهل دل این نقطه را دل گفته اند
نقد دل را قلب میخواند عرب	باشد از تقلیب او را این لقب
جامع غیب و شهادت دل بود	تخت سلطان ولایت دل بود
رحمت ذاتی دهد دل را سعت	لاجرم اوسع بود دل از صفت

فی المثل گر عالم بی منتها در دل عارف در آید بارها
دل محس آن نگردد جان من این چنین فرمود آن جانان من

در بیان اینکه خدمت صاحب‌دلان از دل و جان باید کرد همواره دل را باید بنور جانان منور ساخت و خانه را برای یار از غیر پرداخت!

گر بیایی عارفی صاحب‌دلی خدمت او کن که گردی مقبلی
خدمت صاحب‌دلان میکن به جان تا بیایی منصب اهل دلان
خدمت این طایفه مردانه کن جان فدای خدمت جانانه کن
سر بنه بر پای مردان خدا تا چو ما سرور شوی در دو سرا
ترک این دینی کن و عقبی بمان تا فدای تو شود هم این و آن
غیر محبوب از دل خود دور کن بگذر از ظلمت هوای نور کن

در بیان آدم معنی فرموده است:

آدم معنی روح تمام عالم است و جامع مجموع اسماست و لوح علم اجمالی قضاست هم عقل کل و هم نفس کلیه است سایر نفوس و عقول که مرد و زن باشند متفرع بر وجود این آدمند:

جامع مجموع اسما آدم است لاجرم او روح جمله عالم است
عقل اول دره بیضا بود صورت و معنی جد ما بود
آدم معنی است عقل کل بنام جمله عالم از و یابد نظام
حضرت مبدع چو او را آفرید مبدع مجموع عالم شد پدید
علم اجمالی است او را از قضا لاجرم لوح قضا خوانیم ما
نفس کلیه از و حاصل شده این و آن با یکدیگر واصل شده
هر دو زن یعنی نفوس و هم عقول فرع ایشانند این هر دو اصول
نفس کل یا قوته حمرا بود این کسی داند که او از ما بود
از وجودش یافته عالم نظام بلکه جان عالم است او والسلام

در بیان جود وجود احدیت و نور وحدانیت فرموده است:

ابتدای سخن بنام یکی در دو عالم یکی است نیست شکی
جود او میدهد وجود به ما جام گیتی نما نمود بما
دیده ما شده نکور روشن چشم عالم بنور او روشن
در همه نور او عیان دیدیم تو چنین بین که ما چنان دیدیم
نور اسمای اوست در اشیا خوش بود هر که خواند این اسما
آسمان و زمین و لوح و قلم روشن از نور او بود فافهم
او یکی و صفات او بسیار لیس فی الدار غیره دیار
نعمه اللهم و شدم آگاه گفته ام لا اله الا الله

در بیان اینکه پیغمبر اکرم و نبی مکرم عین اول است و اصل مجموعه عالم مظهر اسم اعظم است و سید و سرور بر تمام اولاد بنی آدم.

عین اول یکی است تا دانی عین اعیان سزد اگر خوانی

سایه روشن بنور همسایه	آفتاب است و عالمش سایه
اصل مجموع عالمش دانند	جام گیتی نماش میخوانند
همه عالم بنور او هستند	عاشقان از شراب او مستند
ما محبیم و او حبیب الله	باطنش آفتاب و ظاهر ماه
آنکه عالم بنور خود آراست	نظری کن که نور دیده ماست
صفت ذات بین و اسم نگر	گنج و گنجینه و طلسم نگر
بلکه خود اسم اعلمش دانم	مظهر اسم اعظمش خوانم
زانکه کامل بود بدان و اصل	اسم اعظم طلب کن از کامل
بنده در خدمت است پاینده	سید عالم است و ما بنده
گنج اسما بما عطا فرمود	نظری بر جمال ما فرمود
نقد آن گنج را بما بنمود	در گنجینه قدم بگشود
پادشاه و سپاه خوانندش	آفتاب است و ماه خوانندش
باطن اولیاء و ظاهر اوست	اول ابنیا و آخر اوست
روح قدسی زخیل او باشد	همه عالم طفیل او باشد
بر همه تابعان او بتمام	باد بر آل او دورود و سلام

در وصف شاه لافتی علی مرتضی و نور ولایت سلطان اولیا فرموده است:

تا ز نور روی او گشته منور آفتاب
نور چشم عالم است و خوب و در خور آفتاب
وصف او گوید بجان شاه فلک در نیمروز
مدح او خواند روان در ملک خاور آفتاب
تا بر آرد از دیار دشمنان دین و دمار
میکشد هر صبحدم مردانه خنجر آفتاب
صورتاً ماهست و معنی آفتاب و چشم ما
شب جمال ماه بیند روز خوش در آفتاب
پادشاه هفت اقلیم است و سلطان دو کون
تا شده از جان غلام او چو قنبر آفتاب
هرکه از سر علی نور ولایت دید گفت
دیگران چون سایه اند و نور حیدر آفتاب
آفتاب از جسم و جان پاک او تا نور یافت
پادشاهی میکند در بحر و در بر آفتاب
گر نبودی نور معنی ولایت را ظهور
کی نمودی در نظر ما را مصور آفتاب
یوسف گل پیرهن برقع گشود و رخ نمود

چشم مردم نور دید و شد منور آفتاب
 نقطه اصل الف کان معنی عین علی است
 در همه آفاق روشن خواننده از بر آفتاب
 تا نهاده روی خود بر خاک پای دلدلش
 یافته شاهی عالم تاج بر سر آفتاب
 میزند خورشید تیغ قهر بر اعدای او
 میفشاند بر سر یاران او زر آفتاب
 رای او خورشید تابان خصم او خاشاک ره
 کی شود از مشت خاشاکی مکدر آفتاب
 با وجود خوان انعام علی مرتضی
 قرص مه یک گرده خوان محقر آفتاب
 سایه لطف خدا و عالمی در سایه اش
 نور رویش کرده روشن ماه و انور آفتاب
 سنبل زلف سیادت می نهد بر روی گل
 خود که دیده در جهان زلف معنبر آفتاب
 تا بزییر چشم این صاحب نظر یابد نظر
 از غبار خاک پایش بسته زیور آفتاب
 عین او از فیض اقدس فیض او روح القدس
 عقل کل فرمانبر او بنده چاکر آفتاب
 استان بارگاه کبریایش بوسه داد
 در همه دور فلک گردیده سرور آفتاب
 با گرفتم مهر او چون جان شیرین در کنار
 گیردم روزی بصد تعظیم در بر آفتاب
 نعمة اللّٰهم زال مصطفی دارم نسب
 ذره از نور او می بین و بنگر آفتاب
 شیخ سعدی علیه الرحمه غزلی فرموده باین مطلب:
 از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است
 پیغام آشنا نفس روح پرور است
 خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی نیز بهمین وزن فرموده:
 باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است شمشاد سایه پرور من از که کمتر است
 حضرت شاه نعمة اللّٰه ولی در وصف شاه مردان نیز بهمین وزن فرموده است:

از نور روی اوست که عالم منور است
حسنى چنين لطيف چه حاجت بزيور است
سلطان چار بالش و شش طاق و نه رواق
بر درگه رفيع جلالش چو چاکر است
زوج بتول باب امامين مرتضى
سردار اولياء و وصى پيمبر است
مسند نشين مجلس ملك ملائكه
در آرزوى مرتبه و جاه قنبر است
هر ماه ماه نو بجهان مژده ميدهد
يعنى فلک ز حلقه بگوشان حيدر است
اسکندر است بنده او از میان جان
چوبک زن درش بمثل صد چو قيصر است
گيسوگشاد و گشت معطر دماغ روح
رو را نمود و عالم از آن رو مصور است
جودش وجود داد بعالم از آن سبب
عالم بيمن جود و جودش منور است
خورشيد لمعه ايست ز نور ولايتش
صد چشمه حيات و دو صد حوض کوثر است
نزدیک ما خليفه بر حق امام ماست
مجموع آسمان و زمينش مسخر است
مداح اهل بيت بنزدیک شرع و عقل
دنيا و آخرت همه او را میسر است
لعنت بدشمنان على گرکنى رواست
ميکن مگوكه اين سخن بس مکرر است
گوئی که خارجى بود از دين مصطفى(ص)
خارج مگوكه خارجى آن شوم کافر است
هر مؤمنى که لاف و لای على(ع) زند
توقيع آل آل بنامش مقرر است
با دست جود او چه بود کان مختصر
با همتش محيط سرايى محقر است
او را بشر مخوان توکه سر خداست او
او ديگر است و حالت او نيز ديگر است

طبع لطیف ماست که بحری است بیکران
 هر حرف از این سخن صدفی پر ز گوهر است
 هر بیت از این قصیده که گفتم بعشق دل
 میخوان که هر یکی زیکی خوب و خوشتر است
 سید که دوستدار رسول است و آل او
 بر دشمنان دین محمد (ص) مظفر است

در وصف سید عالم و خواجه بنی آدم حضرت خاتم صلی الله علیه و آله فرموده است:

بنازم روح جان افزای سید	بنازم صورت زیبای سید
همه اسرار او داند کما هی	بنازم آن دل دانای سید
توان دید آفتاب هر دو عالم	بنور دیده بینای سید
سرافرازی کنی در دین و دنیا	گرت در سر بود سودای سید
بنزد همت ما هفت دریا	بود یک قطره از دریای سید
ز سید غیر سید من نجویم	ندارم هیچکس بر جای سید
شکرریزی کنی در مصر معنی	بصورت گر خوری حلوای سید
ز سر سینه بی کینه او	شدم واقف هم از ایمای سید
دم جان بخشش از عیسی طلب کن	ز موسی جوید بیضای سید
غلام سیدم از جان و از دل	بخاکپای بی همتای سید
بفردا میهد امروز وعده	بنازم وعده فردای سید
دو چشم نعمه الله نور از و دید	که باشد روز و شب مأوای سید

این غزل مولوی را که در دیوان شمس تبریزی است حضرت شاه نعمه الله ولی قدس سره العلی تضمیناً شرح فرموده است:

داد جاروبی بدستم آن نگار	گفت کز دریا برانگیز آن غبار
آب آتش گشت و جاروبم بسوخت	گفت کز آتش تو جاروبی برآر
عقل جاروبست نگار آن پیرکار	باطنت دریا و هستی چون غبار
آتش عشقش چو سوزد عقل را	باز جاروبی ز عشق آید بکار
کردم از حیرت سجودی پیش او	گفت بی ساجد سجودی خوش بیار
آه بی ساجد سجودی چون بود	گفت بیچون باشد و بیچار چار
عقل لای نافیه میدان همی	عشق اثبات حق است ای یار یار
سجده بی ساجد ندانی چون بود	یعنی بی هستی ساجد سجده آر
گردنک را پیش کردم گفتمش	ساجدیرا سر ببر با ذوالفقار
تیغ تا او بیش زد سر بیش شد	تا برست از گردنم سر صد هزار
گردنم یعنی سر هستی بود	تیغ تیز عشق باشد ذوالفقار
چون سر هستی ببرد از بدن	معرفت شد آشکارا صد هزار
ای مزاج سرد کو طاس دلت	تا در این گرمابه توگیری قرار

بگذر از گلخن تو در گرمابه رو
 گر فسرده نیستی برخیز گرم
 طاس دل برکن از این حمام تن
 تا به بینی نقشهای دلربا
 خاک و آب از عکس او رنگین شده
 از حجب بیرون خرامد بی حجاب
 لاله زار و نقشهای بی حساب
 چیست شرق و غرب اندر لامکان
 شش جهت حمام و روزن لامکان
 خلوت دل لامکان است از یقین
 گلخن تاریک نفس شوم تست
 من چراغم هر سرم همچون فتیل
 شمعها بر میشد از سرهای من
 چون گذر کردی ازین و آن بعشق
 باز چون هم رنگ و بوی او شدی
 شب گذشت و قصه ام کوتاه نشد
 شاه شمس الدین تبریزی مرا
 سید ملک وجودم لاجرم

در دیوان حضرت شاه نعمه الله ولی قصیده ایست دارای پنجاه و هفت بیت که پیشگوئیهای آنجناب را میرساند
 دلپائیکه به نور ایمان روشن و تابناک و از هر وسوسه و هوائی پاکیزه و پاک گردیده کاشف مطالب این اشعار
 و واقف رموز و نکات این اسرار میباشد:

قدرت کردگار می بینم
 حکم امسال صورتی دگر است
 از نجوم این سخن نمی گویم
 عین و رادال چون گذشت از سال
 در خراسان و مصر و شام و عراق
 گرد آئینه ضمیر جهان
 همه را حال میشود دیگر
 ظلمت ظلم ظالمان دیار
 قصه بس غریب می شنوم
 جنگ و آشوب و فتنه و بیداد
 غارت و قتل و لشکر بسیار
 بنده را خواجه و ش همی یابیم
 بس فرومایگان بی حاصل
 حالت روزگار می بینم
 نه چو پیرار و پار می بینم
 بلکه از کردگار می بینم
 بوالعجب کار و بار می بینم
 فتنه و کار زار می بینم
 گرد و زنگ و غبار می بینم
 گریکی و هزار می بینم
 بیحد و بی شمار می بینم
 غصه درد یار می بینم
 از یمین و یسار می بینم
 در میان و کنار می بینم
 خواجه را بنده وار می بینم
 در میان و کنار می بینم

هرکه او پاریا بود امسال
مذهب و دین ضعیف می یابم
سکه نو زنند بر رخ زر
دوستان عزیز هر قومی
هر یک از حاکمان هفت اقلیم
نصب و عزل تبکچی و عمال
ماه را روسیاه می یابم
ترک و تاجیک را بهم دیگر
تاجر از دست دزد بی همراه
مکر و تزویر حیل در هر جا
حال هند و خراب می یابم^۱
بقعه خیر سخت گشته خراب
بعض اشجار بوستان جهان
اندکی امن اگر بود آنروز
همدمی و قناعت و کنجی
گر چه می بینم این همه غمها
غم مخور زانکه من در این تشویش
بعد امسال و چند سال دگر
چون زمستان پنجمین بگذشت
نایب مهدی آشکار شود^۲
پادشاهی تمام دانائی
هرکجا رو نهد بفضل الله

خاطرش زیر بار می بینم
مبتدع افتخار می بینم^۳
در همش کم عیار می بینم^۴
گشته غمخوار و زار می بینم
دیگری را دچار می بینم
هر یکی را دو بار می بینم
مهر را دل فکار می بینم^۵
خصمی و گیر و دار می بینم
مانده در رهگذر می بینم
از صغار و کبار می بینم^۶
جور ترک تترار می بینم
جای جمع شرار می بینم^۷
بی بهار و ثمار می بینم
در حدکوهسار می بینم
حالی اختیار می بینم
شادئی غمگسار می بینم
خرمی و میل یار می بینم
عالمی چون نگار می بینم
شمش خوش بهار می بینم
بلکه من آشکار می بینم
سروری با وقار می بینم
دشمنش خاکسار می بینم

^۱ تسخیر تمام هندوستان بدست سپاهان انگلستان که سالهای سال به اسارت هندوها تمام شده بود زیانزد خاص و عام بود
^۲ در این اشعار مژده طلوع و ظهور شخص بسیار بزرگی از خاصان خداست که تا چهل سال از دوران زمان سلطان کشور جان آدمیان است پس از آن فرزند آن بزرگوار که محمد نام دارد پا به عرضه روزگار میگذارد که سراسر عالم به نور وجود مقدسش منور میگردد به عدل و داد ریشه ظلم و بیداد را از جهان برداشته دین و دنیای عالمیان را معمور و رسوم بی دینی و بی ایمانی را از آنها دور می سازد خلاصه نشانیهای که در اواخر اشعار پدیدار است منطبق است با اخبار ظهور حضرت قائم ال محمد صلی الله علیه و آله که دنیا پس از جور بسیار و ظلم بیشمار جای خود را با ظهور آن بزرگوار (ع) به عدل و داد حقیقی میدهد بطوریکه:

گرگ با میش و شیر با آهو در چرا برقرار میگردند

^۳ ضعف مذهبی و دین همان از بین رفتن ایمان از ابناء زمان است که مدتها است در میام مردم آشکار و عیان است

^۴ سکه های فلزی امروزی همان درهم کم عیار و مصداق همین اشعار است

^۵ آنچه در ظرف نیم قرن اخیر دیده شده چند مرتبه خورشید و ماه روسیاه و نورشان با خسوف و کسوف کلی تباه شد

^۶ آنچه در این چند سال اخیر در شهرهای مختلف دیده شده حیل و تزویر در تمام امور دامنگیر برنا و پیر بوده که جلوگیری از آن جز

با اجرای مجازاتهای اسلامی وسیله دیگری مفید نیست

^۷ شاید مراد خرابی مرقد مطهر حضرت موسی الرضا علیه الاف التیحه والثنا است که بدست دولت روسیه تزاری صورت گرفت که

همه شنیدند و عاقبت این دولت را هم دیدند که چگونه بانقراض رسیدند

بندگان جناب حضرت او
تا چهل سال ای برادر من
دور او چون شود تمام به کام
پادشاه و امام هفت اقلیم
بعد از خود امام خواهد بود
میم و حامیم و دال میخوانم
صورت و سیرتش چو پیغمبر
دین و دنیا ازو شود معمور
ید بیضا که باد پاینده
مهدی وقت و عیسی دوران
گلشن شرع را همی بویم
این جهان را چو مصر مینگرم
هفت باشد وزیر سلطانم
عاصیان از امام معصومم
برکف دست ساقی وحدت
غازی دوست دارد دشمن کش
تیغ آهن دلان زنگ زده
زینت شرع و رونق اسلام
گرگ با میش و شیر با آهو
گنج کسری و نقد اسکندر
ترک عیار مست می نگرم
نعمه الله نشسته در کنجی

سر بسر تاجدار می بینم
دور آن شهریار می بینم
پسرش یادگار می بینم
شاه عالی تبار می بینم
که جهان را مدار می بینم
نام آن نامدار می بینم
علم و حلمش شعار می بینم
خلق ازو بختیار می بینم
باز با ذوالفقار می بینم
هر دو را شهسوار می بینم
گل این را بیار می بینم
عدل او را حصار می بینم
همه را کامکار می بینم
خجل و شرمسار می بینم
باده خوشگوار می بینم
همدم و یار غار می بینم
کند و بی اعتبار می بینم
هر یکی را دو بار می بینم
در چرا برقرار می بینم
همه بر روی کار می بینم
خصم او در خمار می بینم
از همه برکنار می بینم

ایضاً پیش گوئی دیگری است که ضمن یک رباعی فرموده است:

در نهصد و نه من دو قرآن می بینم

از مهدی و دجال نشان می بینم

دین نوع دگرگردد و اسلام دگر

این سر نهان است عیان می بینم

در بیان اینکه نبوت و ولایت ظاهر و باطن توأم با یکدیگر و وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی علیه الصلوة والسلام مظهر ایندو رتبت و صورت و معنای اسم اعظمند که بی محبت این دو وجود مقدس هیچ عبادتی مقبول نیست و بیمهر علی و آل برای هیچ بنده حسن مآل نیست. حافظ شیرازی گوید:

آنرا که دوستی علی نیست کافر است

کو زاهد زمانه و کو شیخ راه باش

ایضاً در این مورد ازوست:

هرکس که ندارد به جهان مهر تو در دل
گفتمیم خدای هر دو عالم
گفتمیم نبوت و ولایت
آن بر همه انبیاست سید
آن صورت اسم اعظم حق
و او ار طلبی طلب کن از نون
در اول و آخرش نظر کن
چشمی که نه روشن است از وی
شهباز علی است نیک دریاب
بی مهر محمد و علی کس
باشد علم علی بدستم
در جام جهان نمای عینش
بریر لیغ ما نشان آل است
او ساقی حوض کوثر و ما
بی حضرت او بهشت باقی
بیچاره رزم اوست رستم
دستش به اشارت سرتیغ
کم باد محب آل مروان
رو تابع آل مصطفی باش
مائیم ز عزتش معزز
بر عرش زدیم سنجق خویش
ای نور دو چشم نعمت الله
در دیده ماترا مقام است
در عین علی نگاه میکن

حقا که بود طاعت او ضایع و باطل
گفتمیم محمد(ص) و علی(ع) هم
در ظاهر و باطنند با هم
وین بر همه اولیاء مقدم
وین معنی خاص اسم اعظم
وز واو الف بجوی فافهم
تا دریا بی تو سرخاتم
آن دیده مباد خالی از نم
دانه روح است و دام آدم
یک لحظه ز غم مباد خرم
زانست ولایتم مسلم
عینی است که آن بعین بینم
ما دلشادیم و خصم در غم
نوشیم زلال او دمادم
جامی باشد ولیک بی جم
خواننده بزم اوست حاتم
افکنده ز دوش دست ارقم
هر چند کمند کمتر از کم
نی تابع شمر و ابن ملجم
مائیم بدولتش مکرم
بر بسته ز زلف حور پرچم
وی مرد موالی معظم
بنشین جاوید خیر مقدم
می بین تو عیان جمله عالم

بر صاحبان ذوق و عرفان و دارندگان لطیفه ایمان پوشیده و پنهان نیست که به مقتضای مراتب فطرت و بر حسب درجات استعداد که در نهاد اولاد آدم است قابلیت تربیت در تمام خلایق به ودیعت نهاده شده است اگر این قابلیت تحت نظر مربی و معلم صحیح بکار افتد متدرجاً نتیجه آن بمنصه ظهور و بروز رسیده نفوس را به کمال میرساند این مراتب حاصل نمیشود مگر به دلالت راهنمایی با انبیا و هدایت راهبری دل آگاه که واقف به امراض روحی نفوس بوده درد درونی اشخاص را تشخیص و دوا را مطابق مرض تعیین نماید علیهذا بدون راهبر و راهنما و بی مدد خضر باصفا طی طریق تکمیل و تربیت غیرممکن و بی چون و چرا و جدال وصول به مقصود علاوه بر اینکه محال مینماید بشر را به ضلالت و غوایت میکشاند و سرانجام به هلاکت میرساند. حافظ فرماید:

قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطرگمراهی

ایضاً

من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
والیان ملک ولایت و راهنمایان طریق هدایت در هر دوری از ادوار زمان برای راهنمایی و هدایت گمشدگان و
نجات و فلاح گمگشتگان از هیچ دقیقه فروگذار ننموده و بر حسب مقتضیات هر دوری نوعی به تعلیم مردمان
و راهبری ابناء زمان پرداخته و طوری به هدایت و تربیت همت گماشته که در حقیقت ترویج دین و وصول به
مرتبہ یقین بدست اینگونه مأمورین الهی صورت گرفته است.

گاهی به کشته کشتن و گاهی به کشتن است ترویج دین به هر چه زمان اقتضا کند
و از آنجائیکه خداوند منان نعمت وجود اینگونه راهنمایان را برای عموم مردمان در هر وقت و زمان ارزانی
فرموده میتوان گفت بزرگترین نعمتهای الهی وجود همین راهبران و نجات دهندگان است که بر آنها حجت خدا،
ولی راهنما، مجموعه اسما، معنی اسم اعظم، انسان کامل، قطب عالم نام نهاده شده.

نظم

پس به هر دوری ولی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است
اولیای حق که مأمور تربیت خلق میباشند هر یک از نفوس مستعدہ را بذکری از اذکار الهی بمنزله داروی تربیتی
است مأمور مینمایند تا با مداومت و استمرار ذکر مذکور امراض باطنی از درون انسانی دور و صفات ذمیمه
بشری که بمنزله تاریکی های نفسانی است از وجود مرتفع گردیده ذاکر را از وادی ضلالت بصراط المستقیم
هدایت و معرفت بکشاند.

داروی تربیت از پیر طریقت بستان

کادمی را بتر از علت نادانی نیست

و البته هیچگونه توفیق و پیشرفتی در کار تربیت نفس حاصل نمیشود مگر اینکه آدمی به دستوری که از طرف
مربی داده شده عمل نموده به مداومت ذکر تعلیمی قیام و اقدام داشته باشد تا معالجت دردهای درونی کامل و
بهبودی حاصل شود.

برای اینگونه اذکار که از ائمه اطهار بوسیله اولیاء زمان یا مجازین از آن بزرگواران که به نفوس بشر تعلیم میشود
اصطلاحاتی خاص در عرفان است که گاهی به می گاهی به نور و چراغ گاهی به شمشیر آبدارگاهی به ذوالفقار
و غیر آن نامیده شده است.

همانطور که برای باده انگوری آثاری از قبیل سرخوشی سرمستی وجد و طرب و سایر کیفیات ظاهری موقتی
هست برای می عرفانی که به اعتباری می طهور باده منصوری نام نهاده شده نیز کیفیاتی است که وصف آن
بیرون از قدرت بیان بلکه درک این ذوق و مستی خارج از حد امکان است یافتنی است نه بافتنی تنها طریق
رسیدن به مستی عشق و چشیدن باده منصوری ترک همه هواهای نفسانی است که باده انگوری نیز یکی از
آنهاست.

مولوی فرماید:

ای ساقی جان پرکن آن ساغر پیشین را

آن راهزن دل را وان راهبر دین را

آن باده انگوری مرامت عیسی را

این باده منصوری مرامت یاسین را

خمهاست از آن باده خمهاست ازین باده

تا نشکنی آن خم را هرگز نچشی این را

آن باده بجز یکدم دل را نکند خرم

هرگز نکشد غم را هرگز نکشد کین را

الغرض در مورد گرفتن ذکر و اخذ تعلیم آن از زبان اولیاء زمان و تسلیم به تربیت و تعلیم آن بزرگواران در کتب عرفان تأکید فراوان شده و حتی در قرآن تصریح شده به مصداق آیه فاسئلوا اهل الذکر ان یتعلمون و در آیه دیگر فرماید نحن نزلنا الذکر و انا له الحافظون که مراد اهل ذکر را اولیای حق دانسته اند. اعراض و دوری و سرکشی از ارادت و اطاعت اینگونه راهنمایان و مخالفت با تعالیم آنان موجب خسران دنیا و زیان عقبی است که در قرآن فرمود:

فمن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا علیہذا درک صحبت اهل ذکر و اطاعت به فرامین و اوامرشان فریضه راهروان طریق ایمان است و در اینمورد حضرت شاه نعمه الله ولی چه نیکو بیان فرموده است:

عاشقانه گریبایی جام جم	همدم او باش چون ما دمبدم
جام جم شادی جم یکدم بنوش	دمبدم دردم بدم دردم بدم
کرد عیسی مرده را زنده بدم	آن دم ما بود آن دم از قدم
از دم عیسی اگر یابی دمی	دمبدم دردم بدم دردم بدم
گر دمی با همدمی باشی بهم	لذتی یابی ز همدم دمبدم
بشنو آن دم را غنیمت می شمار	دمبدم دردم بدم دردم بدم
دمبدم دم میزند رند از ندم	تا چرا همدم نشد با جام جم
تو غنیمت دان دمی گر یافتی	وز خیالات محال بیش و کم
تا کی آخر از وجود و از عدم	دمبدم دردم بدم دردم بدم
این و آن بگذار و میگو دمبدم	وز نوای بینوایی محتشم
بینوایانیم در ملک عدم	دمبدم دردم بدم دردم بدم
همدم جامیم با ساقی حریف	دمبدم دردم بدم دردم بدم
رو فنا شو از وجود و از عدم	تا حجاب تو نماند بیش و کم
با موحدگر دمی همدم شوی	دمبدم دردم بدم دردم بدم
ماضی و مستقبل ای صاحب کرم	از کرم بگذار ایشان را بهم
حالیا با حال یکدم خوش برآ	دمبدم دردم بدم دردم بدم
یکدمی گر باریابی در حرم	باش محرم تا که باشی محترم
گر دمی همدم شوی با محرمی	دمبدم دردم بدم دردم بدم
نعمه الله است در عالم علم	واقف است او از حدوث و از قدم
دمبدم گوید که ای همدم بگو	دمبدم دردم بدم دردم بدم
همدم جامیم و با همدم بهم	این چنین همدم که دیده دمبدم
یار همدم گر دمی یابی چو ما	دمبدم دردم بدم دردم بدم

به مصداق طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة و بمنطقه اطلبوا العلم ولو بالسنین جویندگان علم و دانش و خواستاران مراتب بینش باید بدنبال مطلوب خویش در اطراف عالم و در میان طوائف بنی آدم سیر و سیاحت

نمایند در هر دیاری یاری بینند و در هر محفلی صاحب‌دلی سراغ گیرند بجد تمام و کوشش مدام در خدمتش بکوشند تا جرعه از باده نورانی معرفت از دستش بنوشند و در حقیقت از وادی ظلمانی نجات و به سرچشمه آب حیات ابدی راه یابند.

این مراتب برای تمام اولیاء و انبیاء بوده و به قدم سیر و سیاحت سالها بدنبال معشوق حقیقی راه پیموده تا نزول بسر منزل مقصود نموده و از علم به معلوم رسیده و چشمه معرفت را یافته اند در این مورد حضرت شاه نعمه الله ولی بسیار نیکو فرموده:

سالها در سفر بسرگشتیم	عاشقانه به بحر و برگشتیم
تا به بینیم نور دیده خویش	پای تا سر همه نظرگشتیم
گرد برگرد نقطه وحدت	همچو پرگار پی سپرگشتیم
عاشق و مست و لاابالی وار	در پی دوست در بدرگشتیم
ظاهر و باطن جهان دیدیم	معنی خاص هر صورگشتیم
بی خبر طالبی همی بودیم	ناگه از خویش باخبرگشتیم
یار ما بود عین ما به یقین	ما بدین معرفت سمرگشتیم
او شکر بود و جان ما چون گل	ما بهم همچو گلشکرگشتیم
آفتاب جمال او دیدیم	باز تابنده چون قمرگشتیم
کشتگان بلای غم بودیم	زنده و شادمان دگرگشتیم
پا نهادیم بر سرکونین	در همه حال معتبرگشتیم
غرقه اندر محیط عشق شدیم	واصل مخزن گهرگشتیم
نعمه الله را عیان دیدیم	عین توحید را بصرگشتیم

در بیان ولایت علی علیه السلام و اینکه بدون حب علی و آل هیچ عملی مقبول نیست حب علی حسنة لایضر معها سیئه و بغض علی سیئه لاینفع معها حسنه

دمبدم از ولای مرتضی باید زدن

دست دل بر دامن آل عبا باید زدن

نقش حب خاندان بر لوح جان باید نگاشت

مهر حیدری بر دل چو ما باید زدن

دم مزن با هرکه او بیگانه باشد با علی

گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن

روبروی دوستان مرتضی باید نهاد

مدعی را تیغ غیرت بر قفا باید زدن

لافتی الا علی لاسیف الا ذالفقار

این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن

در دو عالم چهارده معصوم را بایدگزید

پنج نوبت بر در دولت سرا باید زدن

پیشوائی بایدت جستن ز اولاد رسول
 پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
 گر بلائی آید از عشق شهید کربلا
 عاشقانه آن بلا را مرجحاً باید زدن
 هر درختی کو ندارد میوه حب علی^۱
 اصل و فرعش چون قلم سر تا پیا باید زدن
 دوستان خاندان را دوست باید داشت دوست
 بعد از آن دم از وفای مصطفی باید زدن
 سرخی روی موالی سکه نام علی است
 بر رخ دینار دین چون پادشاه باید زدن
 بی ولای آن و لی لاف از ولایت میزنی
 لاف را باید که دانی از کجا باید زدن
 ما لوائی از ولای آن ولی افراشتیم
 طبل در زیر گلیم آخر چرا باید زدن
 بر در شهر و لایت خانه باید گزید^۲
 خیمه در دارالسلام اولیاء باید زدن
 از زبان نعمة الله منقبت باید شنید
 بر کف نعلین سید بوسه ها باید زدن

ایضاً فرموده است:

آن شاه که او قسیم نار است و جنان
 در ملک و ملک صاحب سیف است و سنان
 ملک دو جهان مسخر اوست بلی

اینرا به سه نان گرفت آنرا به سه نان

در بیان اینکه مظهر حق و دارنده ولایت در هر دوری طوری جلوه گر میشود مثل آن بزرگواران مثل حبابهای رنگارنگ است که چون در هر زمانی برنگی روی چراغ قرار میگیرد نور چراغ بهمان رنگ ظاهر میشود لیکن به مصداق هم نور واحد همه از یک سرچشمه نو مستنیرگشته و از یک آفتاب آفتابی شده اند.

^۱ پنج نوبت مراد از نمازهای پنجگانه است

^۲ حافظ شیرازی گوید: آنرا که دوستی علی نیست کافر است

ایضاً:

هرکس که ندارد به جهان مهر تو در دل

حقا که بود طاعت او ضایع و باطل

^۳ اشاره است به انا مدینه العلم و علی بابها

گاهی در کلمات و اصطلاحات عرفاء عظام وجود اولیاء تشبیه به خم می یا میخانه یا ساقی و یا جام و ساغر و قدح میشود در اینمورد هم چون همه از یک خمخانه و از یک باده مستانه مدام جام و پیمانہ گرفته و از یک میخانه مست هستند رنگ جام همچون رنگ حباب است و می صافیشان چون چراغ.
می همان می است رنگ جامهای بلورین تغییر می کند.
حضرت شاه نعمه الله ولی این مراتب را ضمن یک قطعه مستزاد بهمان بحر و وزن مستزاد مولوی علیه الرحمه^۱ به بهترین وجهی بیان فرموده است:

آن کیست که سرمست ببازار برآمد	آن جان جهان است
صد بار فرورفت و دگر بار برآمد	تا هست چنان است
خورشید در آئینه مه کرد ظهوری	آن نور پدید است
در دور قمر آن مه انوار برآمد	بنگرکه عیان است
سردار شد و هم سرو دستاربینداخت	در پای حریفان
رندی که چو منصور بر این دار برآید	سردار جهان است
در کوی خرابات مغان خوش گذری کرد	آن شاهد سرمست
فریاد ز خمخانه خمار برآمد	کاین کوی مغان است
در آینه بنمود جمال و چه جمالی	دیدیم به دیده
از بتکده تا آن بت عیار برآمد	جانم نگران است
عالم همه مستند ز یک خم شرابی	ما نیز چنانیم
اندک نشد آن باده و بسیار برآمد	ساقیش فلان است
این گفته مستانه سید چو شنیدی	از ذوق بخوانش
نقدی است که از مخزن اسرار برآمد	آن گنج روان است

در بیان اینکه عالم وجود در نظر دریای جود و عارفان شبیمی بیش نیست اولیای الهی متصف به صفات خدائی هستند و در مورد موجودات عالم به مصداق یامن سبق رحمة غضبه رحمتشان بر غضبشان سبقت دارد خودی را رها ساخته و خدا را خواسته اند.

چیست عالم شبیمی از نهر ما	کیست آدم عارفی در شهر ما
هرکجا بگری است در دار وجود	از سر مهر آمده در مهر ما
دهر جز نقش خیالی بیش نیست	بگذر از دهر و طلب کن دهر ما
عقل زهر است ای پسر پازهر عشق	زهر بگذار و بجو پازهر ما
رحمت ما بر غضب پیشی گرفت	لطف ما مستور کرده قهر ما
غیر ما در نهر ما دیگر مجو	خود کجاگیری بود در نهر ما

نعمه الله نعمتی دارد تمام
جمع کرده اینهمه از بهر ما

^۱ مولوی فرماید: هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد
هر دم به لباس دگر آن یار برآمد
دل برد و نمان شد
گه پیر و جوان شد

در بیان اینکه دل اولیا جام جهان نما و گنجینه اسرار خدا و خلوتگاه کبریا و مجموعه اسما و واقف به اسرار ارضی و سماست.

جام گیتی نماست این دل ما	خلوت کبریاست این دل ما
در دل ما جزا و نمی گنجد	روز و شب با خداست این دل ما
کنج دل گنج خانه شاه است	مخزن پادشاست این دل ما
ما و دل هر دو خواجه تاشانیم	یار و همدرد ماست این دل ما
دردمندیم و درد مینوشیم	درد دردش دواست این دل ما
در خرابات عشق دل گمشد	تو چه دانی کجاست این دل ما

نعمت الله از دل ما جو

که بدو آشناست این دل ما

و نیز در این معنی فرموده است:

جامی است جهان نما دل ما	بنموده خدا بما دل ما
شمع دل ماست نور عالم	افروخت بخود خدا دل ما
عشقش بحریست بیکرانه	خوش بحری و آشنا دل ما
سلطان عشق است و دل غلامش	او پادشه و گدا دل ما
درد دل ما دواى جان است	به زین نکند دوا دل ما
عهدی بستیم و جاودان است	پیوند نگار با دل ما

در خلوت خاص سید ماست

او خانه خدا سرا دل ما

اولیای خدا در هر زمان به اعتبار اصطلاحات عرفان به منزله ساقیان دوران و قدح گردانان باده جان و میفروشان میخانه عاشقانند منصب شاهی حضرت شاه نعمه الله ولی از مقام علویت علی (ع) است.

نور تجلی او ساخت منور مرا

صورت او شد پدیدکرد مصور مرا

پیر خرابات عشق داد مرا جام می

ساقی رندان خود کرد مقرر مرا

عقل دمی دور شو از بر رندان عشق

مستم و تو هوشیار نه تو در خور مرا

مجلس تو آن تو مجمع من آن من

فکر پریشان ترا زلف معنبر مرا

عاشق و معشوق و عشق هر سه بر ما یکی است

در دو جهان هست نیست جز یک دیگر مرا

ذات ز روی صفات گشته بمن آشکار

عشق برای ظهور ساخته مظهر مرا

بنده هر سیدم سید هر بنده ام

حکم خرابات داد خواجه قنبر مرا

نیز در این معنی فرموده است:

لطف سازنده تا عیانم ساخت	رازق رزق بنسنگانم ساخت
اینچنین چون بدن پدید آورد	همچو جان در بدن روانم ساخت
حکم میخانه ام عطا فرمود	ساقی بزم عاشقانم ساخت
بجمال خودم مشرف کرد	مونس جان بیدلانم ساخت
دنیسی و آخرت بمن بخشید	واقف از سر این و آنم ساخت
عاشقش کردم و شدم معشوق	گر چه بودم چنین چنانم ساخت

بنده را نام نعمت الله کرد

سید ملک انس و جانم کرد

ایضاً در این مورد فرموده است:

نعمت الله خدا به ما بخشید	خوش نوائی به بینوا بخشید
گنج اسما به ما عطا فرمود	پادشهای به این گدا بخشید
خلعتی خوش مرصع از کرمش	رحمتی کرد و آن به ما بخشید
هر چه خواهد چنین چنان بخشد	کس نگوید که او چرا بخشید
هم نبوت به انبیا او داد	هم ولایت به اولیاء بخشید
دل اگر برد جان کرامت کرد	درد اگر داد هم دوا بخشید

سیدی ساخته بنده خود را

منصب عالئی مرا بخشید

و نیز در این معنی است:

کردگار از کرم عیانم کرد	واقف حال این و آنم کرد
من چو بی نام و بی نشان بودم	بی نشانی مرا نشانم کرد
به تجلی ظاهر و باطن	گاه پیدا و گه نهانم کرد
در دل آمد به جای جان بنشست	رحمتی خوش بجای جانم کرد
می خمخانه را به من بخشید	ساقی هست عاشقانم کرد
تا شوم رهبر همه رندان	رهنمونم به رهروانم کرد
شرح علم بدیع او خواندم	این معانی از آن بیانم کرد
چون ز هستی خود فنا گشتم	باقی ملک جاودانم کرد

نعمت الله به من عطا فرمود

رازق رزق بنسنگانم کرد

ایضاً در همین مورد فرموده است:

او را بخود نه بینی او را باو توان دید

هرکس که دید او را میدان که آنچنان دید

دیده ندیده غیرش چندانکه گرد گردید

خوش دیده‌ که او را در عین آن توان دید
جام جهان نمائی است یاری که در نظر داشت
او نور چشم مردم در آینه عیان دید
سرچشمه حیات است این بحر دیده‌ ما
در چشم ما نظرکن کان بحر میتوان دید
حکم ولایت ما منشور حضرت اوست
توقیع آل بیند هرکس که آن نشان دید
دل دیده خوشی دید روشن بنور رویش
جانان هر دو عالم در جسم و جان روان دید
رندی که نعمة الله سرمست بیند او را
شاید اگر بگوئی سرخیل عاشقان دید

نیز در این معنی چه بسیار نیکو و نغز فرموده است:

هوای خویشتن بگذار اگر داری هوای او
غنیمت دان اگر یابی در خلوت سرای او
بخواهی دید نور او اگر دیدت همین باشد
طلب کن نور چشم از ما که تا بینی لقای او
مقام سلطنت خواهی گدای حضرت او شو
که شاه تخت ملک دل بجان باشدگدای او
اگر دار بقا خواهی سردار فنا بگزین
فنا شو از وجود خود که تا یابی بقای او
مرا میخانه بخشد میر جمله رندان
همیشه باد ارزانی به بنده این عطای او
دلم خلوتسرای اوست غیری در نمی گنجد
که غیر او نمی زبید در این خلوتسرای او
چه عالی منصبی دارم که هستم بنده سید
فقیر حضرت اویم غنیمت از غنای او
گدای حضرت او شوکه شاه عالم گردی
همه باشدگدای تو اگر باشی گدای او

هم در این مورد فرموده است:

راهیم و رهنمائیم هم رهرویم و همراه
هم سیدیم و بنده هم چاکریم و هم شاه
جام می لطیف است این جسم و جان که داریم

در باطن آفتابیم در ظاهریم چون ماه
 گاهی چنین که بینی بر تخت چون سلیمان
 گاهی چنانکه دانی چون یوسفیم در چاه
 رندیم لاابالی سرمست در خرابات
 با ساقی حریفیم دائم بگاه و بیگاه
 در راه بیکرانه ما میرویم دائم
 گر عزم راه داری ما با توایم همراه
 ای بنده بندگی کن تا پادشاه گردی
 زیرا که پادشاهند این بندگان درگاه

توقیع آل دارد حکم ولایت ما

باشد نشان آن حکم برنام نعمت الله

نیز در این معنی فرموده است:

طلب کن در دل ما گنج شاهی	در آ در خلوت خاص الهی
چه کار آید سفیدی و سیاهی	بیا و رنگ بیرنگی بدست آر
بجو از عین ما ما را کما هی	در این دریا خوشی با ما بسر بر
اگر خواهی که یابی پادشاهی	گدای حضرت سلطان ما شو
بجو از همت ما هر چه خواهی	بغیر او نجوید همت ما
دهد بر ذوق ما ساقی گواهی	خراباتست و ما مست و خرابیم

نشان آل دارد نعمت الله

گرفته نامش از مه تا بماهی

هم در این معنی است:

یادگار محمد (ص) است و علی (ع)	نعمت الله ماست پیر ولی
نعمت لایزال لم یزلی	نعمت الله هست و خواهد بود
ذکر او گفته ام خفی و جلی	یاد او کرده ام بروز و بشب
ور شوی کافری و در خللی	نعمت الله را مشو منکر
ذوق جاوید و عشق لم یزلی	حق تعالی باو کرم فرمود
هر عطائیکه آن بود ازلی	ابدا باشد ای برادر من
مؤمن پاک و خصم معتزلی	رافضی نیستم ولی هستم
بعد از و پیرو علی ولی	مذهب جد خویشتن دارم

سید ملک نعمة الله

با چنین بنده چه در جدلی

وله ایضاً در همین مورد است:

خورشید محمد و علی ماه بود	بر تخت ولایت آن ولی شاه بود
میدان به یقین که نعمت الله بود	نوری که ازین هر دو نصیبی دارد

وله ایضاً در این مورد:

آن صورت الطاف الهی مائیم هم جامه و جامه دار شاهی مائیم
ما محرم راز حضرت سلطانیم داننده اسرار کماهی مائیم

ایضاً در این معنی:

در کتم عدم قلندر چالاکیم در ملک وجود مالک افلاکیم
در کوی فنا جام بقا مینوشیم در مجلس عشق ساقی لولاکیم

در بیان اینکه باید دست بدامان مستان خدای بی انباز دراز کرد و از پرتو وجود آنان براه روشن حق شتافت و بشکرانه وصول بطریق هدایت دل از دنیا و آخرت برداشت و براه خداجوئی همه را جز حق وا گذاشت.

رند مستی جو دمی با او برآ از در میخانه ما خوش درآ
مجلس ما را غنیمت می شمر زانکه اینجا خوشتر از هر دو سرا
جام می بستان و مستانه بنوش قول ما میگو سرودی بی سرا
خوش خراباتی و خم و می سبیل ما چنین مست و تو مخموری چرا
آب چشم ما روان بروی ماست باز میگویند با هم ماجرا
ماه من امشب برآمد خوش خوشی تو بیا تا روز امشب خوش برا
نعمت دینی و عقبی آن تو نعمت الله از همه عالم مرا

مردان خدا که دائم با خدا و دل از ماسوی الله جدا نموده اند از خود فانی و بحق باقی میباشند جز حق منظوری ندارند و غیر از حق معشوقی نمی شناسند.

فانی دردییم و فانی بی فنا باقی عشقیم و باقی از بقا
نه اثر ما را ز ذات و از صفت نه خبر از مبتدا وز منتها
نه امید وصل نه بیم فراق نه غم درد و نه شادی دوا
در محیط عشق او مستغرقیم بر کجائی ای برادر بر کجا
از وجود و از عدم آسوده ایم حق و باطل دعوی معنی ترا
عاشق و معشوق پیش ما یکی است جز یکی خود نیست در هر دو سرا

نعمت اللهم بهر جا که روم
با خدایم با خدایم با خدا

کشته عشق زنده جاودان و گدای عشق از نظر بندگی خدای منان پادشاه همگان بلکه شاه شاهان و آینه جمالش مظهر روی حضرت سبحان است.

عقل برو برو برو عشق بیا بیا^۱

راحت جان ما توئی دور مشوز پیش ما

^۱ مولوی رومی رحمة الله علیه غزلی بهمین وزن و بحر دارد که میفرماید: در دو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا ابروی وی گره نشدگر چه بدید صد خطا

داروی درد عاشقی هست دواش درد دل
 نیست به نزد عاشقان خوشتر ازین دوا دوا
 کشته تیغ عشق او زنده دل است جاودان
 بنده خویش اگر کشد نیست بخواجه خونبها
 مست و خراب و ساکنم بر سرکوی میفروش
 زاهد و کنج صومعه او زکجا و ما کجا
 جام جهان نمای ما آینه جمال او
 جام جهان نما نگر روی در آینه نما
 هرکه گدای او بود پادشه است بر همه
 شه چه بود که پادشا بر در او بود گدا
 سید رند مست ما بنده بندگی او
 حضرت او از آن ما جنت حوریان ترا

کفر در طریقت عاشقان آزار دل مسلمانان است زاری شیوه آنان و دل آزاری منفور ایشان است.
 گر بیازارد مرا موری نیازم ورا خود کجا آزار مردم ای برادر من کجا
 نزد ما زاری به از آزار بیزاری مباش تا نگیرد بر سر بازار آزاری ترا
 در طریقت هر چه فرمائی بجان منت بریم ماجرا بگذار با ما ماجرا آخر چرا
 کفر باشد در طریق عاشقان آزار دل گر مسلمانی چرا آزار میداری روا
 در جهان بیخودی من نعمت الله یافتم
 گفت فانی شوکه یابی سید ملک بقا

در معنی از من و مارستن و به یکتا پیوستن و گنج کنت کنت از خویش جستن و خدا را در تمام اشیاء دیدن و به گمشده خویش رسیدن است.

نقد گنج کنت کنزا را طلب گوهر در یتیم از ما طلب
 عاشقانه خم می را نوش کن جرعه چبود بیا دریا طلب
 از دوئی بگذر که تا یابی یکی از همه یکتای بی همتا طلب
 عارفانه دامن خود را بگیر آنچه گم کردی همه آنجا طلب
 چشم عالم روشن است از نور او نور او در دیده بینا طلب

نعمت الله است عالم سرسیر
 نعمتی خوش از همه اشیاء طلب

دل اولیای خدا لوح محفوظ-مجمع البحرین-ام الکتاب-جام و شراب-آئینه ایزد نما-و جام جهان نما است.

مجمع البحرین جام است و شراب این شراب و جام آبست و حباب
 جام می بر دست میگردم بذوق در خرابات مغان مست و خراب

کس نبیند از هزاران زهد و علم آنچه من دیدم ز یک جرعه شراب
 لوح محفوظ است ما را در نظر خود که دارد این چنین ام الکتاب
 غرق دریائی و تشنه ای عجب بر سر آبی و پنداری سراب
 باده مینوشم مدام از جام عشق در حضور سید خود بی حساب

رندانی که در میخانه الهی مقام گرفته اند عیششان مدام از باده عشق است نه از شراب حرام و از مرتبه بی نام و نشانی نام و نشانها دارند.

در گوشه میخانه کسی را که مقام است
 ناقص نتوان گفت که او رند تمام است
 از روز ازل تا به ابد عاشق و مستیم
 خود خوشتر ازین دولت جاویدکدام است
 با ساقی رندان خرابات حریفیم
 دائم بود آن ساقی و آن عیش مدام است
 بی نام و نشان شوکه درین کوی خرابات
 بی نام و نشان هر که شود نیک بنام است
 می نوش می عشق که پاک است و حلال است
 این می نه شرابی است که در شرع حرام است
 خوش جام حیاتی که پر از آب حیاتست
 مائیم چنین همدم و پیوسته بکام است
 سلطان جهان بنده سید شده از جان
 این بنده آن خواجه که در عشق غلام است

در هر دوری از ادوار ولی آن زمان کارفرمای جهان و مربی آدمیان و معشوق عاشقان و ساقی دوران و معنی جان در عالم امکان و مقصود خاکیان و افلاکیان و غیر آن نامیده میشود چون دست ولایت در آستین آن ولی است در حقیقت دستش دست علی (ع) است:

از هزاران تن یکی ز آن صوفیند
 دیگران در پرتو وی می زیند

حالی دور قمر دوران ماست جام می در دور این دوران ماست
 رونق میخانه ها خواهد فزود زانکه وقت ذوق سرمستان ماست
 دست ما چون آستین دست اوست هر کجا دستی است آن دستان ماست
 میکشد ما را و میگوئیم شکر میبرد دل منتش بر جان ماست
 هر کجا سیبی است بی آسیب نیست سیب بی آسیب از بستان ماست
 ای که میپرسی تو از برهان ما مستی رندان ما برهان ماست

مجلس عشق است و ما سر مست وی
نعمت الله از دل و جان آن ماست

مقصود از آتش عشق- گنج عشق- میخانه عشق- شراب عشق و آب حیوان بندگی خداوند منان و اطاعت ولی
زمان است که همه این مراتب از دولت ارادت آن مظهر حضرت سبحان است.

در سراپرده دل خلوت جانانه ماست	جنت ار میطلبی گوشه میخانه ماست
خواجه عاقل ماگر چه کمالی دارد	بنده بندگی عاشق دیوانه ماست
گنج عشقی که همه کون و مکان میجویند	گو بیائید که آن در دل ویرانه ماست
آتش عشق برافروخت چنین شمع خوشی	عقل بیچاره پر سوخته پروانه ماست
آب حیوان بمثل از می ما یک جامی است	حوض کوثر چه بود جرعه پیمانه ماست
در خرابات مغان بر در میخانه مدام	مجمع اهل دلان مجلس شاهانه ماست

سخن سید رندان چو بخوانند بذوق
بشنو ایدوست که آن گفته مستانه ماست

مظهر لطف خداوند منان روح اعظم هر دو جهان شاه شاهان پیغمبر آخر الزمان است که همه پیمبران بمنزله
اطفال آن پیر پیران میباشد.

هرکجا پیری است طفل پیر ماست	اینچنین پیری درین عالم کراست
جمله ارواح جزویات اوست	بلکه او درکل عالم پادشاست
در صفات و ذات او دیدم عیان	حضرت او مظهر لطف خداست
نقطه با بای الف بل خود الف	روح اعظم سید هر دو سراست
ایکه میپرسی که این اوصاف کیست	شمه از خلق و خوی مصطفاست
عین او بحر است و ما امواج او	تا نه پنداری که او از ما جداست
من شدم فانی ز خود باقی باو	بر سر دار فنا دار بقاست
کی بیابد لذت از جان عزیز	هرکه را با او بجانش ماجراست

نعمت الله او بعالم میدهد
نعمت او نعمت بی منتهاست

در مذمت آنان که بصورت ساخته و به معنی نپرداخته و با زرق و ریا خدا را خواسته اند:

صورت آراستی معنی کجاست	کی خدا یابی چو رویت در ریاست
ظاهر و باطن بهم‌دیگر نکوست	هرکه دارد هر دو با ما آشناست
گر چه جوز و تمر هر یک چیزی است	بهتر از آن هر دوران انجیر ماست
مجلس عشق است و ما مست و خراب	اینچنین بزم خوشی دیگر کجاست
بحر عشقش را کرانی هست نیست	ابتدا نبود ورا نی انتهاست
آفتاب است او و عالم سایه بان	عالمی در سایه آن پادشاست

هرکه چون ما بنده سید بود
همچو بنده سید هر دو سر است

در وصف میکده عاشقان و صفة صوفیان و خانقاه فرموده است:

منزل صاحب‌دلان صفة اهل صفاست^۱
گوشه اهل نظر خلوت خاص خداست
خانه آزاده‌ها بر سرکوی مغان
صومعه صوفیان خانقه جان ماست
در حرم ما درآ محرم مستانه تا
میکده عاشقان با تو بگویم کجاست
ماه من اندر سماع آمده رقصان دگر
جان و دل از مهر او ذره صفت در هواست
مردم چشم است از آن دارمش اندر نظر
هرکه چو سید ندید عین عیانش عماست

در تحریر به تبعیت از آل عبا و دوستی محمد مصطفی و حب علی مرتضی و سایر ائمه هدی فرموده است:

منکر آل رسول دشمن دین خداست	هرکه زاهل خدا ست تابع آل عباس است
حب نبی و ولی از صفت اولیاست	دوستی خاندان درد دلم را رواست
نور ظهور ازل دره بیضای ماست	جان علی ولی در حرم کبریاست
باب حسین و حسن ابن عم مصطفی ست	صورت او هل اتی معنی او انماست
سلطنت لافتی غیر علی خود کر است	پیروی او بود دین حق و راه راست
یک سر موی علی هر دو جهانش بهاست	مشهد پاک نجف روضه رضوان ماست
هرکه موالی بود خویش من و آشناست	لحمک لحمی و راست همدم او مصطفی ست
آنکه ولی خداست آیت او انماست	آیت او انماست آنکه ولی خداست

مدعی این طریق رهرو راه خطاست

بنده درگاه او سید هر دو سر است

در معنی درویش و بعضی صفات او فرموده است:

درد دردش دواى درویش است	بی نوائی نوای درویش است
جام گیتی نمای درویش است	چشم درویش هر چه مینگرد
هرکه او آشنای درویش است	نیست بیگانه از خدا به خدا
سر او خاک پای درویش است	هرکه داند کمال درویشان
خدمت شه گدای درویش است	گر چه درویش را گدا گویند
راه بی منتهای درویش است	آن طریقی که نیست پایانش

^۱ مولوی غزلی بهمین بحر و وزن فرموده است: هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست ما بفلک میرویم عزم تماشا کراست

نعمت الله با چنین همت

روز و شب در هوای درویش است

نیز در این معنی است:

بیا که جان و دلم در هوای درویش است
بیا که شاه جهانی گدای درویش است
بخاک پای فقیران و جان سر حلقه
که سرمه نظرم خاک پای درویش است
در آن مقام که روح القدس ندارد بار
در آ که گوشه خلوتسرای درویش است
صدای نغمه عشاق و ذوق مجلس ما
نمونه ز حضور و نوای درویش است
بیاد ساقی باقی بنوش دردی درد
که جام دردی دردش دوا درویش است
اگر چه عاشق درویش با دل ریشم
ولی خوشم چو بلا از برای درویش است
سماع و مطرب ذوق است و صحبت سید
ترنم نفس جانفزای درویش است

در بیان اینکه عشق عمر جاودان و جان جانان است ده غزل بیک بحر و وزن فرموده که یکی از آنها برای نمونه نوشته میشود:

همه عالم تن است و جان عشق است	جان و جانان عاشقان عشق است
عشق هم صورتست و هم معنی	آشکارا و هم نهان عشق است
در میان آی و درکنارش گیر	خوش کناری که در میان عشق است
عشق و معشوق و عاشق خویشیم	هر چه هستیم این زمان عشق است
عمر جاوید خوش بود با عشق	غرض از عمر جاودان عشق است
عاشقانه درآ درین مجلس	گر ترا عشق آنچنان عشق است
نعمت الله چو نور پیدا شد	نظری کن بین که آن عشق است

هر موجودی تمایل باصل خویش دارد سفلی سوی سفلی و علوی سوی علوی میروود جان اولیا مجذوب حق تعالی است.

مرغ صحرائی بصحرا مایل است	مرغ آبی هم بدریا مایل است
ما نه دریائیم و دریا عین ما	هرکه او از ماست با ما مایل است
ترک را همت بترکستان کشد	خاطر هندو بمأوا مایل است
نفس خواجه خواجه را آرد بزیر	گر چه روح او بیالا مایل است
گر سنائی سوی غزنی میروود	بوعلی سینا بسینا مایل است

رند اگر می میخورد عیش مکن کو باصل خویش گویا مایل است
نعمت الله عاشقانه روز و شب
با جناب حق تعالی مایل است

در معنی عشق و عاشق و معشوق و جام و شراب و ساقی و آینه و رو و اسم و مسمی فرموده است:
جامی ز می پر از می در بزم ما روانست
هرگز که دیده باشد جامی که آنچنانست
عالم بود چو جامی باده در او تجلی
این جام و باده با هم مانند جسم و جان است
از نور روی ساقی شد بزم ما منور
و آن نور چشم مردم از دیده ها نهانست
در عمر خود کناری خالی ندیدم از وی
لطفش نگر که دائم با جمله در میان است
جائیکه اسم باشد بیشک بود مسما
هر جا که مظهري هست اسمی بنام آنست
آئینه که بینی روئی بتو نماید
جام مئی که نوشی ساقی در آن عیان است
جام و شراب و ساقی معشوق و عشق و عاشق
هر سه یکی است اینجا این قول عاشقان است
سیلاب رحمت او سیراب کرد ما را
هر قطره ازین بحر دریای بیکران است
دیدیم نعمت الله سرمست در خرابات
میخانه در گشاده سر حلقه مغان است

اولیای الهی دم عیسوی دارند احیا کننده جان آدمیان و مربی عالمیان و نگهدارنده شریعت مصطفوی و راهدار
طریقت علیه مرتضوی میباشند در حقیقت مصداق انما و از آل رسول خدا میباشند:

نظم

گر ز بغداد وهری وراز ریند بی مزاج آب وگل نسل ویند

یاد جانان میان جان من است
عشق او عمر جاودان من است
نفس روح بخش من دریاب
که دم عیسوی از آن من است

هفت دریا به نزد اهل نظر
 موجی از بحر بیکران من است
 اهل بیت رسول اگر جوئی
 از منش جوکه خاندان من است
 مجلسی پر ز نعمت جنت
 بزم زندان نزل خوان من است
 یک زمانی بحال ما پرداز
 خوش زمانی که این زمان من است
 هرکه خواهد نشان آل از من
 نعمت الله من نشان من است

اگر جان گدای عشق شود شاه شاهان گدای چنین جان میشود جان فدای عشق کن که جانان خونبهای آن میدهد
 و جان زنده جاوید میماند.

درد عشقش دوی جان من است	درد دردش شفای جان من است
جان من تا گدای حضرت اوست	شاه شاهان گدای جان من است
جان من در هوای اوست مدام	همه جان در هوای جان من است
حال جان کسی مرا داند	که چو من آشنای جان من است
عشق او بجان خریدارم	گر چه عشقش بلای جان من است
جان من از برای جانان است	عشق جانان برای جان من است

او مرا کشت و زنده ایدم
 سیدم خونبهای جان من است

در بیان کل شیئی يرجع الی اصله و فنا فی الله و بقاء با الله و مظهریت حضرت الله فرموده است:

دردمندیم و آن دوا این است	راحت جان مبتلا این است
نقش رویش خیال می بندم	در نظر نور چشم ما این است
دل ما جان خود بجانان داد	دولت و دین دو سرا این است
عقل بیگانه رفت و عشق آمد	یار سرمست آشنا این است
همه با اصل خویش واگردیم	ابتدا آن و انتها این است
هرکه فانی شود بقا یابد	رو فنا شوکه خود بقا این است

نعمت الله هرکه دید بگفت
 مظهر حضرت خدا این است

در بیان اینکه تا هستی موهوم را در نیازی هستی حقیقی را در نیایی و تا بار و رنج فنا را نبری بگنج بقا نرسی تا
 خود را شناسی خدا را نخواهی شناخت.

بیدرد دل ایدوست دو را نتوان یافت
 بی رنج فنا گنج بقا را نتوان شناخت
 تا عاشق و رندانه به میخانه نیائی
 رندان سرپرده ما را نتوان یافت
 تا نیست نگردي تو ازین هستی موهوم
 خود را شناسی و خدا را نتوان یافت
 درویش فقیریم و ازین وجه غنییم
 بی فقر یقین دان که غنا را نتوان یافت
 چشمی که نشد روشن از آن دیده سید
 بینا نبود نور لقا را نتوان یافت

در بیان اینکه احمد اولین جلوه احد است سایر موجودات ظهور بعدی آن ذات میباشند کما اینکه جلوه تمام اعداد ظهور همان یکی است.

از احد احمد آشکارا شد	هم باحمد احد هویدا شد
در شهادت احد کمر بر بست	میم احمد ز غیب پیدا شد
آن یکی در عدد ظهوری کرد	صد عدد از یکی مهیا شد
قطره و بحر وجو همه آبند	ما نگوئیم قطره دریا شد
موج بحریم و عین ما آب است	نتوان گفت ما که از ما شد
آفتاب وجود رو بنمود	ذره کائنات در وا شد
آمد و شد حقیقه خود نیست	به مجاز است کامد ویا شد
خم می خوش خوشی بجوش آمد	راز سربسته آشکارا شد

نعمت الله پرده را برداشت

مشکلاتی که بود حل وا شد

در بیان سلطنت فقر فرموده است:

همه عالم فدای ما باشد	هر چه باشد برای ما باشد
فقر ما تاج سلطنت بخشد	شاه عالم گدای ما باشد
بود نابود و صورت و معنی	از فنا و بقای ما باشد
قبله عاشقان و سرمستان	در خلوتسرای ما باشد
دردمندیم و درد می نوشیم	درد دردش دواى ما باشد
لذت عمر جاودان دارد	هر که او مبتلای ما باشد

بنده سید خراباتیم

دیگری کی بجای ما باشد

در معنی می و میخانه خدائی و نور و روشنائی که در دل مردان الهی است فرموده:

یاری که می ننوشد او ذوق ما چه داند
 ناخورده درد دردش صاف دوا چه داند
 همدم نگشته با جام ساقی کجا شناسد
 می خانه را ندیده بزم خدا چه داند
 حالم ز عاشقان پرس تا با تو بازگویند
 از عاقلان چه پرسى عاقل مرا چه داند
 از جام ابتلايش ذوقى که مبتلا راست
 هرکو بلا ندیده ذوق بلا چه داند
 گوید که ماجرائی با رند مست دارم
 رندی که مست باشد او ماجرا چه داند
 نوری که در دل ماست خورشید ذره اوست
 هر بی بصر ز کوری نور و ضیا چه داند
 سلطان خیر ندارد از حال نعمة الله
 اسرار پادشاهی مرد گدا چه داند

همت هرکس بقدر قیمت اوست و نتیجه عمل نیک و بد عاید صاحب اوست مردود درگاه اولیای حق مردود
 حق است.

هرکه او نیک میکند یا بد نیک و بد هر چه میکند یا بد
 بد مکن ای عزیز نیک اندیش که بد و نیک میکنی با خود
 عمر ضایع دریغ حاصل او خواه یکساله گیر خواهی صد
 قیمت تو بقدر همت تو است خواجه ارزد هر آنچه میورزد
 گر روی راه نعمت الله رو
 تا ز درگاه او نگردی رد

در بیان من عرف نفسه فقد عرف ربه فرموده است:

دلی که درد ندارد دوا کجا یابد
 بلای عشق ندیده شفا کجا یابد
 کسیکه همدم جام شراب نیست مدام
 حضور ساقی سرمست ما کجا یابد
 حریف ما نشده ذوق ما کجا یابد
 نخورده ساغر دردی صفا کجا یابد
 خدا خود شناسد کسیکه خود نشناخت
 زخود چو بی خبر است او خدا کجا یابد

سریر سلطنت عشق پادشاهان راست
چنان مقام بلندی گدا کجا یابد
در این طریق فقیری که می نهد قدمی
فنا خود چو نجوید بقا کجا یابد

بنور عشق توان یافت نعمة الله را
کسیکه عشق ندارد ورا کجا یابد

نیز در این معنی فرموده است:

خوش در بحر ما را بجو جو چه میجوئی بیا دریا بجو
در وجود خویشتن سیری بکن حضرت یکتای بی همتا بجو
هر چه می بینی بنور او نگر نور او در دیده بینا بجو
قاب قوسین از میانه طرح کن منصب عالی او ادنی بجو

در خرابات مغان رندانه رو
سید سرمست ما آنجا بجو

ایضاً در این معنی است:

بخدا تا ز خود شدم آگاه بی خدا نیستم دمی والله
گرد کنج خراب میگشتم تا بگنجی فرو شدم ناگاه
یوسف جان نازنین تنم سوی مصر دل آمد از تک چاه
مهر عشقش چو رو نمود بمن گر چه بودم هلال گشتم ماه
نور ظاهر شد و نماند ظلام گشت فانی غلام و باقی شاه
چون همه اوست غیر او کس نیست گفته ام لا اله الا الله
لاجرم سید وجود خودم نعمة اللهم و ز خود آگاه

نیز در این مورد فرموده است:

جامع عالمی اگر دانی نسخه خویش را فرو خوانی
بی همه چون همه توئی همه را از خودش میطلب اگر آنی

ایضاً در همین معانی فرموده است:

گنجینه و گنج پادشاهی دل تست و آن مظهر الطاف الهی دل تست
مجموعه کمالات وجود از دل بطلب که هر چه خواهی دل تست

وله ایضاً در این معنی:

گوهر در یتیم از ما بجو آنچنان گوهر درین دریا بجو
در وجود خویشتن سیری بکن حضرت یکتای بی همتا بجوی
دست بگشا دامن خود را بگیر هر چه میخواهی ز خود جانا بجو
در دل ما نقد گنج او طلب از چنین گنجی بیا آنرا بجو
عاشق و معشوق ما هر دو یکی است صورت و معنی آن یکتا بجو
گر بهشت جاودان خواهی بیا خلوت میخانه ما را بجو

شرح اسما عارفانه خوش بخوان یک مسمی در همه اسما بجو
در خرابیات مغان مست و خراب رو قدم نه کام دل آنجا بجو

نور او در دیده بینا به بین
نعمه‌الله در همه اشیاء بجو

در مراتب اولیا و بندگان خاص خدا و مقام فنا و غیر آن فرموده است:

در مرتبه ساجد در مرتبه مسجود	در مرتبه عابد در مرتبه معبود
در مرتبه عبد است در مرتبه رب است	در مرتبه عامد در مرتبه محمود
در مرتبه فانی در مرتبه باقی	در مرتبه معدوم در مرتبه موجود
در مرتبه طالب در مرتبه مطلوب	در مرتبه قاصد در مرتبه مقصود
در مرتبه آدم در مرتبه خاتم	در مرتبه عیسی در مرتبه داود
در مرتبه موسی در مرتبه فرعون	در مرتبه مقبول در مرتبه مردود
در مرتبه بی جد در مرتبه بیعد	در مرتبه محدود در مرتبه معدود
در مرتبه ظاهر در مرتبه باطن	در مرتبه غائب در مرتبه مشهود

در مرتبه سید در مرتبه بنده
در مرتبه واجد در مرتبه موجود

و له ایضاً در این معانی فرموده است:

در مرتبه سرمست در مرتبه مخمور	در مرتبه واصل در مرتبه مهجور
در مرتبه عاشق در مرتبه معشوق	در مرتبه ناظر در مرتبه منظور
در مرتبه سلطان در مرتبه درویش	در مرتبه شاه است در مرتبه دستور
در مرتبه کرمان در مرتبه شیراز	در مرتبه پیدا در مرتبه مسطور
در مرتبه خالق در مرتبه مخلوق	در مرتبه قادر در مرتبه مقدور
در مرتبه غائب در مرتبه حاضر	در مرتبه پنهان در مرتبه مشهور

در مرتبه سید در مرتبه بنده
در مرتبه ناصر در مرتبه منصور

در شأن و مرتبت حضرت بایزیر بسطامی رحمة‌اله علیه فرموده است:

آفتاب چرخ یعنی بایزید	سایه خورشید اعلی بایزید
واقف اسرار سبحانی بحق	کاشف انوار معنی بایزید
گوهر دریای عرفان از یقین	عارف و معروف یعنی بایزید
نقطه وحدت درآمد در الف	در ظهور حرف شد بی بایزید
راه جان روشن نشد بی بوالحسن	کار دل پیدا نشد بی بایزید
صورت فردوس جان بسطام عشق	میوه معنی طوبی بایزید

سید از صاحب‌دلانی لاجرم
کرده بر جانت تجلی بایزید

در این غزل اسامی چند سوره از سوره قرآنی را ذکر فرمود و چه نیکو سرود:

ورد صاحب‌نظران فاتحه روی تو باد
قل هو الله احد حرز دو ابروی تو باد
جاء نصر الله ای شاه چو بنمودی روی
آية الكرسي تعویذ دوگیسوی تو باد
والضحی روی تو آمد سر زلفت واللیل
آفرین بر سر زلف تو و بر روی تو باد
ترک والشمس که بر جمله افلاک شه است
آیت کنت تراباً ز دو هندوی تو باد
فتح و یاسین و تبارک طرف آخر حشر
این چهار آیت حق بند دو بازوی تو باد
ان یکاد از نفس روح امین در شب و روز
دافع چشم بدان از رخ نیکوی تو باد
نعمت الله بدعا خواند انا اللیل
که دلش بسته گیسو و رخس سوی تو باد

در وصف عشقبازان سرانداز و پاکبازان شیراز فرموده است:

عاشقانی که عشق میبازند عاشقانه بعشق می نازند
مطربانه چو در طرب آیند ساز ما را بلطف بنوازند
زده دستی بدامن معشوق تا سر خود پباش اندازند
گر صدند از هزار یک باشد همه با هم یگانه دمسازند
رند مستی اگر بدست آرند جمله با او تمام پردازند
اینچنین عارفان که میگویم پاکبازان شهر شیرازند

نعمت الله و دوستدارانش
عشق با عاشقان همی بازند

ایضاً در مورد شیرازیان است که در سفر شیراز همراه حضرت شاه نعمه الله ولی (به قرینه شعر آخر) به تنگ الله اکبر شیراز میرفته و یا به نماز جماعت در پشت سر حضرت شاه حاضر میشده اند.

عقل دوراندیش هر دم جای دیگر میرود

دیگ سودایش همیشه نیک بر سر میرود

عشق سرمست است و با رندان حریفی میکند
میروود در بر خوش و در بحر خوشتر میروود
هرکه در راه خدا ره میروود همراه ماست
لاجرم همراه ما راه پیمبر میروود
در چنان بحر محیطی زورقی افکنده ایم
بادبان افراشته کشتی به لنگر میروود
نعمت الله رهبر و شیرازیان همراه او
عاشقانه بر سر الله اکبر میروود

در خلوت خاص با خاصان سراپرده عشق خلوت داشتن و وقت غنیمت شمردن و باده وحدت نوشیدن فرموده است:

بعلی رگم عدو بازدم جامی چند^۱
توبه بشکستم و وارستم ازین خامی چند
منم و رندی و خاصان سراپرده عشق
فارغ از سرزنش عام کالانعامی چند
فرصت از دست مده زلف نگاری بکف آر
می خور و وقت غنیمت شمر ایامی چند
کنج میخانه مرا خلوت خاص است مدام
زاهد و گوشه محراب دو سه عامی چند
نوبهار است و گل ار وجه میت نیست بیا
برو از پیر خرابات بکن وامی چند
در مغان از لب جام و لب یار ایساقی
بمراد دل خود یافته ام کامی چند
سید ار راه روی جز ره میخانه مرو
بشنو از من که درین راه زدم گامی چند

در بیان اینکه افتاب عشق در تمام ذرات عالم عیان و در انسان بمنزله جان جان است این غزل بوزن غزل مولوی است که میفرماید:

عقل بند رهروانست ای پسر بند بگسل ره عیان است ای پسر

عشق جان عاشقان است ای پسر

^۱ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی استقبال این غزل نموده: سبب حالی نوشتم و شد ایامی چند قاصدی کوکه فرستم بتو بیغامی چند

عشق جانان جان جان است ای پسر
 عشق نور دیده مردم بود
 گر چه از مردم نهان است ای پسر
 عشق جان است و همه عالم بدن
 همچو جان در تن روانست ای پسر
 آفتاب عشق در هر ذره
 می توان دیدن عیانست ای پسر^۱
 عین عشق از وحدت و کثرت غنی است
 فارغ از شرح و بیانست ای پسر
 عاشق و معشوق و عشقیم ای عزیز
 گر چنین دانی چنانست ای پسر
 نعمت الله مست و جام می بدست
 ساقی بزم مغانست ای پسر

در تجلیل مقام قطب الدین حیدر فرموده است:

عاشقم آن قطب دین حیدر	وان یاران دین حیدر
دوست دارم بجان و دل شب و روز	دوستداران قطب دین حیدر
مست میخانه قدم گشتند	باده نوشان قطب دین حیدر
حلقه درگوش و طوق برگردن	تاجداران قطب دین حیدر
آینه در نمود نهان دارند	حق شناسان قطب دین حیدر
برتر از صورتند و از معنی	پاکبازان قطب دین حیدر

همچو من سیدی سزد که بود
 یار یاران قطب این حیدر

در بیان شطری از حالات اولیا که همه تابعین ائمه هدی و مظاهر اسماء خدا و صاحبان جام جهان نما و در حقیقت از دودمان و آل مصطفی میباشد.

نظم

گر ز بغداد و هری و راز ریند	بیمزاج آب و گل نسل ویند
ما مظهر نور مصطفائیم	ما منبع سر مرتضائیم
ما فاتحه کتاب عشقیم	ما آیت کرسی خدائیم
ما سر خلیفه زمینیم	ما نور صحیفه سمائیم
ما کاشف معنی کلامیم	ما واصل صورت شمائیم

^۱ شاید اشاره به قوای عظیمی که در ذرات است و امروزه اتم نامیده می شود فرموده باشند

ما صدر نشین کوی عشقیم ما صوفی صفة صفائیم
ما گوهر بحر بیکرانیم ما مخزن گنج پادشائیم
ما جامع جمله اسمهائیم ما جام جم جهان نمائیم
در شرح طریقت و حقیقت ما بلبل و هدهد و همائیم

سیمرغ حقیقت است سید
ما باز فضای کبرائیم

نیز در این معنی فرموده است:

ما بنده مطلق خدائیم فرزند یقین مصطفائیم
در مجمع انبیا حریمیم سرحلقه جمله اولیائیم
او با ما ماندیم اوئیم آیا تو کجا و ما کجائیم
مستم ز شراب وحدت عشق مستانه سرود می سرائیم
تا واصل ذات خویش گشتیم با هر صفتی دمی برائیم
یک معنی و صدهزار صورت در دیده خلق می نمائیم

سید ز خودی خود فنا شد
والله بخدا که ما خدائیم

نیز در این مورد فرموده است:

ما خاک راه را بنظرکیماکنیم^۱
صد درد را بگوشه چشمی دواکنیم
در حبس صورتیم چنین شاد و خریمیم
بنگرکه در سرا چه معنی چهاکنیم
رندان لاابالی و مستان سرخوشیم
هشیار را بمجلس خودکی رهاکنیم
موج محیط وگوهر دریای عزتیم
ما میل دل به آب وگل آخر پیداکنیم
در دیده روی ساقی و بردست جام می
باری بگوکه گوش بعاقل چراکنیم
ما را نفس چو از دم عشق است لاجرم
بیگانه را بیک نفسی آشناکنیم
از خود بر آ و در صف اصحاب ماخرام

^۱ از خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی در استقبال این غزل است:

آنانکه خاک را بنظرکیماکنند آیا بود که گوشه چشمی بماکنند

با مقایسه ابیات دو غزل حال نیازمندی خواجه نسبت بحضرت شاه نعمه‌الله ولی برای صاحبان دل‌های آگاه ظاهر و هویدا است

تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

ساقی مجلس عشق شراب حلال از باده وحدت دارد و غیر از این هر باده در هر پیمان که باشد حرام است:

نعمت الله می است و عالم جام	اینچنین جام و می مراست مدام
جز از اینسان حلال نیست شراب	هرکه نوشد جز این شراب حرام
ساقی مست مجلس عشقم	می فروشم حریف و همدم جام
در خرابیات کائنات مجو	همچو من دردمند درد آشام
می وحدت بذوق مینوشیم	ذوق داری بیزم ما بخرام
جام و باده شدند همدم هم	مجلس می فروش یافت نظام

عشق شاد آمدی بیا فرما

عقل خوش میروی بخیر و سلام

و نیز در این مورد است:

عالم منور است بنور جمال او
داریم ما کمال ولی از کمال او
نقش خیال اوست که بر دیده رو نمود
در خواب دیده ایم از آنرو خیال او
آب حیات ماست که نوشند تشنگان
سرچشمه خوشی بود آب زلال او
رندیم و لا ابالی و نوشیم می مدام
نه باده حرام شراب حلال او
هر زنده دل که جان عزیزش ازو بود
جاوید باشد او و نباشد زوال او
مستی که اصل او بود از کوی می فروش
آخر بجای خویش برد آن مآل او

سید یکی است در دو جهان مثل او کجاست

هرگز ندیده دیده مردم مثال او

در بیان اینکه جام جهان نما و اسم اعظم خدا و محرم اسرار کبریا و جامع جمیع اسما انسان است:

جام گیتی نمای ما انسان	حافظ جامع خدا انسان
صورت اسم اعظمش دانم	محرم راز کبریا انسان
گنج و گنجینه و طلسم بهم	مینماید عین ترا انسان
هر چه در کائنات میخوانند	بندگانند و پادشا انسان
خانقاهی است شش جهت بمثل	صوفی صفة صفا انسان
موج و بحر و حباب و قطره وجو	همه باشند نزد ما انسان

این سرا خانه خراب بود گر نباشد در این سرا انسان
دردی در دل که درمان است میکند نوش دائماً انسان

نعمت الله را اگر یابی
خوش فدا کن بگو که یا انسان^۱

در تحریص بمتابعت شرع مطهر و منع از خوردن خمر و حرمت آن و اعتقاد بعالم آخرت و قیام قیامت و عدم اعتماد بخور و خواب فرموده است:

بشنو ای یار و اضطراب مکن	خویش رسوای شیخ و شاب مکن
اگر ت معنی است حاضر باش	صورت شرع را خراب مکن
چشم بر شاهد و شراب مننه	گوش با نغمه ریاب مکن
میخوری خواب میکنی شب و روز	اعتمادی بخورد و خواب مکن
می مخور چون حرارتی دارد	خوردن خود بغیر آب مکن
ای که گوئی که خمر هست حلال	غلطی حکم ناصواب مکن
از سر ذوق با تو میگویم	قول ما بشنو و جواب مکن
ذره را آفتاب میخوانی	طعنه بر نور آفتاب مکن
آخرت را چرا شوی منکر	سر آبی چنان سراب مکن
کشف اسرار شرع جائز نیست	گوش کن منع و اجتناب مکن
عاقبت میروی سوی گیلان	دو سه روزی دگر شتاب مکن
نعمت الله را بدست آور	عمر بی خدمتش حساب مکن

در سنین هفتاد سالگی نسبت به شاه برهان الدین خلیل الله فرزند خود که از خلفای آن بزرگوار است فرمود:

ای بنور روی تو روشن دو چشم جان من
ای خلیل الله من فرزند من برهان من
شمع بزم جان من از نور رویت روشن است
باد روشن دائماً چشم چراغ جان من
در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
ای دل و دلدار من ای جان و ای جانان من
مجلس عشق است و من میگویمت از جان دعا
گوش کن تا بشنوی ای میر سرمستان من
مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمرم توئی ای عمر جاویدان من
بی رضای من نبودی یکرمان در هیچ حال

^۱ در قرآن مکرر یا ایها الانسان آمده است

یک سخن هرگز نفرمودی تو بی فرمان من

یادگار نعمه الله قره العین رسول

نور طه آل یس سایه سلطان من

در بیان اینکه مخلوق مظهر خالق و حق در تمام موجودات هست و از دیده پاک پاکان نمایان است

باده می نوش و جام را می بین	خلق را مظهر خدا می بین
قدمی نه بخلوت درویش	پادشه همدم گدا می بین
ایکه گوئی کجا توانم دید	دیده بگشا و هرکجا می بین
نور چشم است و در نظر پیدا است	نظری کن بچشم ما می بین
نالئه زار مبتلا بشنو	حال مسکین مبتلا می بین
درد دردش مدام می نوشم	همدم ما شو و دوا می بین

نعمت الله را بدست آور

سید و بنده را بپا می بین

در بیان اینکه هر چه طلب میکنی از خود بطلب به مصداق:

اترعم انک جرم ثقیل و فیک الطوی العالم الاکبر

هم در این معنی است:

نظم

ای نسخه اسرار الهی که توئی

وی آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

خودی بگذر تا خدا را بیابی از خویشتن فنا شو تا بقا یابی:

درد اگر داری دوا از خود بجو	هر چه میجویی چو ما از خود بجو
تشنه گردی سوبسو جویای آب	غرق آبی آب را از خود بجو
رو فنا شو تا بقا یابی ز خود	چون شدی فانی بقا از خود بجو
از خودی تا چندگوئی با خود آ	خود رها کن رو خدا از خود بجو
گنج درکنج دل ویران ماست	گنج اگر خواهی ورا از خود بجو
صورت و معنی و جام می توئی	حاصل هر دو سرا از خود بجو

نعمت الهی و نامت زید و بکر

نعمت الله بیا از خود بجو

در تحریص به نیکی کردن و تعریف زراعت و دهقانی نمودن که کسب روزی حلال از درگاه ذوالجلال است و

توجه به اهل معرفت و کمال داشتن که به اعتباری اصل کیمیاست که گفته اند:

نظم

چرا معامله با اهل معرفت نکنی

که جبه ای بستانند و خرمنی بدهند

بگذر ز خود و برو خدا جو	گر ذوق طلبی ز ما جو
آنگاه درآ و ما بما جو	در بحر بعین ما نظرکن
با درد درآ زما دوا جو	ما دردی درد نوش کردیم
نیکی کن و نیکیش جزا جو	از ما بشنو نصیحتی خوش
ازکسب حلال خود نوا جو	دهقانی کن مکن گدائی
از خاک سیاه کیمیا جو	گر طالب علم کیمیائی
بگذار کدورت و صفا جو	رو روح بگیر و جسم بگذار
از هر دو مراد دو سرا جو	با شمس و قمر ندیم میباش ^۱

هستیم و حریف نعمة الله

دد مجلس او درآ مرا جو

نیز در این مورد است:

تخم نیکی بکار اگرکاری	سخن یار بشنو از یاری
تا نیابی جزای خود خواری	بد مکن ای عزیز نیک اندیش
که دل بنده اش بیآزاری	حضرت حق کجا بود راضی
گرکشی بار حضرت باری	دیگران بار توکشند بدوش
نقش عالم خیال پنداری	گر به بینی جمال او باری
گر هوائی بذوق ما داری	جام می را بگیر و خوش مینوش

سید و بنده را بهم بینی

نعمت الله اگر بدست آری

هم در این معنی است:

عمل آور حیل چه می آری	عمر ضایع به بیکاری
در چه اندیشه چه پنداری	مو بمویت حساب خواهدکرد
نیک و بدکاری آنچه برداری	تخم نیکی بکار و بر بگذار
چه شناسی حضور بیداری	توکه در خواب غفلتی دائم
خاطر پشه نیازآری	درد آزار اگر بدانی تو
گر نصیبی ز عاشقان داری	طالب ذوق عاشقان باشی

کار ما بندگی است ای سید

^۱ شمس و قمر مراد وجود مبارک محمد(ص) علی(ع) است چنانچه در جای دیگر:

بر تخت ولایت آن ولی شاه بود خورشید محمد و علی ماه بود

نوری که از این هر دو نصیبی دارد میدان بیقین که نعمت الله بود

عمر ضایع مکن به بیداری

ایضاً در همین معنی فرموده است:

گفته بودم ترا که گندم کار چون تو جو کاشتی برو بدرو
هر چه کاری بدانکه برداری خواه گندم بکار خواهی جو
تخم نیکی بکار و بد بگذار بسخن های نیک ما بگرو
نیک و بد هر چه می کنی یابی سخن بد مگو و هم مشنو

خوش بود گر روی سوی جنت

ور بدوزخ همی روی میرو

در باب وحدت و ترک دوئیت و اغتنام فرصت و غنیمت شمردن عمر و حاصل آنرا خویش خواستن و توجه به حق داشتن فرموده است:

عمر بر باد می رود بی او کی بود زندگی چنین نیکو
نفسی عمر را غنیمت دان حاصل عمر خود ز خود میجو
ما چنین مست و عقل مخمور است گو برو هر چه بایش میگو
در دلم جز یکی نمی گنجد غیر آن یک بگو که دیگرگو
گو هزار است در هزار هزار نزد عارف یکیست بی من و تو
احول است آنکه یک بدو بیند تو چو احوال بئی نه بینی دو

ذکر سید همیشه این باشد

وحده لا اله الا هو

هم در این معنی است:

کهنه است این شراب و جامش نو عین هردو یکی و نامش دو
در دو عالم خدا یکیست یکی جز یکی در وجود دیگرکو
دو نگویم نه مشرک حاشا وحده لا اله الا هو
همه روئی بوجه او دارند لاجرم جمله را بود یک رو
آب گاهی حباب گه موجست گاه در بحر و گه بود در جو
هر چه محبوب می کند بد نیست همه افعال او بود نیکو

همه ممنون نعمت اللّٰهیم

نعمت الله از همه می جو

نیز در این مورد است:

عارفانه بیا و خوش میگو وحده لا اله الا هو
ذکر مستانه می کنم شب و روز تو ز من بشنوی و من از او
همه عشق است و ما در و غرقیم عین ما را بعین ما می جو
باش با عاشقان او یک روی خوش بگو لا اله الا هو

در دو آئینه رو نمود یکی آن یکی باشد و نماید دو
 غیر او نیست در وجود ایدوست ور توگوئی که هست غیری کو
 این چنین گفته های مستانه بشنو از من که گفته ام نیکو
 خرقه پاک اگر هوس داری جامه خود تو از خودی میشو

نعمت الله یکی است در عالم
 فارغ است از خیال عقل دورو

در بیان اینکه در طریق ایمان راهزنان در هر زمان بسیار و ریاکاران بشمارند در صراط حق جوئی و خدا
 خواهی باید از خودخواهی بکلی گذشت به مصداق وجودک ذنب لایقاس به ذنب

رهزنی آمد بنزدم صبحگاه ره ندادم شد ز پیشم رو سیاه
 در طریق عاشقی مردانه باش تا رسی در بارگاه پادشاه
 رهزنان در راه بسیارند لیک رهبری جو تا نگردد دین تباه
 سالک رهدار میدانی که کیست آنکه راه خویشتن دارد نگاه
 راه تجرید است اگر ره میروی بگذر از اسباب ملک و مال و جاه
 در طریق حق گناه تو توئی بگذر از خودگر نمیخواهی گناه

بزم سید جوی وکوی می فروش
 رو بدر زین خانه بیراه آه

در بیان اینکه اولیای حق دنیای دنی را هشته و از ما و منی گذشته اند جان به منزله یوسف مصری است و ما و
 منی پیراهن آن نباید یوسف را به پیراهن فروخت هر یک از موجودات چون مخلوق خدا هستند با خالق خود
 راه دارند نباید آنها را بیازارند.

ایکه میگوئی که هستم از منی از منی بگذر که ایندم با منی
 پیش کاید آدمی اندر وجود معنیش جان بود و در صورت منی
 از منی بگذر چو مردان خدا کز منی پیدا شود مرد و زنی
 سروری یابی چو سرداران عشق گر بیای عاشقان سر افکنی
 جان تو چون یوسف و تن پیرهن یوسف مصری نه این پیراهنی
 چون زهر دل روزنی با حق بود خاطر موری سزدگر نشکنی

نعمت الله جوکه تا یابی مراد
 بگذر از دنیا که دون است و دنی

در بیان اینکه تا از خود نرهی به خدا نرسی که گفته اند قدمی از خود رستن و قدمی به خدا پیوستن.

بی درد دلی دوا نیابی نگذشته ز خود خدا نیابی
 با ما ننشسته ای به دریا شک نیست که عین ما نیابی
 برخیز و بیا به جستجو باش از پا منشین تو تا نیابی

تا گم نکنی تو خویشتن را گم کرده خویش را نیابی
با خضر رفیق شوکه بی او آن آب حیات را نیابی
بر دار فنا برآ و خوش باش بی دار فنا بقا نیابی

بیگانه ز خویش تا نگردي
چون سیدم آشنا نیابی

در بیان توحید و موحد و ساقی وحدت و می توحیدکه وصف آن از حد زبان و بیان بیرون است فرموده:

ز من توحید میپرسی جوابت چیست خواموشی
بگفتی کی توان دانست گویم گر بجان کوشی
ز توحید از سخن گوئی موحدگویدت خواموش
سخن اسنجا نمی گنجد مقام تست خواموشی
تو پنداریکه توحید است این قولی که میگوئی
خدا را خلق میگوئی مگر بی عقل و بیهوشی
موحد او موحد او و توحید او چه میجوئی
من و تو کیستیم آخر بیاطل حق چرا پوشی
معانی بدیع تو بیان علم توحید است
نه توحید است اگر گوئیکه توحید است فرموشی
حدیث می چه میگوئی بذوق این جام می درکش
زمانی همدم ما شو برآ از خواب خرگوشی
ز جام ساقی وحدت می توحید می نوشم
حریف نعمت الله شو بیا گر باده می نوشی

در بیان اینکه هر مرده از جام می زنده شد زنده جاوید است مستان باده عشق از خود رسته و بحق پیوسته و
بمستی از هستی مجازی گذشته و در خرابات نیستی جز هستی حق دل به چیزی نبسته اند حافظ شیرازی در
ساقی نامه خود بوصف چنین باده داد سخن داده میگوید:

بده ساقی آن جوهر روح را دوی دل ریش مجروح را
بده ساقی آن آب افشرده را بیازنده ساز این دل مرده را
در خاکروبان میخانه کوب ره میفروشان می خانه روب
مگر آب آتش خواصت دهند بمستی ز هستی خلاصت دهند

بجامی برون آوردنت ز خویش
بوحدت رسی پرده افتد ز پیش

هر مرده که شد بجام می حی
 ساقی قدحی شراب پرکن
 گوئی که ز باده توبه کردی
 ای عشق بیا که جان مائی
 مستیم و خراب و لا ابالی
 رندانه حریف مست عشقیم
 باشد جاوید زنده از وی
 از بهر خدا بده پیایی
 ای مونس جان عاشقان کی؟
 ای عقل برو ز بزم ماهی
 ساغر بر دست و گوش بر نی
 سجاده زهد کرده ام طی

در مجلس عشق نعمت الله

جامیست جهان نما پر از می

نیز در این معنی فرموده است:

عالم جام است و فیض او می
 او را نبود ظهور بی ما
 ای عقل تو زاهدی و ما رند
 یا رب که مدام باد ساقی
 گوئی که ز باده توبه کردی
 هر زنده دلی که گشته اوست
 مستیم و حریف نعمه الله
 بی او همه عالم است لاشیء
 ما را نبود وجود بی وی
 در مجلس ما میا برو هی
 تا می بخشد مرا پیایی
 زنهار مگو چنین کجا کی؟
 جاوید چو جان ما بود حی
 می برکف دست و گوش بر نی

هم در این مورد فرموده است:

مجلس عشق است و ما سرمست می
 باز با میر خراباتم حریف
 کشته عشقم از آنم زنده دل
 گریبایی عاشقی گو الصلا
 عشق ما را ره بمیخانه نمود
 عالمی سرمست و خماری کریم
 یار ما ساقی و ما مهمان وی
 خلوت خالی و جز ما هیچ شئی
 مرده در دم از آنم گشته حی
 و ربه بینی عاقلی گو دورهی
 جان فدای این دلیل نیک پی
 تو چنین مخمور باشی تابکی

سید ما را نگرکز عشق او

نامه هستی بمستی کرده طی

در بیان مرتبه هر نبی ورد مذهب معتزلی و ولایت علی علیه السلام فرموده است:

بحق آل محمد بنور پاک علی
 ولی بود بولایت کسی که تابع اوست
 بهر چه مینگرم نور اوست در نظرم
 لطیفه ایست بگویم اگر تو فهم کنی
 اگر تو صیرفی چهار سوی معرفتی
 قبا بپوش و کمر بند و باش درویشی
 که کس نبی نشده تا نگشته است ولی
 موالیانه طلب کن ولی ولای علی
 تو میل مذهب ما کن مباش معتزلی
 که دید صورت و معنی حادث ازلی
 چرا بیول سیه سیم خویش میدلی
 چه حاصل است از آن تاج و خرقة عملی

ببین در آئینه ما بدیده سید

که تا عیان بنماید بتو خفی و جلی

در مداومت ذکر حق و مراقبت امور دین و مصاحبت با اهل ایمان و یقین و رغبت به صحبت اصحاب حال و ارباب کمال فرموده است:

ذکر حق ای یار من بسیارکن	تا توانی کارکن درکارکن
پاک باش و بی وضو یکدم مباش	جز که با پاکان دمی همدم مباش
دور باش از مجلس نقش خیال	صحبتی میدار با اهل کمال
یک سر موئی خلاف دین مکن	ور کند شخصی تواش تحسین مکن
رهروان راه حق را دوستدار	رهروی میجو و راهی می سپار
گر بیابی جامی از زر یا سفال	نوش کن از هر دو جام آب زلال
گرم باش و آتشی خوش برفروز	بود و نابودت ز سر تا پا بسوز
معنی توحید جامع را بجو	از همه مصنوع صانع را بجو
هر چه بینی مظهر اسما نگر	هر که یابی دوستار ما نگر
سیدی گر پیشت آید یا غنی	میرسان از ما سلامی والسلام

در بیان اینکه بدون راهبر و راهنما سلوک راه خدا غیر مقدور بلکه طالب از راه دور از مقصود مهجور میماند و بگمراهی میکشاند.

تا نگیری دامن رهبر بدست	کی زگمراهی توانی باز رست
ره بیابانست توگمره کجا	ره توانی برد ای مرد خدا
دیده تو بسته و راهی دراز	بی دلیلی چون روی راه حجاز
رهروی کن در طریق نیستی	شاید اندر هیچ منزلی نیستی
رهنمائی جو قدم در راه نه	گر روی در راه با همراه به
کار بی مرشد کجا گردد تمام	مرشدی باید مکمل والسلام

در معنی حدیث من اخلص الله اربعین صبا حاجرت نیا بیع الحکمه من قلبه علی لسانه فرموده است:

گر چهل روز از سر اخلاص	مخلصی گرد عاشقان گردد
چشمه حکمت ای برادر من	از دلش بر زبان روان گردد

در معنی افتادگی و شکستگی و کمال و تواضع و فروتنی نسبت بدرگاه حضرت باری فرموده است:

پیوسته شکسته باش چون ما	کوکار شکستگان برآرد
مائیم و دل شکسته چون یار	پیوسته شکسته دوست دارد

در محاسن حسن خلق فرماید:

خلق حسن باشدش هرکه حسینی بود	هرکه حسینی بود خلق حسن باشدش
میل بمن باشدش هرکه شناسد مرا	هرکه شناسد مرا میل بمن باشدش

هرکه لسان وی است نیک سخن باشدش	نیک سخن باشدش هرکه لسان وی است
مرد نباشد تمام گر غم زن باشدش	گر غم زن باشدش مرد نباشد تمام
هرکه بود سروناز طرف چمن باشدش	طرف چمن باشدش هرکه بود سروناز
سید سرمست ما حسن حسن باشدش	حسن حسن باشدش سید سرمست ما

در مذمت علم بی عمل و علمائی که در پی قیل و قال و جدل هستند فرموده است:

علماء رسوم می بینم	همه را علم هست و نیست عمل
روز و شب عمر خویش صرف کنند	در پی قیل و قال و بحث و جدل
همه تجهیل هم کنند تمام	بلکه تکفیر یکدیگر بمثل
عامیان عالمان چنان بینند	لاجرم کار دین بود بخلل
عمل و علم جمع کن با هم	که چنین گفته اند اهل دول
ترک این لقمه حرام بگو	تا بیابی حلال را ببدل

نعمت الله را بدست آور

تا شوی پاک از جمیع علل

در بیان ولایت و کیمیای آن و تبدیل مس وجود بشری به طلای کامل العیار ولایتی

کیمیای ولایتی دارم	مس جسم بشر چو زر سازم
قلعی وزاج با نشادر و ملح	گاه شمسی و گه قمر سازم
درفشانی کنم بگاه سخن	عقد زیبیق از آن گهر سازم
نزد من خاک و زر یکی باشد	زانکه من خاک را چو زر سازم

هر چه سازم بعشق سید خویش

همچو زر خوب سازم ار سازم

در مورد کیش خویش فرموده است:

پرسند زمن چه کیش داری	ای بی خبران چه کیش دارم
از شافعی و ابوحنیفه	آئینه خویش پیش دارم
ایشان همه بر طریق جدند	من مذهب جد خویش دارم
در علم نبوت و ولایت	از جمله کمال پیش دارم

در ترک مناهی و مذمت از خواب صبحگاهی فرموده است:

چو پادشاه دو عالم گدای حضرت اوست

گدای حضرت او باش و پادشاهی کن

چو در طریق مروت موافقت شرط است

مکن مخالفت او و هر چه خواهی کن

بنزد اهل ارادت توئی مناهی تست

رضای او طلب و توبه از مناهی کن

اگر امید نداری بصبح روز وصال
می شبانه خور و خواب صبحگاهی کن
مباش بنده دنیا بیا و چون سید
بکوش و سلطنت از ماه تا ماهی کن
در اسرار عبادات مخصوصاً نماز فرموده است:

در روزه و در زکوة و در حج اسرار بسی بود نهفته
اما سری که در نماز است سری است که با تو کس نگفته
در بیان اینکه اسرار نباید آشکار شود باید راز حق از خلق پوشیده داشت
سر محبوب را مکن پیدا گر چه پیدا است در همه اشیا
راز حق را پوش از همه خلق این نصیحت قبول کن از ما
در بیان اینکه انسان کامل همیشه زنده ابدی و دارای بقاء و حیات سرمدی است
انسان کامل است که مجلای ذات اوست
مجموعه ذات و صفات اوست
او چشمه حیات و همه زنده اند از او
او حی جاودان ببقای حیات اوست

در بیان اینکه بهشت نفس جهنم است
جنت نفس دوزخ جان است ترک دوزخ بگو بهشت آن است
آب آتش نماید آتش آب دوزخش در بهشت پنهان است
در بیان اینکه شرط بزرگی قدر و مقام قرب حضرت یزدان است
اگر چنانچه بزرگی بشکل حیوان است
شتر میان بزرگان هم از بزرگان است
در این مقام بزرگی بقدر قیمت نیست
قبول حضرت حق هر که شد بزرگ آن است

در بیان آنکه دل خلق را نباید آزد
دل تو بارگاه الله است خلوت خاص نعمة الله است
دل مرنجان و دل بدست آور گر دلت زین حکایت آگاه است
در بیان اینکه اگر علم با عمل همراه نباشد موجب رستگاری نیست.
عمل و علم هست کار خواص خوش بود نیز در عمل اخلاص
ور نباشد چنین که ما گفتیم نتوان یافتن بعلم خلاص
در بیان اینکه در یک دل جای دو یار نیست
ما بغیر از یار اول کس نمیگیریم

اختیار اولین نیک است کردیم اختیار
 تن یکی داریم و در یک تن نمیباشد دو سر
 دل یکی داریم و در یکدل نمیگنجد دو یار
 این دو بیت در مورد استسقا و طلب یاران برای دوستان و یاران است
 خدایا تشنه ایم و جمع یاران از آن حضرت همی خواهیم باران
 بحق مصطفی و آل یس که بر یاران ما باران بباران
 در بیان اینکه ساغر می را باید به رندان داد نه به زاهدان
 ساقیا از روی لطف بیکران ساغر می ده بدست عاشقان
 می بزاهدگر دهی ضایع شود می برندی ده که مینوشد بجان
 در مذمت هفت صفت بد فرموده است:

هفت صفات بد اگر از خود جدا سازی چو من
 نعمت الله زمان باشی و سلطان ز من
 غیبت و نمایی و حرص و حسد این هر چهار
 باز بخل و کینه وانگه طمع بشنو ز من
 در تفسیر آیه لن تنالوا البر حتی تنفقوا فرموده است:

مصطفی فرمود بقوا و نقوا باش یکرنگ از دورنگی فاتقوا
 جان و دل را دوست میداری ولی لن تنالوا البر حتی تنفقوا
 در وصف ماهان یعنی مقام حضرت شاه و ذکر دائم لا اله الا الله فرموده است:
 نعمت اله بعشق حضرت شاه خوش بماهان نشسته همچون ماه
 عارفانه بصدق میگوید لا اله الا الله
 در بیان آب و شراب و گلاب فرموده است:

آبست در شیشه شرابش خوانند
 باگل چو قرین شود گلابش خوانند
 از قیه گل و مل چو مجرد گردد
 اهل بصر و بصیرت آبش خوانند
 در بیان اینکه ریزش فیض خدائی بیشتر در سحرگاهی است
 هر باده از حضرت الله دهند بیمنت ساقی بسحرگاه دهند
 خواهی که کمال معرفت دریایی از خود بگذر تا بخودت راه دهند
 در بیان معنی فقر و غنا فرموده است:

فقری که ازو غنای مطلق آید گر زانکه طلب کنی بجان میشاید
 من فقر همی جویم و آن خواجه غنا از خواجه ما فقر و غنا می زاید
 در بیان اینکه بلبل سخنش از پرتو گل است فرموده: حافظ شیراز نیزگوید: بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه
 نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

بلب سخن از زبان گل میگوید مست است و حدیث گل و مل میگوید
 دریاب رموز نعمت اله ولی جزوی است ولی سخن زگل میگوید
 در بیان اینکه هرکس از عشق زنده گردید فانی نخواهد شد حافظ شیرازی گوید
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما عشق
 از جود وجود عشق لاشی شی شد
 وز اب حیات جمله جانها حی شد
 گویند وفات یافت سید حاشا
 باقی ببقای اوست فانی کی شد

در بیان اینکه نیکی بجای بدی باید کرد

دانستن علم دین شریعت باشد چون در عمل آوری طریقت باشد
 گر علم و عمل جمع کنی با اخلاص از بهر رضای حق حقیقت باشد
 در بیان انا مدینة العلم و علی بابها فرموده است:

اگر در خلق حق را در نیابی بیابی خانه اما در نیابی
 نبی بیت الله و بابش علی دان اگر از در نیائی در نیابی

در بیان اموری که ضمن ایام هفته انجام دادنش امر یا نهی شده فرموده است:

به شنبه روز خوش باشد همه کار ولیکن صیدکردن از همه به
 به یکشنبه بنا آغاز میکن وگر عزم سفر داری دوشنبه
 سه شنبه قصد میکن یا حجامت بریش از مرهم مرهم همی نه
 اگر داری هوای شرب و شربت چهارشنبه بخور از رنج میره
 به پنجشنبه مراد خویش میخواه زهر بایی که خواهی از که و مه
 بآدینه اگر یابی عروسی بکن تزویج و داد خویش میده

که غیر از انبیا و اولیا کس

نداند سر این علم از که و مه

در وصف کسانی که بواسطه صفات حمیده بهشتی و برای کسب صفات رذیله اهل جهنم شده اند فرموده است:

نشان زمره جنت چهار است بقول بهترین هر دو عالم
 دل نرم و کف بخشنده آنگاه دگرگفتار خوب و روی خرم
 نشان اهل دوزخ نیز چار است هم از روح نبی آن روح اعظم
 ترشروئی و دیگر تلخ گوئی دلی سخت و کفی در بخل محکم
 نشان مردم عاقل همین است که نگزینند جنت بر جهنم
 طریق عرف سیدگفت با تو تو دانی بعد از این واللّه اعلم

در وصف نبی و علی و یازده فرزندش که همه معصومین علیهم السلام هستند فرموده است:

ایدل گرت آئینه اخلاص جلیست از بعد نبی امام میدان که علی است
 از بعد علی است یازده فرزندش بر جای رسول نعمة الله ولی است
 این اشعار بمنزله اخبار رحلت آن جناب است:

نعمت الله جان بیجانان داد و رفت بر در میخانه مست افتاد و رفت
 سید ما بنده خاص خداست گوئیا شد از جهان آزاد و رفت
 قرب صد سالی غم هجران کشید عاقبت از وصل شد دلشاد و رفت
 تا نه پنداری که او معدوم گشت یا بداد او عمر خود بر باد و رفت
 برقی از جسم و جان بر بسته بود بند برقع راز رو بگشاد و رفت
 در خرابات فنا مست خراب سر بیای خم می بنهاد و رفت
 چون ندای ارجعی از حق شنید زنده دل از عشق او جان داد و رفت
 کل شی هالک الا وجهه خواند بر دنیای بی بنیاد و رفت

نعمت اله دوستان یادش کنید

تا نگوئی رفت او از یاد رفت

وله ایضاً در همین مورد:

رند سرمست از جهان خواهیم رفت
 فارغ از نام و نشان خواهیم رفت
 رخت خود را تا کناری می کشیم
 ناگهانی از میان خواهیم رفت
 تا نگوئی بندگی خواجه مرد
 ما بر زنده دلان خواهیم رفت
 گر خطاب ارجعی آید بما
 عاشقانه خوش روان خواهیم رفت
 عارفان رفتند از این عالم بسی
 ما دگر چون عارفان خواهیم رفت
 جان ما دل زنده از جانان بود
 زنده دل از ملک جان خواهیم رفت

از ازل رندانه سرمست آمدیم

نزد سید همچنان خواهیم رفت

وله ایضاً در همین مورد است:

عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد بسرا پرده میخانه روان خواهد شد
 گر بگویند که فرما و بیا مستانه زند انگشت خوشی رقصکان خواهد شد
 آفتابی است که از مشرق جان میتابد گر چه از دیده ما باز نمان خواهد شد
 همه عالم چو بود آینه حضرت او در همه آینه بر خود نگران خواهد شد

عین ما آب حیات است و حبابش خوانند زود بیند که بی نام و نشان خواهد شد
جام می آمد و آورد پیام ساقی که دمی همدم ما شوکه چنان خواهد شد

صحبت سید سرمست غنیمت میدان

که در این یک دو سه روزی زجهان خواهد شد

ایضاً در این مورد است:

ایکه گوئی نعمت الله جان سپرد	جان سپرد و جان با ایمان سپرد
جان بجانان دل بدلبر داد و رفت	جان ازین خوشتر دگر نتوان سپرد
در هوای گلستان عشق او	جان چو غنچه با لب خندان سپرد
بندگی کرد او بصدق دل تمام	ظاهر و باطن بآن سلطان سپرد
بود میخانه سبیل خدمتش	رفت و آن منصب باین و آن سپرد
جان امانت بود باوی مدتی	خوش امینانه بآن جانان سپرد

دیگری گر جان بدشواری بداد

سید سرمست ما آسان سپرد

تاریخ رحلت جناب شاه نعمت الله ولی سال ۸۳۴ (هشتصد و سی و چهار) هجری است که در حساب جمل
منطبق است با جمله: (عارف باسرار وجود) یا: (بهشت منزل)

فصل چهاردهم صورت رقبات موقوفه آستانه

برای نگهداری ساختمانهای مربوط و صحن های چهارگانه آستانه و حفظ طاقها و رواقها و نیز جهت تعمیر و مرمت عمارات و کاشی کاری گنبد و مناره های بقعه متبرکه برخی از پادشاهان و فرمانروایان و نیز خیرخواهان و ارادتمندان حضرت شاه نعمت الله ولی از بذل و ایثار درهم و دینار فروگذار نکرده و برای بقای این آثار عالیمقدار بلکه برای ثبت نام نیکشان در جریده روزگار املاک و آسیاها و قنوات و عمارات و حجرات و مزارع و باغ و بستان چه در ماهان و چه در کوهستان آن سامان وقف این بقعه و دستگاه نموده و جمله را در اختیار این خجسته بارگاه گذاشته و بخوش نامی در گذشته اند.

در موقع نگارش این رساله انصاف ندیدم که از آن یادی نشود و بدعائی روح پاکشان شاد نگردد.

اینک موقوفات قدیم و جدید بر طبق صورتیکه اداره اوقاف کرمان نوشته
الف- موقوفات قدیم

- ۱- طاحونه ماهان ششدانگ
- ۲- میاه مقاسم تاج گوهر ریز سیصدویست ونه سهم
- ۳- میاه تیگران ماهان شصت ونه سهم و پنج دوازدهم سهم
- ۴- قنات در بر دو دانگ
- ۵- میاه کوشک سیصدوچهل سهم
- ۶- میاه چشمه حاضری گوك سیزده سهم و نیم
- ۷- میاه باریکومه چال سی و دو سهم و نیم
- ۸- شیب بند سروستان که این اواخر بدست بعضی مردمان مادی نزدیک بود از کف برود خداوند نخواست و مجدداً بملکیت آستانه متبرکه برگشت و غیر از وزر و وبال چیزی عاید دنیا پرستان نگشت.

ب- موقوفات جدید که از سنوات هزارودویست پنجاه و پنج هجری بعد وقف شده است

- ۱- سه دانگ از شش دانگ مزرعه فرمین تن ماهان که شخص محمد شاه قاجار در ماه ربیع الاول سال هزارودویست و پنجاه و پنج هجری قمری وقف نموده که بموقوفه محمد شاهی معروف شده است.
- ۲- عمارات و حجرات واقعه در سمت مشرق بقعه بانضمام دو دانگ از مزرعه مهدی آباد واقعه در جنب کوه صفا ماهان که در ماه رجب سال هزارودویست و هشتاد و شش هجری قمری مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملک کرمانی وقف نموده است
- ۳- دو قطعه اراضی خالی باغ بانضمام یگدانگ میاه از مقسم اربابی مه چال با دو درب دکان که درویش محمد نامی در ذیحجه سال هزارودویست ونودو دو هجری قمری وقف نموده و اکنون بموقوفات درویش محمدی معروف شده است ضمناً در سنوات اخیر (هزاروسیصدوسی و ود هزار و سیصد و سی و سه شمسی) از عوائد آستانه متبرکه تعداد چهارهزار اصله درخت چنار از اصفهان وسیله اداره اوقاف کرمان خریداری و در دو طرف نهر فرمین تن از اول آبادی ماهان تا مظهر قنات نامبرده که قریب ده کیلومتر طول آنست غرس گردیده که اکنون سرسبز و خرم و پس از چند سال دیگر علاوه بر درآمد کافی

برای آستانه سایه افکن گردیده و جلوه خاصی بآن دشت می‌دهد محسوب میشود این اقدام بهمت جناب آقای علی اصغر معصومی رئیس اداره اوقاف سابق کرمان بوده که در مقدمه کتاب نام ایشان مذکور گردیده و مشوق نگارنده در تحریر این رساله بوده است.

اما آنچه در کتاب طرائق الحقایق بعنوان رقبات موقوفه محمد شاه قاجار ذکر شده بدین قرار است:

الف- رقبات خارج ماهان

۱- در بلوک جوپار صحرای استتشار دو قطعه باغ

۲- در بلوک لنگر طاق آب کهنو ماندر

۳- در بلوک گوک یک قطعه زمین دو قطعه باغ

۴- ملک سروستان

ب- رقبات واقعه در ماهان

۱- باغ جنب مزار

۴- باغ بخشعلیخان

۵- باغ هدایت آباد

۷- طاحونه روزی

۸- صحرای آقائی

۲- باغ حسن آباد

۴- باغ محمود آباد

۶- باغ گلکار چهارقطعه

۸- دانک صحرای کهنو

۱۰- نصفه فرمین تن

عوائد رقبات موقوفه آستانه

بطوریکه از اداره اوقاف کرمان استعلام گردیده از بیست و دو سه سال قبل تاکنون درآمد رقبات موقوفه هرچند سال یکمرتبه روبفرونی گذارده که برای مزید اطلاع خوانندگان صورتی از آن ذیلا نوشته میشود:

۱- درآمد سنوات از ۱۳۰۹ تا سال ۱۳۱۳ شمسی در حدود سالی پنجاه هزار ریال

۲- درآمد سنوات از ۱۳۱۳ تا سال ۱۳۱۶ شمسی بقرار سالی شصت و سه هزار ریال

۳- درآمد سنوات از ۱۳۱۶ تا سال ۱۳۲۱ شمسی بقرار سالی نود و پنج هزار ریال

۴- درآمد سنوات از ۱۳۲۱ تا سال ۱۳۲۵ شمسی بقرار سالی دویست و پنج هزار ریال

۵- درآمد سنوات از ۱۳۲۵ تا سال ۱۳۲۹ شمسی بقرار سالی چهارصد و ده هزار ریال

۶- درآمد سنوات از ۱۳۲۹ تا سال ۱۳۳۵ شمسی بقرار سالی پانصد و پنجاه و یک هزار و سیصد ریال

۷- درآمد سنوات از مهرماه ۱۳۳۵ ببعده بقرار سالی نهصد و پنجاه هزارریال

موقوفات منقول آستانه

بطوریکه در کتاب طرائق الحقایق مذکور گردیده موقوفات دیگری از قبیل کتاب و ظروف و قلیان و لوازم آشپزخانه و چراغ و فرش قالی سابقاً جزء موقوفه آستانه بوده که معلوم نیست بدست چه اشخاصی افتاده و بچه وسیله از تصرف آستانه خارج گردیده اینطور که معلوم است نه تنها در کرمان بلکه در اکثر شهرهای ایران پاره‌ای از متولیان موقوفات خود را پای بند اجرای نیت واقف ندانسته به جای خدمت به پیشرفت و ازدیاد درآمد موقوفات که موجب خیرات و برکات است منفعت دنیا را بر مغفرت عقبی اختیار نموده غافل از اینکه اینگونه منافع علاوه بر اینکه بالمآل خیری برای صاحب مال نداشته خسران دنیا و عقبی را نیز بهمراه داشته و برای اینگونه متولیان نام نیکی در جهان باقی نگذاشته مال دنیا هم بآنان وفا ننموده همه را گذاشته و به سختی از

این سرای عاریتی گذشته اند فاعتبر و ایا اولوالالباب با مقایسه بین صورت رقبات موقوفه آستانه مصرحه در کتال طرائق الحقایق و صورت رقبات فعلی که مورد اجاره و عمل است اقدامات و نیات خیرخواهانه و نیز اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده برخی از متصدیان مربوطه و متولیان برای هر خواننده و مطالعه کننده این رساله معلوم و هویدا میگردد.

نظم

مشهور و آشکار و پدیدار میشود کز فعل نیک و بد چه رسد بهره مرد را
چنانچه به صفحات تاریخ مربوطه بر رقبات موقوفه هر یک از اماکن شریفه متبرکه مراجعه و به نیات و طرز مصرف آن دقت کنیم می بینیم قسمت عمده عامل مؤثر دوام و بقای موقوفات موقوف به نیات خیر وقف کنندگان و حسن عمل و پاکی نظر متولیان در اجرای نیات خیر آنان است.
در غیر اینصورت اغلب املاک موقوفه دستخوش طمع و حرص متولی مربوطه واقع شده و یا بصورت ملک شخصی درآمده و یا موضوع خیر و برکت که عامل ترقی و آبادی هر ملک است از آن موضوع گردیده رقبه مزبور بتدریج رو بویرانی رفته و بطوریکه مکرر در تاریخ موقوفات دیده شده آتش این ویرانی از ملک موقوفه تجاوز نموده و دامان عاملین را نیز گرفته و بسیار اتفاق افتاده که شعله آن در زندگانی اولاد و احفاء و شخص خطاکار درگیر و جمعی را گرفتار و اسیر نموده است.
برای اینگونه رقبات آفاتی آسمانی در مواقع مخصوص ظاهر و هویدا گردیده و حاصل ملک را پس از زحمات زیاد بدست طبیعت قهار که مأمور پروردگار است از میان برده و جز خسران و زیان سود دیگری عاید اینگونه مردمان نموده است.
یکی از آن عوامل سیل است که غالباً هرچه هست میخورد لیکن شخص متجاوز با اینکه تأسف فراوان دارد تخم عبرت در دل نمیکارد و باز بروی خود نیارد.

نظم

چشم باز و گوش باز و این غمی حیرتم از چشم بندی خدا
لیکن آنچه به در آمد رقبات آستانه و عوائد موقوفه بدقت رسیدگی شده بحمدالله از دوران محمد شاه قاجار تا این زمان از روزگار متولیان آستانه خدمت مفتخرانه خود را بخوبی انجام داده و روز بروز در پیشرفت آبادی و عمران آنها کوشیده و وسائل خیر و برکت و عوامل آموزش و مغفرت را برای خود فراهم نموده اند که بموقع خود در همین رساله نام و نشان و خدمت آنان ذکر و آثارشان به نیکی یاد میگردد.

فصل پانزدهم

در ذکر کسانیکه به آستانه مبارکه خدماتی نموده و اشخاص معروف که در اطراف بقعه مدفون گردیده‌اند

خدمتگذاران

الف- حکام و ولات

۱- محمد اسماعیل خان نوری وکیل الملک اول

بطوریکه در صفحهٔ چهل و هشت همین کتاب ضمن ساختمان صحن های آستانه ذکر شده موحوم محمد اسماعیل خان وکیل الملک فرزند فتحعلیخان کوه نور از جهت ساختمانهای مفصل و مفیدی که در اکثر نقاط کرمان و بعضی از شهرهای ایران و مخصوصاً برای بقعهٔ حضرت شاه نعمت الله ولی در ماهان نموده و شهرت و معروفیتی یافته و نام نیک در این بقعه خیر بیادگار گذاشته و گذشته است. اینک شرح مختصری از آثار خیر اینمرد خیر ذکر میشود:

محمد اسماعیل خان وکیل الملک از سال هزار و دویست و هفتاد و پنج تا مدت ۹ سال در کرمان و بلوچستان و سیستان حکمران بوده و علاوه بر آبادیها که در شهرهای طهران و قم و یزد و مازندران نموده مخصوصاً در خاک کرمان به ایجاد مزارع و قنوات و ساختمانهای زیاد بشرح زیر مبادرت نموده است:

در سنوات اول مأموریت کرمان و بلوچستان شروع به احیای اراضی موات واحداث قنوات نمود بدو در شهر کرمان منزلی برای عزاداری حضرت خامس آل عبا علیه السلام بنیاد کرد که هر ساله در آن مرتباً عزاداری میشود و سه دانگ مزرعه کوثر ریز را وقف بر این منزل جهت مخارج آب و آتش عزاداری قرار داد پس از آن بساختن بازار کرمان که معروف به بازار وکیل میباشد اقدام نمود و نیز در بازار مزبور یکباب کاروانسرای بزرگ تجارتي و یکباب حمام بنا نمود که هنوز دایر است.

این قسمت از بازار مشتمل بر یکصد و شصت دکان است که از درب مسجد جامع تا بازار گنجعلیخان امتداد دارد. علاوه بر تعمیر دروازه های گبری ورق آباد و سلطانی دو دروازه در کرمان بنام ناصریه و وکیل بنا نمود و در محل زریسف کرمان ایجاد باغات و عمارات و حمام و انبار و اصطبل نمود همچنین در قریهٔ لنگرکه از محلات ماهان و شش فرسنگی کرمان است مدرسه بجهت طلاب بنا نمود یخچالی نیز در خارج آبادی ساخته و آنرا وقف مدرسه مزبور نمود.

در ایوان بزرگ مسجد جامع کرمان شکستی پیدا شده بود که تعمیرات اساسی بر آن نمود. در محل سرآسیاب یکفرسنگی کرمان و ده بالا سه فرسنگی این شهر حمامهایی بنا کرد که وسیله آسایش مردم باشد بین راه کرمان و یزد علاوه بر اینکه کاروانسراهای بنا شدهٔ زمان صفویه را تعمیر نمود چندین کاروانسرا ساخت و نیز بین راه کرمان و بلوچستان کاروانسراهای متعدد بنا کرد همچنین بین فارس و بندرعباس کاروانسراهای بسیار مفید ایجاد نمود.

میان کرمان و شهرهای اطراف آن ساختمان حمام ها و کاروانسراهای خوش بنیان اقدام کرد و حتی در زرنده سه رشته قنات احداث نمود و برای هر یک از آنها باغ و حمامی ساخته بازاری هم در آنجا بنا نهاد بقعه و صحن شاهزاده حسین را که در قریه جوپار واقع است مورد تعمیر و مرمت اساسی قرار داد.

در طهران نیز آبادیهائی از خود بیادگار گذاشت من جمله عمارت شخصی خود را که در محل سنگلج بود آباد نموده و تکیه بزرگی جهت عزاداری حضرت خامس آل عباس علیهم السلام ساخت که با اسم مدرسه وکیل الملک معروف و طلاب علوم دینی در آنجا بتعلیم اشتغال داشته اند.

نیز در هشترواد آذربایجان عمارت و برجی رفیع ساخته در شهر تبریز عمارات و دکاکین و حمام ساخته و نیز در محل حکم آباد قنات بسیار خوبی احداث کرد علاوه بر اینها نهر بزرگی از فرات به طرف نجف اشرف حفر نمود که بسیار مفید واقع ضمناً حصارى نیز بدور این شهر مقدس کشید.

در اواخر عمر قرعه توفیق ساختمان صحن مجلل و باشکوهی قرب آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی که به صحن وکیل الملکی معروف است بنامش اصابت نمود و مدتها در قسمت ساختمان طالارهای فوقانی صحن مزبور و آب انبار و حمام آنجا کوشش فراوان نمود تا آنکه در سال یکهزار و دویست و هشتاد و چهار هجری قمری این سرای عاریتی را رها نموده و درگذشت و جز نام نیک در این جهان چیزی باقی نگذاشت و علم ارادت محمد و آل عباس علیهم السلام در صحن بهشت برای خویش برافراشت و خود را در زمره خدمتگذاران و راهنمایان دین و ایمان محسوب داشت.

در طبع کتب شرح حالات حضرت رسول اکرم و نبی مکرم و خلفای اسلام و طبع ناسخ التواریخ کمکهای مؤثر فراوان نمود جنازه اش را به نجف اشرف بردند و در آرامگاه ابدی بخاکش سپردند.

اکنون که سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری است جناب آقای محمدناصر ملقب به ظهیرالسلطان^۱ تصویری از آن مرحوم در تابلوی بزرگی نقش نموده که دیدنی است و فعلاً زیورکتابخانه جناب شاه نعمت الله ولی است نگارنده عکسی از آن تصویر برداشت و در این رساله برای بینندگان باقی گذاشت

۲- مرتضی قلیخان وکیل الملک دوم

مرتضی قلیخان فرزند مرحوم محمد اسمعیل خان نوری است بطوریکه ضمن تاریخ خانواده اسفندیاری نقل شده وکیل الملک دوم بعد از فوت پدر بجای او حکومت کرمان یافت و بر سبک و سیاق پدر در انجام خیرات و مبرات همت گماشت اقدامات پدر را در مورد ساختمانهای مفید دنبال نموده تا اینکه ناتمامی ها را تمام و ساختمانهای نیمه کاره را ساخته و پرداخته مورد استفاده مردم قرار داد و نیز مبالغ زیادی صرف نهر نجف اشرف نمود.

در شهر قم در نزدیکی بقعه حضرت معصومه سلام الله علیها عمارت و سردرب بزرگی بنا نهاد. در ارك کرمان میدان وسیعی ساخته که با اسم میدان شاه معروف گردید و قسمت دیگری در بازار وکیل ساختمان نموده و در جنب مدرسه ابراهیمیه مسجدی مسقف و بسیار محکم ساخت بعلاوه باغات و عمارات زیاد در مزرعه اسمعیل آباد چوپار بنا نهاد

در خارج شهر کرمان عمارات دیگر و باغی بنا کرد که بیاغ نشاط موسوم گردید در قسمت ساختمانهای صحن آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی نیز دنباله کارهای پدر را گرفته ساختمانهای نیمه تمام را پایان داد و نام نیک

^۱ محمدناصر صفا فرزند مرحوم ظهیرالدوله ملقب به صفاعلی است ظهیرالدوله سالهای سال در طهران حکمران بوده و در عین حال اظهار ارادت به اصحاب حال می نموده و در طریق صدق و صفا و رویه مهر و وفا نسبت به منتسبان طریقه علویه مرتضی خدمات فراوان نموده است مزارش در تجریش در نزدیکی طهران مورد توجه ارادتمندان است.

از خود مثل پدر بیادگارگذارد تا اینکه در سال یکهزار و دویست و نود و شش هجری پس از ۹ سال حکمفرمائی در ایالت کرمان و بلوچستان همه آثار خیر را برای مردم وا گذاشت. برای تهیه سفر آخرت همت گماشت از دنیای فانی رخت بر بسته بسرای باقی شتافت در نجف اشرف جنب مزار پدر خود آرامگاه یافت.

۳- میرزا احسن خان سردار نصرت

سردار نصرت فرزند مرحوم مرتضی قلیخان وکیل املک دوم است که مدتها در کرمان و بلوچستان بجای پدر شاغل مشاغل مهم دولتی منجمله چندسال والی کرمان بوده و مدتها اداره امور لشگری این شهر را عهده داشته در دوره پنجم مجلس شورای ملی ایران بنمایندهگی شهر کرمان تعیین و به تهران رفت در تمام مدت خدمتگذاری به انجام حوائج مردم قیام و برای امور خیریه اقدام داشت در اواخر عمر قرعه توفیق طبع دیوان اشعار حضرت شاه نعمت الله ولی بنامش اصابت نموده دیوان مزبور را بخط خوب بوضعی مرغوب به چاپ رسانید در حدود سال یکهزار و سیصد و پنجاه و سه هجری قمری پیوند عمر از این سرای عاریتی برید و به رحمت ایزدی نائل گردید و در نجف اشرف برای خود آرامگاه گزید.

۴- عبدالله (عدل السلطنه) اسفندیاری

اسفندیاری فرزند مرحوم سردار نصرت در سال یکهزار و سیصد و چهار هجری قمری متولد پس از طی تحصیلات و فرا گرفتن معلومات مصدر خدمات مهم دولتی گردید سالها به حکومت کاشان و بم کرمان مشغول و دو دوره بنمایندهگی مردم کرمان در مجلس شورای ملی خدمتگذاری بوده اکنون که سال یکهزار و سیصد و هفتاد و هفت هجری است در کرمان باصلاح امور مردم آن سامان مشغول است اخیراً تابلوی بسیار زیبا از مرحوم محمد اسمعیل خان وکیل الملک اول تهیه و با یکصد و چهارده جلد کتاب از کتب شخصی خود تقدیم کتابخانه آستانه نموده و بسهم خود نام نیک از خود بیادگار گذاشته است.

۵- آقای امان الله خان عامری نماینده فعلی مجلس شورایی

امان الله خان فرزند مرحوم غلامحسین خان سردار مجلل عامری و نوه دختری مرحوم سردار نصرت است ایشان در سال یکهزار و دویست و نود و دو شمسی در شهر کرمان متولد شده تحصیلات مقدماتی خود را در کرمان و تحصیلات متوسطه و عالی را در رشته حقوق در پاریس پایان رسانیده فعلاً از شهر کرمان بنمایندهگی مجلس شورای ملی تعیین و در طهران مشغول خدمتگذاری است.

بطوریکه در صفحه ۴۷ ای رساله ذیل فصل یازدهم اشاره شد ایشان از سنه یکهزار و سیصد و سی و دو شمسی دیوار سمت شرقی صحن اتابکی را که ساختمان آن با خشت خام بود بکلی برداشته و بجای آن دیوار بسیار زیبا از سنگ تراش و آجر سفید با کاشیکاریهای ظریف مرغوب ساخته و بجای درب چوبی صحن مزبور یکباب درب بزرگ آهنی نصب نموده است ده فقره طاق نماهای باشکوه در داخل و خارج نمای دیوار با آجرهای تراش و کاشی کاری احداث نموده ضمناً در دو طرف نمای دیوار مزبور جای کتیبه برای اشعار بازگذاشته اند که هنوز نیمه تمام است.

۶- آقای حاج فرج الله میرزانی

این شخص در سال ۱۲۷۳ شمسی در قریه ماهان کوی قلاتوتیه متولد شده در سنین کودکی بیافتن قالی اشتغال یافت و در دوازده سالگی به کرمان رفت تا در آنجا شغل خود را توسعه داده و اجرت بیشتری دریافت کند تا سن بیست سالگی به همین حرفت امرار معاش نمود تا در نتیجه صحت عمل و درستکاری جزء استادان قرار گرفت و بتدریج پیشرفت نمود تا آنکه سرمایه بدست آورده شهرتی پیدا نمود.

در کرمان اول کار خیری که انجام داد این بود که از دسترنج خود به اصلاح و تعمیر مزار شاهزاده محمدکه در سمت جنوب شرقی کرمان است مشغول گردید و بنحو احسن آنرا ساختمان نمود.

در سال ۱۳۲۴ شمسی برای ملاقات اقوام و اقارب خود بماهان رفت و در معابر آنجا چند نفر مریض مشاهده نمود که بدون دوا و غذا گوشه افتاده و مشغول زاری و ناله میباشند حس رأفت و کمک مرضای ماهان که مسقط الرأس حاج مزبور بوده او را بر آن میدارد که با سرمایه خود بیمارستانی در آنجا بنا نماید تا بتواند بدان وسیله مرضای بی بضاعت را در آنجا بخواباند و معالجه نماید برحسب تصمیمی که قبلاً داشته در همان سال بزیارت بیت الله الحرام مشرف و نیت خیر خود را در آنجا نیز تقویت مینماید پس از مراجعت از مکه معظمه با اولیای امور وارد مذاکره میشود که محل مناسبی در ماهان بدست آورده ساختمان بیمارستان را شروع و نیت خیر خود را اجرا نماید و اداره اوقاف که در آنموقع عهده دار امور آستانه بوده يك قطعه زمین که با اسم زمین اصطبل بوده بنامبرده برگذار و بلادرنگ ساختمان بیمارستان آغاز میگردد حاج مزبور مدت هفت سال میکوشید تا ساختمان بیمارستان مزبور که گنجایش ۲۵ تخت خواب دارد تمام و در اینکار محتاج هیچگونه کمک از هیچکس نشده و کلیه مخارج ساختمانی را از دسترنج خود تامین مینماید علاوه بر عمارت بیمارستان يك باب مسافرخانه و یکدستگاه منزل شخصی برای طبیب این بیمارستان ساختمانی مینماید که مجهط بتمام قسمت ها از قبیل آشپزخانه، حمام، آب انبار میباشد خیابان کوچکی نیز در بین ساختمانهای مزبور احداث و اطراف آنرا بوضع بسیار باصفائی گلکاری و قرس اشجار هم در حدود سنوات ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۴ شمسی کلیه این ساختمانها را تحویل اداره بهداری ماهان میدهد و گوی نیک نامی را از میدان نیکوکاران میبرد.

برای اینکه حقوق باغبان و سرایدار بیمارستان و سایر قسمتهای این ساختمان معوق نماند هفت باب دکان در نزدیک این ساختمان بنا نموده که مال الاجاره آن بمصرف حقوق سرایدار و باغبان و غیره برسد بطوریکه گفته میشود حاج مزبور در مقام است باغستانهایی که در رفسنجان از دسترنج خویش تهیه و آباد نموده در مرع مقتضی وقف بر بیمارستان مزبور نموده که نیازی به کمکهای مالی ملی و دولتی نباشد جمع مبلغی که در خاتمه ساختمان از طرف اینمرد خیرخواه پرداخت شده بیش از چهارصد هزار تومان است لیکن ارزش فعلی ساختمانهای مزبور چندین برابر مبلغی است که مخارج آن شده است ای کاش اهالی ماهان از اینمرد نیکوکار سرمشق گرفته و آنان هم بسهم خود در طریق خیرگامی بردارند و مانند حاج مزبور نام نیکی در صفحه روزگار بیادگار بگذارند برای یادآوری يك قطعه عکس اینمرد خیر در این رساله گذارده شد

ب- متولیان و متصدیان آستانه مبارکه

بطوریکه در کتب بستان السیاحه و طرائق الحقایق مسطور است و از بعضی مطلعین مذکور گردیده از زمان سلطنت محمدشاه قاجار تولیت آستانه مبارکه حضرت شاه نعمت الله ولی به يك سلسله از سادات رضوی که همه از مردمان نیک روزگار بوده برگذار شده که اکنون نیز افتخار این خدمت در این سلسله باقی مانده است که بترتیب مختصری از شرح خدمت هر يك از آنان در این رساله بیان میشود:

۱- حاج سید محمد صالح اول

در بستان السیاحه راجع بحاج سید محمد صالح اینطور ذکر خیر شده است
العارف بالله السید محمد صالح سلمه الله تعالی-آن جناب برادر اعیانی حاج سید محمد علی منیرعلیشاه است و
فاضلی از همه جا آگاه است بفضائل انسانی و کمالات نفسانی آراسته و از افعال نکوهیده و اعمال ناپسندیده
پیراسته و در معارف صوری و معنوی دانشمند و در میدان خصائل حمیده سربلند است مجلس ارم مونسش روح
افزا و محفل محبت منزلش بغایت دلگشا است جمعی از علمای زمانرا دیده و بصحبت عرفای عصر رسیده و
مرید عارف ربانی حسین علیشاه اصفهانی گردیده است بغایت زیرک و دانا و بر عواقب امور بیناست راقم
آنجناب را از غایت زیرکی که دارد زیرک جهان خطاب میکند الحق گنجایش هم دارد.

در درک معانی بسیار ممتاز و بمصاهرت هدایت علیشاه قدس سره مفتخر و سرافراز است
و نز در همین کتاب ضمن شرح شهادت عالم ربانی حضرت هدایت علیشاه کوهبائی مذکور است موقعی که در
قرب منزل چهل زینه راه خراسان که ایشان عازم زیارت حضرت امام ثامن مسلمانان بودند طوائف بلوچ او را
شهادت نمودند زمانی نگذشت که حاج سید محمد صالح بدانجا رسید و جسد آنجناب را به احترام تمام
بکوهبان حمل و پس از غسل و کفن در محل مناسب بدفن آن سعید شهید پرداخت مرحوم حاج سید محمد
صالح اول شخصی بوده که از سادات رضوی زمان سلطنت محمد شاه قاجار تولیت آستانه مبارک حضرت شاه
نعمت الله ولی را عهده دار شده و این شخص در زمان تولیت خود خدمات فراوانی بآستانه نموده دو فقره
موقوفه فرمین تن و باباحسین که موقوفه محمد شاهی نام دارد از پرتو مساعی آن مرحوم بوده است ساختمان ایوان
محمدشاهی و تعمیرات عمارت بیگلر بیکی و تعمیرات عمده صحن شاه عباسی در زمان ایشان بوده خلاصه
آنکه سالهای سال عمر خود را صرف خدمات آستانه نمود تا کارش به انجام رسید و پیوند علائق از جهان برید
و عنان جان کشید تا بنزد جان آفرین رسید.
بقراری که آقاسید جمال الدین مدنی متولی فعلی آستانه حضرت شاه نعمت الله ولی ذکر نموده اند جنازه
آن مرحوم به عتبات عالیات نقل شده است: عاش سعیداً و مات سعیداً رحمة الله تعالی.

۲- آقاسید هدایت الدین

پس از درگذشت حاج سید محمد صالح فرزند ارجمندش آقاسید هدایت الدین بجای پدر نشست و
بخدمتگزاری آستانه و تولیت این بقعه متبرکه مفتخرگشت
ایشان دخترزاده مرحوم هدایت علیشاه شهید است بطوریکه در طرائق الحقایق مذکور است ایشان سالهای سل
در خدمت آستانه کوشیده و خدمات شایانی نموده که بطور فهرست ذکر میشود و چون آباء و اجدادش همه از
اصحاب علم و عرفان و از ارادتمندان راهنمایان ایمان بوده اند ایشان نیز در زمان حیات خود بمرحوم
رحمتعلیشاه شیرازی قدس سره بستگی و ارادت داشته و تخم اطاعت و فرمانبرداری آن بزرگوار را در مزرع دل
پیوسته میکاشته است.
در سفر آخرکه مرحوم رحمتعلیشاه از شیراز بصوب کرمان عزیمت و پس از چندی بفارس مراجعت فرمود مرحوم
آقاسید هدایت الدین ملازم خدمت ایشان بوده و تا شیراز همراهی نموده و امر تولیت آستانه برحسب اشارت
ایشان از دیوان اعلی بوی رجوع گردیده است.
آقاسید هدایت الدین در طول زمان تولیت خود در آستانه مبارکه برطبق رویه پدر والاگهر خود بتعمیر
ساختمانهای مربوطه به آستانه بسی کوشیده و من جمله در ساختمان بقعه و مناره ها و کاشی کاری آنها و

تعمیرات صحن های وکیل الملکی و عمارات بیگلر بیکی و تعمیرات اساسی در رواق شاه عباسی بسیار همت نموده که هنوز این آثار بیادگار در روزگار باقی مانده و شاعری در آنزمان در اینمورد اینطور سروده:

بعهد ناصر دین شه زفیض شاه ولایت مزارگشت چه جنت به سعی سید هدایت
 علاوه بر خدمات فوق الذکر این شخص در عمران و آبادی موقوفات آستانه نیز بسیار زحمت کشیده و باغهایی ایجاد نموده که من جمله باغ هدایت آباد است که در قسمت موقوفات سابقاً ذکر گردیده است.

در بالای سر درب ایوان و رودی بقعه متبرکه حضرت شاه نعمت الله اشعاری روی سنگ مرمر نقش نموده اند که اشاره بخدمات محمد اسمعیل خان وکیل الملک اول و مرتضی قلی خان وکیل الملک دوم و آقا سید هدایت الدین متولی شده است.

این اشعار از حاج میرزا ابوالحسن کرمانی ملقب به نعمت علیشاه است که برای آگاهی خوانندگان مختصری از حالات ایشان ذکر میشود.

در طرائق الحقایق ضمن شرح حال نواب و خلفای مرحوم رحمتعلیشاه شیرازی در وصف حاج میرزا ابوالحسن کرمانی اینطور مینویسد:

السید السند الرکن الممتحن الحاج میرزا ابوالحسن الکرمانی الملقب نعمت علی شاه از سادات نیکو عادات کلانتری آن کشور است در ابتدای جوانی بشغل دیوانی و نوشتن ترسلات اشتغال داشته شکسته را خوب مینوشت و شعر را نیکو میگفت چون بخدمت مرحوم رحمتعلیشاه رسید یکمرتبه ترک همه نمود و خود را بشرف توبه و تلقین مشرف و زنگهای آلودگی از صفحه دل زدود پس از چند سال اطاعت و خدمت و تحمل زحمت مورد عنایت شد و از مرحمت مرحوم رحمتعلیشاه بلقب نعمت علی مفتخر و در کرمان بخدمات ارادتمندان و ارشاد طالبین طریق ایمان مشغول گردید سالهایتمادی در این طریق زحمت کشید تا آنکه در سنه یکهزار و دو بیست و نود و سه پیوند علائق از این جهان برید و در تکیه مشتاقیه کرمان آرامگاه گزید

این اشعار که در سر درب ایوان و رودی بقعه شاه نعمت الله ولی است از آن مرحوم است که بخط خود ایشان است:

بلند درگه شه نعمت الله است در آن	بطاق او شده قنديل وار چرخ مدور
بعهد ناصر دین شه که خاک درگه او شد	چو سیم و زر بسرو مهر و ماه زیور و افسر
وکیل ملک اسمعیل خان نوری کامد	بمرز کرمان فرمانروا و والی کشور
بنا نمود این دار الحفظ و صحن که باشد	شکست شوکت طاق و رواق گنبد اخضر
وکیل ملک دوم مرتضی قلیخان چون شد	بمتکای پدر متکی چو سکه که بر زر
بنای عدل چنان استوار کرد که باهم	بسر برند بیک آشیانه باز و کبوتر
تمام کرد بنای پدر چنانکه ندیده	نظیر او نظر دیده بآن نه منظر
بسعی و کوشش سید هدایت الدین بودی	که داشت تولیت دستگاه شاه فلک فر
نگاشت از پی تاریخ کلک نعمت و گفتم	نه ماه کسب کند نور مهر انور از این در

و نیز در طرائق الحقایق ذکر گردیده که برای این آستانه بهترین و مناسبترین شعر بیت خواجه حافظ است که گفته:

گو برو و آستین بخون جگر شوی هرکه در این آستانه راه ندارد

وفات آقاسید هدایت الدین بطوریکه در طرائق الحقایق مذکور است در ماه شعبان سال یکهزار و سیصد و سه بوده و در رواق شرقی پشت سربقعه متبرکه سر بخاک فرو برده و ذکر جمیل از خود در صفحه روزگار بیادگار گذاشته است رحمة الله علیه.

۳- آقاسید محمد صالح دوم

پس از درگذشت آقاسید هدایت الدین فرزندش آقا سید محمد صالح دوم عهده دار تولیت آستانه شده و باتفاق برادرش آقاسید نورعلیشاه که نظارت آستانه داشتند خدماتی انجام داده اند من جمله تعمیراتی در صحن حسینه و صحن شاه عباسی نموده و آب انبار صحن اتابکی از یادگارهای اوست ضمناً در مسافرتی که بطهران نمود وجهی از مرحوم میرزا علی اصغرخان اتابک دریافت و از وجه مزبور چهاردانگ و نیم مزرعه تیرگان گوک را خریداری و وقف بر آستانه نمود و مدتها همچنان بخدمت مشغول بود تا روزی که پیک اجل فرا رسید پیوند از کلیه بستگی ها برید و در نزدیکی مزار سید هدایت الدین پدر نیکوسیرش مدفون گردید رحمة الله علیه.

۴- آقاسید محمود

چون دوره عمر و خدمت آقاسید محمد صالح دوم سپری گردید نوبت تولیت به آقاسید محمود فرزندش رسید در دوره خدمت خود حتی المقدور در نگاهداری ساختمانها و جلوگیری از خرابی آنها اقدام مینمود ضمناً در زمان تولیت ایشان دو مدرسه یکی پسرانه و دیگری دخترانه در اماکن مربوطه به آستانه افتتاح شد و مدتی هم مخارج دو باب مدرسه مزبور از درآمد آستانه کمک میشد تا اینکه بعدها اداره فرهنگ خارج آنها را عهده دار گردید لیکن از اماکن آستانه هنوز برای مدرسه اداره فرهنگ استفاده میکند.

در سنوات آخر تولیت آقاسید محمود یعنی در تابستان سال یکهزار و سیصد و یازده شمسی سیل موحشی از کوه مجاور ماهان بطرف آستانه و آبادیهای ماهان سرازیر شد که خسارات عمده مالی و مختصری تلفات جانی به اهالی وارد ساخت.

نگارنده این رساله در آن اوقات از طرف والی کرمان مأمور رسیدگی به اوضاع مردم ماهان و ساکنین آن سامان گردید اقدامات مؤثری برای رفاه حال اهالی بخواست باریتهالی بعمل آمد که شرح حال در این رساله گنجایش ندارد البته در حمله این سیل شدید برقبات آستانه نیز لطماتی رسید و خساراتی وارد گردید.

سال بعد یعنی سنه یکهزار و سیصد و دوازده شمسی آقاسید محمود متولی برای امور آستانه عازم طهران گردید که در آنجا با اداره اوقاف و سایر مقامات مربوطه راجع به پیشرفت کارهای آستانه مذاکره نمایند که در همانجا مریض بستری گردید و طولی نکشید که از این جهان فانی رخت بر بست و برحمت حق پیوست و در امازاده عبدالله نزدیک بقعه حضرت عبدالعظیم مدفون گشت رحمة الله علیه

۵- آقاسید جمال الدین مدنی متولی فعلی

بعد از فوت مرحوم آقا سید محمود جمال الدین مدنی فرزند آقاسید نورعلیشاه و نوه مرحوم آقاسید هدایت الدین متولی معروف برای تولیت آستانه پا بمیانه نهاد و خدمت این بقعه خیر را وجهه همت خود قرار داد. بطوریکه قبلاً اشاره شد پدر ایشان در امور آستانه نظارت داشته و خدماتی مینموده است آقای آقاسید جمال الدین مدنی سالها است تولیت آستانه را عهده دار شده و در زمان ایشان خدمات ذی قیمتی برای آستانه بمنصه

ظهور رسیده که هریک بمورد خود یادبودی مرغوب و یادگاری بسیارخوب و مطلوب میباشد که در این رساله بطور مختصر از آنها اشاره میشود:

- ۱- یکدستگاه ماشین برق برای آستانه تهیه نموده اند که روشنائی تمام صحن ها و رواق ها و حرم بطور کامل تأمین شده است
- ۲- یکدستگاه بلندگوی بسیار ممتاز خریداری کرده اند که در مواقع گفتن اذان و اوقات خواندن قرآن و همچنان در مجالس جشن و شادمانی و یا اوقات سوگواری از آن بخوبی استفاده میگردد.
- ۳- قطعه زمینی را که بین خیابان ماهان و دیوار ساخته شده آقای امان الله خان عامری واقع و مصرفی نداشت دور آنرا دیوار کشیده و باگذاردن چندین مجردی آجری و نصب یک درب بزرگ بصورت صحن کوچکی درآورده اند که داخل آن باغچه های مصفا و گلکاریهای روح افزا احداث شده است منظره این باغچه های گلکاری بسیار زیبا و موجب جلب توجه زائرین و واردین میباشد.
- ۴- اصلاح و تعمیر و مرمت کاشی کاریهای مناره ها و صحن ها و تعمیرات مسجد شاه و عمارت بیگلریکی و فرش آجر بامهای صحن های حسینی و وکیل الملکی و غیره .
- ۵- تهیه لوله های اطراف حوض وسط صحن وکیل الملکی که بوسیله موتور و تلمبه آب از مجاری بسیار کوچک آنها بقوت و شدت بوسط حوض پاشیده شده خرمی و طراوت و صفای خاصی به صحن مزبور می بخشد.
- ۶- مزرعه شیب بند سروستان که سالیان دراز بایر و بی نظم و ترتیب بود مجدداً بصورت مزرعه بسیار منظم و دائر و آبادی درآمده که اکنون یکی از رقبات حاصلخیز آستانه و ملک با نظم و نسق مرتبی شده است.
- ۷- ترقی دادن عوائد آستانه از ششصد هزارریال به نهصد و پنجاه هزارریال.

تألیفات

آقای آفاسید جمال الدین مدنی علاوه بر خدمات نمایان فوق الذکر که بخوبی انجام داده اند فضائل و کمالاتی دارند که در میان مردم کرمان در زمرهٔ علما و دانشمندان و از گرویدگان علم و دانش و عرفان میباشند. در مواقع فراغت و مجال کتبی تألیف نموده اند که در حد خود بسیار مرغوب و از آثار ذی قیمت محسوب میشود.

برای اطلاع خوانندگان اسامی تألیفات ایشان ذیلاً ذکر میشود:

- ۱- حقایق البیان فی تفسیر سورة الحمد من القرآن که در اول محرم سال ۱۳۶۹ هجری قمری طبع و نشر گردیده این کتاب حاوی مطالب عالی است که در مورد صلاحیت پیمبران و راهنمایان دین و ایمان و آشفتهگی و خرابی عقاید و مذاهب عالمیان قبل از اسلام و تشویق و ترغیب اسلام بکار و کوشش و تحصیل علم و دانش تدوین و تنظیم شده ضمناً در تفسیرات مندرجه در سوره مبارکه بیانات کافی ایراد نموده اند.
- ۲- شرح سورة والعصر یا تنبیه الغافلین که در آخر محرم سال ۱۳۷۰ هجری قمری طبع و نشر گردیده و در ابتدای کتاب مزبور سه فقره اجازت اجتهاد مؤلف گردآور شده است که ایشان را جزء علمای طراز اول نوشته اند در این کتاب راجع به احتیاج بشر و شدت نیازمندی انسان بدین و ایمان و اینکه بشر همانطور که دچار دردهای بدنی میگردد گرفتار آلام و اسقام روحی و باطنی نیز میشود که به طبیب

نفوس مراجعه نماید مطالب بسیار صحیح و بااهمیتی را ذکر نموده سپس بشرح و تفسیر آیات مندرجه در این سوره مبارکه پرداخته اند.

۳- منظومه مختصری در بیان پاره ای از حقایق و اصول اسلامی و صفات نیکو و پسندیده و مذمت اعمال نکوهیده و تعریف علم و اقسام آن بیحر مثنوی ساخته اندکه حقاً قابل استفاده مردمان از پیر و جوان می باشد.

۴- مقاله ایست بنام حقوق بشر در ۱۲ صفحه که در سال ۱۳۷۳ هجری قمری طبع و نشر گردیده است این مقاله مشتمل بر اقسام حقوق مادی و اعتبارات و نقل و انتقال آنهاست. خلاصه آنکه ایشان حدود سی سال در نجف اشرف به تحصیل علوم منقول و معقول اشتغال داشته و زحماتی کشیده اند.

ج- اشخاص دیگرکه خدماتی بآستانه نموده اند:
در آستانه مبارکه اشخاص دیگری نیز بوده اندکه خدماتی نسبت بمردم ماهان و آستانه در آستانه مبارکه نموده و نام نیکی از خود باقی گذارده اندکه اینک اسامی و شرح حال آنان ذکر میشود:

دکتر نعمت الله نفیسی

یکی از خدمتگزاران صمیمی و قدیمی آستانه مرحوم دکتر نعمت الله نفیسی بوده که قسمتی از خدمات صادقانه آن مرحوم در سنوات ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ شمسی مشهود نگارنده واقع شده است.

آن مرحوم در سال یکهزار و دو بیست و پنجاه و هشت شمسی در کرمان متولد گردید پس از طی مراحل کودکی بتحصیل پرداخت و علوم مقدماتی و عربی و رشته های متداوله زمان را نزد آخوند ملایوسف کرمانی فراگرفت از نظر قدردانی از استاد خود بارها میگفت آنچه دارم از برکت وجود مرحوم آخوند است.

نفیسی ها و دودمان آنها اصلاً از هندوستان بکرمان آمده و توطن اختیار نموده اند جد اعلای مرحوم دکتر نعمت الله شخصی بوده بنام میرزا عبدالرحیم که از اطباء معروف زمان خود بوده و در این فن بقدری مهارت داشته که بلقب حکیم باشی ملقب گردیده این شخص دارای پنج فرزند بنام میرزا اسدالله میرزا نصرالله میرزا فتح الله میرزا شکرالله میرزا نعمت الله بوده که هر پنج نفر آنان در رشته طب وارد بوده اند مرحوم دکتر نعمت الله فرزند مرحوم آقامیرزا شکرالله و نوه میرزا عبدالرحیم حکیم باشی بوده پس از فراگرفتن تحصیلات مقدماتی بسبک و سیاق اجدادی بتحصیل علم طب پرداخت و مدتی نیز در نزد مرحوم آقامیرزا علیرضا حکیم باشی کرمان در این فن شریف زحمت کشید پس از آن نزد مرحوم شاهزاده حیدر میرزا که از اطبای بزرگ کرمان بوده این رشته را تکمیل نمود بطوریکه در زمان خود جزء اطباء معروف کرمان بود قریب بیست سال در شهر کرمان به طبابت اشتغال داشت و مورد رسیدگی بحال مرضی مخصوصاً فقرای آن کوشش و مجاهدت بسیار مینمود بدادن داروی مجانی و مساعدت زیاد برضایت خاطر آنها میافزود. مدتی طیب اداره شهربانی کرمان و چند سالی نیز بهمین شغل در قونسولگری آلمان مشغول بود پس از آن از نظر ارادت بحضرت شاه نعمه الله ولی و انتسابی که بخانواده تولیت آستانه مبارکه داشت از کرمان رخت بماهان کشید و گوشه از آستانه را برای درمان مرضای فقیر ماهان برگزید و این خدمت را نیز سالها افتخاراً انجام میداد و از این راه هیچگاه درهم و دیناری روی هم نمی نهاد معاش خود را از فلاحت و زراعت تأمین مینمود.

مدتی نیز بهمین وضعیت در ماهان خدمت مردم میکرد تا اینکه از طرف بعضی از ولات کرمان بسمت نایب الحکومه ماهان منصوب و برقرار بود و هر دو خدمت را به خوبی ایفاء مینمود.

در سال هزاروسیصد و یازده شمسی که سیل مهیبی بماهان حمله ور و خرابی های زیادی بر پیکر آبادی آنجا وارد آورد نگارنده خود شاهد و ناظر فداکاری آنمرحوم در ماهان بودم میتوان گفت همه اهالی ماهان را بسته خود و خود را بسته بآنان میدانست و هر قدر میتوانست بکمک و مساعدت مردم میکوشید و با عموم خلق بحسن خلق میکوشید برای عمران و جبران خرابیهای رقبات موقوفه آستانه که در اثر سیل حاصل شده بود بسیار زحمت کشیده و مخصوصاً برای ترمیم و تعمیر حمام آستانه و سایر اماکن مربوطه مخروبه ماهان کوشش فراوان مبذول داشت.

مرحوم دکتر نعمت الله اطلاعات صحیح و موثقی راجع بوقایع و حوادث کرمان داشت و هر کس بمصاحبت و معاشرت آنمرحوم آشنا میشد از اطلاعات او بهره برمی داشت در علم انساب تا اندازه دست داشت و سالها بود که در تصوف و عرفان قدم می گذاشت بصحبت جمعی از برگزیدگان و راهنمایان ایمان رسیده و فیض یاب گردیده بود دوستان و ارادتمندانش چه در شهر کرمان و چه در قصبه ماهان از پرتو محبتش مستفیض و از صحبتش مستفید میشدند در قسمت اطلاعات تاریخی و نیز در رشته علوم ادبی و حتی انشاء و خط کم نظیر بود.

اخلاقاً مردی صبور، بردبار، متین، گشاده رو باادب و اکثر خندان و بازمره درویشان مهربان بود مهمان دوست و غریب نواز و در این صفت ممتاز بود.

نگارنده در سال ۱۳۱۱ در ایالت کرمان مأموریتی داشتم و این مأموریت بیش از یکسال و نیم طول کشید در ظرف اینمدت با آن مرحوم آشنائی پیدا نموده و با اینکه این دوستی دیر شروع شده بود لیکن بنیان مستحکمی حاصل نموده و پیوسته در کرمان و ماهان بصحبتش مایل و از معاشرت و ملاقاتش بهره مند میشدم چندین سال قبل سفری هم بشیراز نمود در آنجا نیز بر حسب اتفاق که نگارنده مأموریت داشت اتفاق ملاقات حاصل گردید. در اواسط سال هزار و سیصد و بیست و نه شمسی نگارنده از شیراز بقصد زیارت آستانه مبارکه از شیراز بقصد ماهان حرکت و در نزدیکی محل خانقاه که باغچه و عمارت و محل سکونت آنمرحوم بود پس از چندین سال دوری باز باب ملاقات باز شد و چند روزی که نگارنده در ماهان مشرف بود اکثر بیدار و صحبت آنمرحوم نائل میشدم.

در سال بعد از آن یعنی سنه یکهزار و سیصد و سی شمسی از این سرای عاریتی خستگی بسیاری حاصل نمود رخت باآخرت برد عمرش منقضی گردید و روی از این عالم درهم کشید و در نزدیکی خانقاه در محل مظهر آب وکیل آباد آرامگاه برگزید رحمة الله علیه رحمة واسعة.

از آنمرحوم فرزندان در صفحه روزگار بیادگار باقی مانده من جمله فرزند ارشد آنمرحوم آقای فریدون نفیسی است که فعلاً اجاره دار املاک آستانه است و در این راه برای آبادی موقوفات ماهان زحمت فراوان میکشد. از کمالات صوری برخوردار و مخصوصاً در ادبیات ذوقی سرشار دارد و خط شکسته را درست مینگارد و گاهی نیز بگفتن اشعار همت میگمارد.

خاندان نفیسی که اکنون اکثر آنها در طهران و بمشاغل و مناصب عالی دولتی رسیده و مشغول خدمتگزاری هستند از این دودمان و بطوریکه فوقاً اشاره شد اصلاً اهل کرمان و اجداد آنان از هندوستان بایران آمده و اقامت گزیده بودند.

متجاوز از هفتاد جلدکتب چاپی و خطی که اکثر آنها عرفانی است از آنمرحوم تقدیم کتابخانه آستانه مبارکه گردیده و دراینمورد نیز نام نیکی از خود بیادگار گذارده است.

استاد علی کاشی تراش

دیگر از خدمتگذاران فنی آستانه مبارکه استاد علی کاشی تراش معمار است
استاد علی فرزند مرحوم محمد است که از سن چهارده سالگی بشغل کاشی تراشی مشغول گردیده تولدش در
سال یکهزار و دویست و هشتاد و دو شمسی است.

برای تکمیل شغل خود در کرمان مدتی مشغول کار بود پس از آن بطهران مسافرت نموده و در آنجا نیز بسیار در
این فن کار کرده و مهارت حاصل نموده کاشی کاری صحن و طاق نماهای مسجد جامع کرمان اکثر بدست
ایشان انجام شده در مسجد ملک کرمان نیز اقداماتی از این قبیل نموده.

در این چند سال اخیر بتعمیر و مرمت گنبد و مناره های آستانه مبارکه همت گماشته و انصافاً بخوبی از عهده
برآمده بطوری که چندین سال است که از تاریخ تعویض و تعمیر گنبد و مناره ها میگذرد کوچکترین نقصی پیدا
نشده است.

در قسمت کارهای کلاف کشی آهن و مقرنس کاری مناره ها و سایر ابنیه مربوطه بآستانه زحمات فراوان کشیده
و کاملاً از عهده برآمده است در طهران نیز موفق بدادن امتحان در این فن شده و لیاقت خود را ظاهر نموده و
در دادگستری قسمت کارشناسی فنی انتخاب شده است. از کلیشه های رنگینی که از مناره ها و گنبد تهیه شده
مهارت این معمار ماهر ظاهر میشود.

حسنعلی خان امیر نظام گروسی

یکی از جمله مردان نامی که سالها در ایران مصدر مناصب بزرگ بوده و در دوران حکمروائی و سنوات
فرمانفرمائی خود در ایران خدمات نمایان و فداکاری های درخشان چه در داخله کشور و چه در مأموریتهایی که
در ممالک اروپا داشته از خود نشان داده مرحوم حسنعلی خان امیر نظام گروسی بوده که در آستانه مبارکه
حضرت شاه نعمت الله ولی مدفون گردیده است.

شرح حال و مال احوال اینمرد خدمتگذار عالیقدر که اهل سیف و سنان و بنان و بیان و هم کار آمد تدبیر و
کاربر شمشیر بوده از کتاب منشآت آن مرحوم که در سال هزار و سیصد و بیست و نه هجری در طهران بچاپ
سنگی رسیده نقل شده است این کتاب بهمت معتمدالسلطان آقامیرزا احمد امین الصنائع که منشآت مربوطه امیر
نظام را جمع آوری نموده طبع و نشر شده است کتاب مزبور شامل ۲۲۸ صفحه و اکثر منشآت آن مرحوم را که
بحکام و ولات و مصادر مهم امور ایلات ایران و شاهزادگان عصر و زمان نوشته ذکر نموده است.

در صفحه ۱۴۳ این کتاب نامه نوشته شده و در آن يك رباعی از آن مرحوم نقل نموده که برای عبرت خوانندگان
بدرج آن در این مجموعه مبادرت میگردد و آن این است:

خدایگانا معظما- پیش از این در حدیث نبوی ص دیده بودم که (الفقر موت الاکبر) و معنی آنرا تابحال
نمیدانستم در ایندو سال اقامت طهران این روایت درایت و این بیان عیان شد مدت ۲ سال است که در احتضار
این موتم و بسکرات آن گرفتار اماموت بفوت هنوز نرسیده و حرکت بسکون مبدل نشده هرچه میدوم و هرکجا
میروم احمد پارینه ام و محمد دیرینه نقش ها هرچه بود زده شد و کفش ها هرچه داشت دریده شد فائده
نبخشید و نخواهد بخشید چه قطعه ها و تحریرات خود بانجام رسید اما روغنی بچراغ و جرعه بیاغ نریخت
کار طهران برشوه است و عشوه رشوه را مال ندارم و عشوه را جمال بخدای متعال من تن بمردن داده ام اما
مرگ جان میکند پیش من نماید بخت بدبین کز اجل هم ناز میباید کشید کرایه خانه و مواجب نوکر دیوانه که از
واجبات فوریت بقضا رضا نمیدهد و امروز را بفردا نمی نهد لابد باید باین و آن آویخت آبروها آب جوشد و

روها از سنگ سخت ترکه باین خط و ربط بط گرسنگی کشید و تنگی و سختی دید بهترین دوست من آنست که اگر انشاء الله مردم و عذاب را سبک کردم این رباعی را بر سنگ ترتب نویسد:

ای آنکه برنج و بینوائی مرده در حالت وصل از جدائی مرده
با اینهمه آب تشنه لب فرو رفته بخاک اندر سرگنج از جدائی مرده

اینک شرح حال امیر نظام که از کتاب مزبور مذکور میشود:

مرحوم مبرور حسنعلی خان امیر نظام طاب ثراه از خانواده های قدیم ایران است و اباعن جد رئیس ایل و حاکم ولایت گروس بوده و این خانواده شرافت مخصوصی دارند زیرا که حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه در مسافرت از مدینه منوره بطوس بخانه امیر عزالدین احمد رئیس طایفه گروس که اعلی جد آن مرحوم است نزول اجلال فرموده و دست مبارک را بروی پسران امیر عزالدین کشیده و در حق این خانواده دعا فرموده بالجمله اجداد مرحوم حسنعلی خان امیر نظام در سلطنت تیموریه و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه که هر یک در قرنی صاحب تاج و تخت ایران بوده اند همه وقت دارای شئونات عالیه و مناصب جلیله بوده و علاوه بر حکومت گروس در ممالک مشهوره ایران حکومت کرده اند.

از جمله لطفعلی خان جد پنجم ایشان در عهد شاه سلیمان صفوی حاکم قم و خلیجستان و حسینعلیخان ایشک اقاسی باشی نادرشاه و محمد امین خان جد سیم ایشان در سلطنت کریم خان حاکم کرمان و نجف قلیخان جد ایشان در سلطنت خاقان خلد آشیان مغفور و فرمانفرمائی نایب السلطنه و ولیعهد مبرور حاکم اردبیل و بیگلربیگی دارالسلطنه تبریز و در ایام محاربه روس با دولت ایران در هزار و دویست و بیست و چهار هجری یکی از سرداران قشون نایب السلطنه ولیعهد مبرور و بعد از او مرحوم محمد صادق خان پدر حسنعلیخان امیر نظام مدت نوزده سال حاکم با الاستقلال گروس بود و بالاجمال جناب امیر نظام در شهر هزار و دویست و سی و شش در قصبه بیجار که دارالحکومه ولایت گروس و وطن قدیم خانواده ایشانست تولد یافته و از هفت سالگی تا هیجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته و در علوم ادبیه و عربیه و اشعار و در متبوع در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ و حسن خط و صنعت انشاء بر مقامی عالی رسیدند کمالات معنوی جناب ایشان بیش از آنست که در این مختصر صحیفه گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان سلطنت شاهنشاه مبرور محمد شاه البسه الله تعالی حلال النور بسرهنگی فوج گروس منصوب در رکاب آتشهاریار مینو قرار بمحاصره هرات رفتند و در مراجعت از آن سفر با فوج گروس بقراولی دیوانخانه و ارگ تبریز مأمور شده و در مراجعت از آنجا در سن بیست سالگی بزیارت عتبات عالیات مشرف گشته و در هزار و دویست و بیست و هفت با فوج گروس بانتظام حدود و خدمات نظامیه کرمانشاهان مأمور شدند و بعد از دو سال احضار به دارالخلافه شده مورد عواطف شاهنشاه مبرور آمدند در مراجعت از دارالخلافه بگروس محمد صادق خان والدشان مرحوم شد و مدتی در ولایت اقامت نموده تا در هزار و دویست و شصت و پنج اوایل سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصرالدین شاه انارالله در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطانمراد میرزای حسام السلطنه با فوج گروس بتسخیر مشهد مقدس و دفع محمد حسنخان سالار مأمور گشتند و در ایام محاصره مشهد خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت از آن خدمت با فوج گروس بطهران آمده برتبه سرتیپی اختصاص یافتند و در اول سال هزار و دویست و شصت و هفت بدفع فتنه جماعت بابیه زنجان مأمور شدند و در دفع فساد آن جماعت خدمت عمده بدین و دولت کردند و بواسطه این خدمت بزرگ بر مراتب اشتهار ایشان افزوده و بمنصب ژنرال آجودانی و نشان و حمائل سرتیپی اول سرافراز شدند و در همین سال در رکاب مبارک شاهنشاه سعید شهید انارالله برهانه

به اصفهان رفتند و در این سفر نیز خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده مایه مزید اعتبار ایشان گشت و در مراجعت از این سفر بار دیگر نیز بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت گردیدند.

در سنه هزار و دویست و هفتاد و یک با دو فوج گروس مأمور خراسان شدند و بخدمات نظامیه و حفظ نظم شهر مشهد مقدس مشغول بودند در سنه هزار و دویست و هفتاد و دو با شاهزاده مبرور سلطانمراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر قلعه هرات مأمور گردیدند و در این سفر مصدر خدمات عمده شده بر همه سران سپاه تقدم جستند و فتوحات شایان از ایشان بظهور رسید و بعد از تسخیر هرات با دو فوج گروس بمحافظت و حکومت هرات اختصاص یافتند و در سنه یکهزار و دویست و هفتاد و سه که فیما بین دولتین ایران و انگلیس بعد از محاربه عقد مصالحه شد از جمله چاکران دربار همایونی ایشانرا منتخب کرده بمراجعت دادن و دعوت (موستر موره) وزیر مختار دولت انگلیس بیغداد رفتند و مره بعد از خرویش بزیارت عتبات عالیات نائل و مشرف شدند و در سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار با دو فوج گروس بطهران احضار شده خدمات نظامیه دارالخلافه و محارست بیوتات و عمارات و خزانه پادشاهی را بعهده ایشان محول نمودند و مدت یکسال بلوازم این خدمت اشتغال داشتند و وقتی که رأی شاهنشاه سعید و شهید طاب ثراه بفرستادن سفارت مقیمی بدربار دولتین فرانسه و انگلیس قرارگرفت جناب حسنعلی خان امیر نظام را لایق و سزاوار اینخدمت بزرگ دانسته در سنه هزار و دویست و هفتاد و پنج ایشانرا بسمت وزیر مختاری و خطاب جنابی باقامت دربار دولتین فرانسه و انگلیس مأمور فرمودند و با اجزای سفارت و پنجاه نفر از پسرهای اعیان و نجبای ایران برای تعلیم و تحصیل از راه اسلامبول عازم پاریس و لندن شدند.

و در ششم محرم سنه هزار و دویست و هشتاد و شش وارد پاریس شده و در عمارت (سنگلو) با تشریفات معموله نامه مأموریت خود را بامپراطور (ناپلئون) سوم ابلاغ نمودند و از آنجا بلندن رفته در قصر (ویندزر) شرفیاب حضور اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه ممالک انگلستان و امپراطیس هندوستان شده نامه مأموریت خود را ابلاغ کردند و از آنجا نیز بمأموریتی که داشتند به بروکسل پایتخت دولت بلژیک رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید را به (لیوپولد) پادشاه بلژیک تقدیم کرده از طرف آندولت دارای نشان لئوپولد از درجه اول گردیدند و از آنجا مراجعت کرده محل اقامت خود را در پاریس قرار دادند و بعد از چند وقتی از پاریس به تورن رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید سعید را به (ویکتور امانوئل) پادشاه ایتالیا ابلاغ کردند و بامتیاز نشان (سنت موزیس لازار) از درجه اول سرفراز آمده مراجعت نمودند.

و در ایام توقف پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیه اغلب اوقات خود را بدیدن کارخانجات و مدارس و مریضخانها و سربازخانها و غیرذالك مصروف میداشتند و همه آنها را بامعان نظر ملاحظه و مشاهده نموده در جزئیات هر یک تحقیقات کلی بعمل میآوردند و در سفرهای مکرر خودشان بر انگلستان و بلژیک و ایتالیا و غیره بهرجا میرفتند نیز وقت خودشان را بتحصیل اطلاعات صرف میکردند و چون میل داشتند اکثر ممالک فرنگستان را سیاحت نمایند در پانزدهم محرم هزار و دویست و هفتاد و هشت با اجزای سفارت بمملکت سویس رفته اکثر شهرها و اماکن معروف آنها را سیاحت نموده بیاریس مراجعت کردند و نظر بمأموریتی که به ایشان رسیده بود با اجزای سفارت عازم برلن پایتخت پروس شده تمثال همیونی را (گیلیوم) دوم پادشاه پروس ابلاغ نموده با افتخار بنشان معروف به کوردون ریال) از درجه اول مراجعت کردند.

بعد از هفت سال اقامت در پاریس که با همه سفراء خارجه و وزراء داخله مرادوات حسنه داشتند فضایل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان فرانسه را بخوبی تحصیل نموده بودند مستدعی احضار شده در اواخر هزار و دویست و هشتاد و سه بدارالخلافه مراجعت نمودند.

و چون خدمات هفت ساله ایشان در خاکپای اقدس موقع استحسان یافته بود باعطای يك قطعه تمثال همایونی قرین مفاخرت و در سلك وزرای شورای کبرامنسلك شدند و بعد از يك سال اقامت در طهران مجدداً پیاریس مراجعت کرده ناپلئون سوم امپراطور فرانسه ایشان را باعطای نشان (لژیون دونور) از درجه اول افتخار داد. و چون تکسری در مزاج ایشان بهمرسیده بود مستدعی احضار شده بدارالخلافة آمدند و بعد از دو سال اقامت در استان همیونی در عشر ثانی محرم هزار و دویست و هشتاد و هشت بسفارت اسلامبول مأمور شدند و در قصر (دولمه باغچه سی) شرفیاب حضور سلطان مغفور (سلطان عبدالعزیزخان) شده نامه همیونی را ابلاغ و از جانب سلطان مورد عنایت مخصوصه و باعطا نشان مجیدیه از درجه اول وانفیه دان گرانهای مکلل بالماس سرافراز شدند و بعد از چهارده ماه اقامت در اسلامبول از خاکپای اقدس مستدعی معافی از آن مأموریت شد و در هزار و دویست و هشتاد و نه مراجعت بدارالخلافة نموده برتبه امیر نویانی نائل و بوزارت فوائد عامه منصوب و از لوازم این شغل به تسطیح راه صعب المسلك لاریجان تا بلده آمل مأمور شدند و در مدت دو سال در تسویه و تسطیح اینراه اهتمامات لازمه بعمل آورده راهی بدان سختی و صعوبت را که عبور پیاده نیز در آنجا دشوار بود بطوریکه کالسکه و عرابه با کمال سهولت حرکت نماید ساخته و آراسته گردانیدند و بعد از فراغت از این امر محترماً و معززاً مقیم دربار همیون و همه وقت حاضر شورای دولتی بودند.

در سال یکهزار و دویست و نود و یک در مسافرت اول شاهنشاه مبرور و شهید به فرنگستان با شاهزادگان عظام و وزراء فخام شرف التزام رکاب همیون را داشتند و بعد از مراجعت از آن سفر در سنه هزار و دویست و نود و هفت با فوج گروس و اردوی مخصوصی بدفع فتنه شیخ عبیدالله مأمور ساوجبلاغ مگری شده و در این مورد نیز با تدابیر صائبه و کفایتی که داشتند مصدر خدمات بزرگ شده آتش آن فتنه عظیم را بآب تدبیر و ضرب شمشیر فرو نشانند و در ازاء این خدمت بر حکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه مأمور و در قلیل مدتی آنولایت پرآشوب را منظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و متواری شده بودند آسوده نموده و ولایت را دائر و آباد کردند با تدبیر و تمهیدی که لایق کفایت ایشان بود حمزه آقا رئیس طایفه منکور را که مایه فتنه شیخ عبیدالله بود با هشت نفر برادرزاده و اقوام او که در شجاعت نظیر نداشتند بسزای افعال ناشایسته رسانیده خاطر دولت را کاملاً آسوده نمودند.

این خدمت ضمیمه خدمات سابقه ایشان گردیده مورد مراحم شاهانه واقع و بموجب فرمان همیونی ولایت صاین قلعه را ضمیمه ابدی ولایت گروس و حکومت هر دو ولایت را نسلاً بعد نسل بایشان مرحمت فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه و خوی را نیز ضمیمه حکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه وگروس نموده بالقب سالار لشگری و اعطای شمشیر مرصع حکمرانی این پنج ولایت را بعهد کفایت ایشان رجوع فرمودند. و بواسطه حسن ارادت و فرط لیاقتی که در اینمورد نیز از ایشان بمنصه ظهور رسید به پیشکاری مطلق و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت حضرت مستطاب اقدس ولایتعهد منصوب و بلقب جلیل امیر نظامی و اعطاء شمشیر مرصعی دیگر قرین مباحات شده از ارومیه بدارالسلطنه تبریز رفتند و هفت سال تمام باستقلال و اقتداری کامل و حسن سلوک و صولتی هرچه تمامتر باین امر خطیر مشغول بودند.

در رفع مفساد و دفع اشرار و نظم ولایات و امنیت حدود و ترقی قشون آذربایجان اهتمامی بکار بردند که بدرجه اشتها رسید و بپاداش خدمات لایقه و استحقاق شخص ایشان از جانب سنی الجوانب همیونی باعطاء نشان ذیشان قدس و سردوشی مکلل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان از اعلیحضرت امپراطور روس نیز به نشان (عقاب سفید) از درجه اول سرافراز شدند.

در اواخر شهر صفر هزار و سیصد و نه بدارالخلافة طهران احضار شده و بعد از دو ماه توقف در استان مبارک بحکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مأمور و منصوب شده و در مدت سه سال ایالتین مزبورین را بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد شاهنشاه سعید شهید نسبت بایشان افزوده حکومت همدان و ملایر و تویسرکان و نهاوند را نیز ضمیمه اداره ایشان نموده کلیه ایالات سپرده بایشانرا بایالت مرکزیه موسوم فرمودند و تا اواخر سنه هزار و سیصد و چهارده بحکمرانی ایالت مرکزیه مشغول بودند.

نظر باهمیت امور مملکت آذربایجان جناب معظم با سمت پیشکاری آذربایجان بخدمت حضرت امجد اشرف محمدعلی میرزا ولیعهد دولت علیه مأمور گشته از کرمانشاهان به تبریز رفتند و تا اوائل سال هزار و سیصد و هفده به پیشکاری مزبور مشغول بود.

در اوائل سال مزبور از راه روسیه به مشهد مقدس مشرف شده و بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان و نظم امور آن سامان مأمور شده بکرمان رفتند و بحکمرانی آن حدود مشغول بودند تا در ماه رمضان هزار و سیصد و هفده برحمت ایزدی واصل گردیدند و در جوار حضرت قطب العارفین و غوث السالکین السید السند شاه نعمت الله ولی اعلی الله مقامه و درجاته حسب الوصایه خودشان مدفون گردیدند تعمد الله تعالی بغفرانه. در زمان حکمرمائی ایالت کرمان مرحوم امیرنظام برای مخارج مقبره خود پیش بینی لازم نموده بود باینمعنی که گویا پایان عمر خویش را دریافته و خود را مهیای سفر آخرت ساخته بود از این رو سه دانگ قدرت آباد واقعه در نزدیکی شهرستان رفسنجان را خریداری و آباد نمود و طبق وصیت نامه مربوطه آنرا وقف بر مقبره خود کرده و والیان کرمان را متولی آن قرار داده و در سنوات اخیر در نتیجه سهل انگاری و مسامحه کاری کارآبادی ملک مزبور زمین ماند و مدتی بود ویرانی روی نموده بود.

در سال یکهزار و سیصد و سی و شش شمسی که جناب آقای احمدعلی بنی آدم فرزند دانشمند و ارجمند مرحوم شریف الدوله به استانداری کرمان منصوب گردیدند.

پس قدردانی از خدمات مرحوم امیرنظام و اینکه مرحوم شریف الدوله در نزد آن مرحوم بفرا گرفتن علوم و رموز مملکت داری و خدمتگذاری مشغول و مربی بتربیت آنمرد عالیقدر بوده در مقام جلوگیری از خرابی ملک قدرت آباد برآمده و آنچه لازمه کوشش و مجاهدت بود مبذول نموده تا اینکه ملک مزکور از صورت ویرانی بآبادانی درآمد مأموریت این قسمت بعهدہ نگارنده بود علاوه بر آن از محل درآمد این ملک موقوفه بتعمیر مقبره آن مرحوم پرداختند و سر و صورت صحیحی به آرامگاه ابدیش دادند قطعه سنگ مرمر بزرگی هم تهیه نمودند که اشعاری روی آن حجاری شده در مقبره کارگذارده شود.

خاتمه

خاتمه آنراست کاو را ابتداست عشق فارغ زابتدا وز انتهاست

بر صاحبان بصیرت و ایمان و راهروان طریق معرفت و عرفان پوشیده و پنهان نیست که هر یک از اولیاء دین و راهبران طریق یقین براهنمائی دل آگاهانی با انتباه و راهدانانی از همه جا آگاه رنج ها برده و مراحل تعلیم و تربیت و منازل سلوک و معرفت را بقدم تحقیق و دیده دقیق طی کرده تا آنکه توانسته اند نفوس خویش را تزکیه نموده از آفات نفسانی برهند و در مقام یقین جای گیرند و بملکوت اتصال یافته سپس تربیت نفوس بشری را عهده دار شوند.

اینگونه شخصیت‌های ممتاز انجام امر خطیر تربیت و راهنمایی بنی نوع آدم را در عالم وجهه همت خود ساخته جمعی را از پریشانی ظلال و حیرانی غوایت بیرون آورده دل‌هایی را هشیار و گروهی را از خواب غفلت بیدار و روی دل و جان‌شان را متوجه پروردگار و خالق لیل و نهار نموده اند.

این رادمردان طریق حقیقت و ایمان و این راه‌اندانان راه هدایت و ایقان همان سلسله انبیاء و اولیاء و اوصیاء و همان دسته اتقیا و پرهیزگاران و جانشینان آن بزرگواران هستند که از ابتدای خلقت برحسب مشیت حضرت رب العزت بهدایت گمگشتگان و راهنمایی گمراهان در هر دوری از ادوار زمان همت گماشته خلق را بسوی حق خوانده و این رشته دعوت را با هزاران فدیة و فداکاری دائم و قائم و مستمر داشته و پیوسته باین بیت مترنم میباشند.

نظم

پس بهر دوری ولی قائم است آزمایش تا قیامت دائم است
هیچ زمانی نیست که راهنمایی در آن زمان بترتیب و هدایت مردمان مشغول نبوده و هیچ دورانی نیست که راهدانی برای راهبری آدمیان (در هر عصر و زمان) دست هدایت و دلالتش در کار نباشد.

اگر دست علی دست خدا نیست چرا دست دگر مشکل گشا نیست
هریک از آنان بفرمان ایزد منان در هر عصر و زمان که مدت مأموریت خود را بمقتضای دوران بپایان رسانیده و خدمت هدایت را انجام دادند اداره امور مذکور را پس از انقضای زمانشان بخلفای بعدی خود واگذاشته و گذشته اند بقسمی که نه زمانی خالی از اولیاء و نه دورانی بی راهبر و راهنما بوده است.

نظم

نخواهد این چمن از سرو و لاله خالی ماند یکی همی رود و دیگری همی آید
این کتاب که مختصری از مطول مجملی از مفصل حالات یکی از همین راهنمایان طریق حقیقت و معرفت و ایمان است گرچه با کمال اختصار برشته تحریر کشیده شده لیکن از آنجهت که مجموعه از کلمات و نمونه از حالات یکی از بزرگترین مردان وادی عرفان است بایدگفت هر ذره از آن خورشیدی درخشان و هر قطره از آن دریائی بی پایان است.

بچشم دوستان اهل عرفان و دیده پاک اینگونه از مردمان هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.
نگارنده همانطور که در مقدمه این کتاب اشاره نموده ام در مقام برآمدن که مختصری هم بعنوان خاتمه بنگارم و دنباله فصول پانزده گانه بخوانندگان گرام تقدیم دارم.
هنگام شروع بتحریر خاتمه و تهیه مقدمه مربوط بآن ناگهان این ابیات از طبع ناتوان عیان گردید:

خاتمه در مرحله عشق نیست	خاتمه حد است حد عشق چیست
عشق بود اول بی ابتدا	عشق بود آخر بی انتها
خاتمه وابسته هر ابتداست	عشق کجا اول و آخر کجاست
عشق بود حد و حدود آفرین	هم زره جود وجود آفرین
عشق کند زنده دل عاشقان	حفظ کند در دو جهان‌شان نشان
بی خبر از عشق یقین مرده است	باخبرش تا ابد از مرگ رست
هرکه سپارد بره عشق جان	عشق کند زندگیش جاودان
رو بره عشق کن از جان و دل	تا که شوی پاک زهر آب و گل

نام ابد خواهی اگر در جهان رویسوی عشق تو با پای جان
مطالعه احوال بزرگان عرفان و هادیان طریق ایمان و مذاقه در آثار آن بزرگواران چنانچه با دیده صاف و چشم
انصاف باشد تأثیری در دل و جان آدمیان می بخشد که همان تأثیر موجب تحریک حس جستجو و تکاپو شده
انسانرا و میدارد که برای یافتن راه حقیقت و تقرب حضرت رب العزت که سرچشمه هر قسم سعادت است بقدر
وسع بکوشد تا گمشده خویش را پیدا و خود را از سرگشتگی رها نماید.

نظم

گرچه وصالش نه بکوشش دهند آنقدر ایدل که توانی بکوش
لیکن در صورتیکه ملاحظه کتب عرفا و مطالعه حالات آنها با دیده آلوده صورت گیرد علاوه برآنکه همان
آلودگی موجب تشدید حس بدبینی میشود در اینگونه سینه ها کینه ها تولید نموده و ایجاد عناد و فساد مینماید.
برای اثبات این مطلب کافی است بگوئید هر قدر آب يك چشمه صاف و گوارا بوده حتی منبع و مظهر آن چشمه
کوثر باشد.

چنانچه با ظرف گل آلوده و چرکین یا با دست آلوده بسرگین از آن بردارند و بیاشامند علاوه برآنکه نتیجه نبخشد
آشامیدن آب موجب امراض عدیده در جسم و جان تیرگی روح و روان میگردد.

نظم

روسیه را چون سینه ها هفت آب شو از کینه ها
وانگه شراب عشق را پیمان شو پیمان شو
باید کوشش نمود ظرف خویش را از هر آلودگی پاک داشت تا آب صاف را بهمان صافی در خود جای دهد و
تغییری در آن ندهد.
این ظرف که باید پاک از هر آب و گل باشد گویا ظرف دل میباشد که وقتی پاک و خالی از آلودگی اغیار شود خانه
یار و منزل دلدار میگردد.
تا دیده از غبار بکلی پاک نگردد روی پاک آن نگار نه بیند و بدیدار یار نائل نگردد.

نظم

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند
پاک شو اول و پس دیده در آن پاک انداز
امید است خوانندگان عظام و مطالعه کنندگان کرام بمصداق انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال در این کتاب
بدیده اغماض نگرند و لغزشهای نگارنده را بچیزی نشمرند.

اللهم ارزقنا توفيق الطاعة-والسلام على من اتبع الهدى
رضا نور نعمت اللّهی

فهرست ممالک و شهرهای مختلفی که حضرت شاه بانجاها مسافرت فرموده اند.

الف ابرقو

ب بلخ و بخارا- کوه صاف بلخ (غار عاشقان)

ت	تفت- توران
ز	زرنندکرمان
س	شهر سبز واقع در سمرقند- سراب تبریز- کوه نور- کوه توبه- کوه ملک دار
ش	شیراز
ک	کرمان کوهبنان- کربلا- کوهستان اورگنج واقع در ماوراءالنهر
ع	عربستان
م	مصر مرو مکه مشهد
ن	نجف اشرف
ه	هرات
	ماوراءالنهر ماهان
ی	یزد- یمن

فهرست اسامی اشخاصی که اکثر آنان درک فیض حضور شاه نعمت الله ولی نموده و در سلك ارادتمندان آن بزرگوار واقع و تحت تربیت قرر گرفته و نیز فهرست اسامی اشخاصی که هم عصر ایشان بوده و کسانیکه در قرون اخیر تا زماننا هذا از طریق ارادات هر یک بخدمتی در آستانه مفتخر گردیده اند

الف
امام الدین قاضی- ابواسحق اطعمه (بسحاق)- احمدشاه بهمنی دکنی- امیرناصرالدین بمی- امیر تیمور گورکان- امیر شیخ نورالدین- امیر عمادالدین حسینی- فقیه ابوالمعانی زرنندی- امیر ناصرالدین نجفی- خواجه اسحق ختلانی- شیخ ابوسعید ابن سید نورالدین ایجی- قاضی ابوالعلاء بکریه- خواجه ابوالفضل الرازی- حاج اختیار تفتی- سیدالمشهدی- مولانا شیخ اردبیلی- امیر کلال- شیخ ابواسحق خادم- مولانا اهرمن منجم- امان اله خان عامری شیخ ابوالوفا- حاج میرزا ابوالحسن کرمانی (نعمت علی)- میرزا اسداله طیب میرزا احمد امین الصنائع

ب
باباقلندر- بابا حاج نظام الدین گچی- شیخ برهان الدین خلیل الله طاوسی- بیٹی دیوانه- بهاء الدین نقشبند بخارائی- بکتاش خان حاکم کرمان ابن اقیال خان- بایزید بسطامی

ت
سید تقی الدین محمد طیب- سید تاج الدین سیستانی- شیخ تاج الدین روح الله- سید تقی پرهیزگار

پ
پیر جمال اردستانی- پیر خیرالدین گیلانی

ج
سید جلال الدین علی ابن نصیر مشهور بسید قاسم انوار- سید جلال الدین خوارزمی- سید جلال الدین هریوئی- مولانا جلال الدین رومی (مولوی)- سید جمال الدین مدنی (متولی آستانه شاه نعمت الله ولی)

ح
سید حسین کوثری- سید حسین اخلاطی- درویش حسن گیلانی- سید حبیب الله پابرهنه- حسنعلیخان امیر نظام گروسی- حیدر ابن نقدی میرزا حسین خان سردار نصرت- حسین علیشاه اصفهانی- شاهزاده حیدر میرزای طیب

خ

خاکی کرمانی- شیخ خرم الدین احمد معروف سید خرمی- شاه خلیل الله ثانی- خان آقا خاتون

د

مولانا داود- درویش محمد بغدادی

ر

مولانا رکن الدین عبدالله- رکن الدین شیرازی- شیخ رضی الدین ابو منصور کهلا- رحمت علی شاه شیرازی

ز

شیخ زین الدین خوافی- خواجه زکریای باغی- سیدزید نسابه- حاج زین العابدین مستعلی شاه شیروانی

س

سدیدالدین نصرالله- سیدقاسم انوار- سلطان اسکندر- سراج الدین یعقوب شیرازی- سردار مجمل (غلامحسین)
پدر امان اله خان عامری- شیخ سعدی شیرازی

ش

شمس الدین الجزری- شرف الدین علی الیزدی- شاه عبدالرحمن- شاه قاسم انوار تبریزی سید شریف محقق-
شمس الدین مکی- شجاع الدین عزیز- سید شمس الدین ابراهیم بمی- شیخ شمس الدین ابوغانم (تاج القراء)-
شیخ شمس الدین اقطابی- سید عمادالدین شیرازی- سیدعزالدین آملی- سیدشمس الدین هروی- شمس الدین
محمدحافظ شیرازی- شاهرخ میرزا ابن امیر تیمور- میرزا شکراله طیب

ص

صائن الدین علی التکه الاصفهانی (دارای تصانیف زیاد منجمله شرح فصوص الحکم والمفاحص و شرح
تمهید تصوف) صدرالدین موسوی اردبیلی

ض

ضیاءالدین علی قاضی کرمان- ضیاء علیا (صاحب کتاب ضیاء المشارق در شرح مشارق)

ط

مولانا طبسی

ع

عبدالعزیز ابن شیرمک و اعظی- سیدعلی همدانی- عمادالدین ادهمی شیرازی- درویش علی حصیری-
سیدعمادالدین- علاءالدین محمد قاضی کازرونی- شیخ عبدالله یافعی- علاءالدین مهدی تبریزی-
سیدعمادالدین علی برادر- حاج نظام الدین احمد که هر دو شیرازی بودند- شاه عبدالرحمن- شیخ عبدالحمید
سیدعلی سبزواری- علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم- عبدالسلام حسن ابن هروی- شاه عباس کبیر
پادشاه صفوی- علی اصغر معصومی- عبدالله خان عدل السلطنه- میرزا عبدالرحیم طیب حکیم باشی- میرزا
علی رضا حکیم باشی- استاد علی کاشی تراش

ق

قطب الدین رازی- قوام الدین اسلام کوهبانی- قادرشاه سلجوقی- سیدقنبر طونی- مولانا قاضی عضدالدین
کرمانی- قطب الدین محمد ابن حافظ- قطب الدین حیدر

ف

حاج فرج اله میزانی- میرزا فتح اله طیب- فریدون نفیسی

ک

کمال الدین خجندی- شیخ کمال الدین سبزواری- کمال الدین ابن حسین طیان نعمت اللّٰهی

م

سید محمد نوربخش قهستانی- محمد مغربی- سید منہاج- سید مرشد الدین اسحق بہرام- محی الدین عربی- شیخ محمد مرزبان- شیخ محمد حیدر- شیخ محمود مورچہ گیر- شیخ محمود داود مشہدی- شیخ محمود طوسی- مولانا محمود الارشادی کوهبانی- سیدمجنون رومی- سیدمحمد بدخشانی- سیدمحمد حلوائی شیرازی- سیدمحببت شیروانی- سید محمد ترمذی کابلی- محمد معماٹی- شیخ منصور دارابی- محمد اسماعیل خخان وکیل الملک- میرداماد- محمد شاه قاجار- مرتضیٰ قلیخان وکیل الملک- سید محمد صالح اول سید محمد صالح ثانی (هر دو متولیان آستانہ شاه نعمت اللّٰہ)- سید محمد علی منیرعلیشاہ- آقا سید محمود (متولی آستانہ شاه نعمت اللّٰہ)

ن

سیدنظام الدین محمود شہداعی الہ شیرازی- سید حاج نظام الدین احمد شیرازی- نصیرالدین شیرازی- نورالدین آذری اسفراینی- شیخ نظام الدین معروف بہ شیخ خوجندی- شیخ نعمان محمودآبادی (کہ از فرزندان شیخ زاہدگیلانی بودہ)- قاضی نظام الدین شہید- سیدنظام الدین احمد نبیرہ صوفی احمد ترمذی- ندرعلی ایواغلی- ناصرالدین شاه قاجار- سید نورعلیشاہ- دکتر نعمت اللّٰہ نفیسی- میرزا نصرالہ طیب

و

وحشی بافقی

ہ

ہمام الدین حسین- ہدایت علیشاہ کوهبانی- سیدہدایت الدین

ی

آخوند ملا یوسف کرمانی